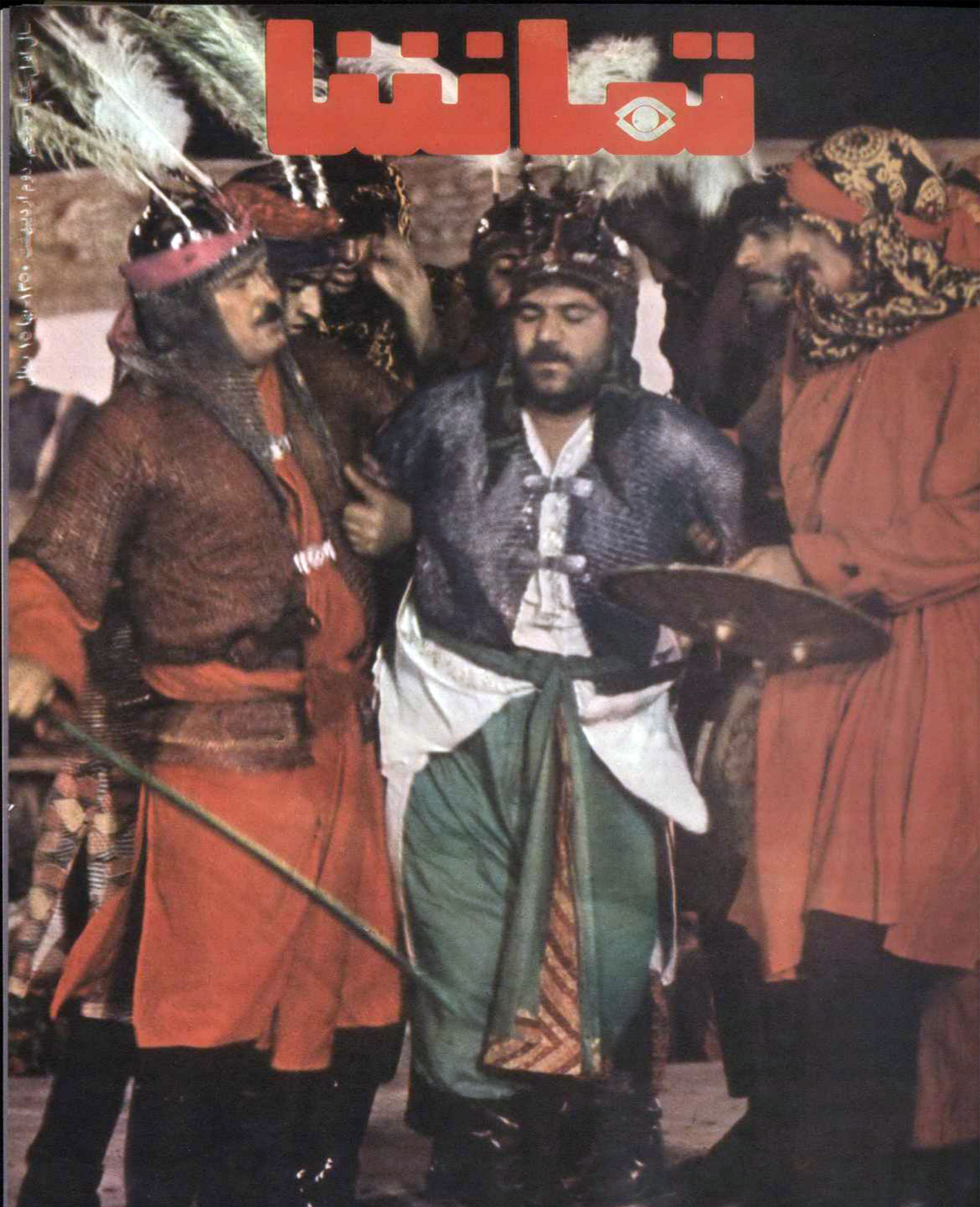


# تقانتنا



سال اول اجرا در تهرآن، دوم اردیبهشت ۱۳۵۰-۱۳۵۱ میلادی

جدول و شرح کامل بر نامه‌های این هفته رادیو و تلویزیون

# دنیا از چشم تماشا

## از خدای رحیم تا

## صنعت رحیم

آیا انسان معاصر از دین فاصله میگیرد؟

آیا انسان بهمان سرعت که بسوی تکامل علم و صنعت میرود از دین و مذهب بدور میافتد؟

آفریقایی سیاه قرن‌ها ابزارهای سیل آسا که خاص مناطق استوایی است در هراس بود و آفریقایی برای کاهش تپش‌های قلبش سرودها ساخت و بهتکام باران به نیایشگاه رفت تا خدایان را برسر رحم آورد.

امروز، شرائط قرن بیستم کوره راههای آفریقا را بدنیای علم وصل میکند و جوانهای آفریقایی از جاده های روشن برای دانش اندوختن به اروپا میروند، و روزی که از اروپا باز میگردند باورهای تازه دارند که آن باورها با معتقدات مذهبیان فاصله دارد و باین ترتیب بنظر میرسد که دین در آفریقا سرنوشت تازه ای را انتظار می کشد زیرا دانشجوی آفریقایی باین نتیجه رسیده است که میتواند در برابر سیلابها سد ها بسازد و از سیلاب بجای ویرانی دریای نعمت بیاد آورد و دیگر به سرود های مذهبی نیاز ندارد. آفریقا را مثل آوردیم تا در قرن بیستم تصویری از برخورد دین و دانش در ابتدائی ترین شکل بدست دهیم.

اما، از سوی دیگر فرزندان اروپای غربی به مشرق زمین میگریزند و در خاور دور به نیایشگاه بودا پناه میبرند.

و در همان اروپا جوانان آلمان شرقی در آرزوی چند نفس عمیق به اروپای غربی میگریزند تا در گریزگاه جوانان اروپای غربی بهشت مطلوب را بچنگ آورند.

حقیقت چیست و سرنوشت دین در عصر ما چه خواهد بود؟

ایر واقع اینست که انسان معاصر، فرسوده از جنگها و دلزده از نفاقها تلاش میکند تا گرد و غبار دشمنیها را از چهره معصوم هستی بیفشاند و از راه ایشاور فداکاری و از طریق خدمت به انسان، لذت های پایدار مننویت را کشف کند و در راه کشف این مننویت ها به شعار های پایدار دین میرسد که حدیث زندگی است و زندگی را برای انسانها در هر عصر و زمان روشن و تابناک و دوست داشتنی میخورد و این رجعت نه بدلیل تنفر از ماشینیسم است بلکه بمنظور ستایش هستی و بازیافتن زندگی با همه شکوه و رونق معنوی است و خواست انسان معاصر است که مننویت فقط انسان اقتصادی و برده ماشین باشد بلکه تلاشی می کند که ماشین را صمیمانه بخندمت گیرد. تلاش انسان معاصر در راه تحصیل آزادی، ستایش هنر و تقدیم فداکاریها بجامعه انسانیت تلاشی است معنوی. مجله تماشا با این مختصر رحلت پیامبر اسلام و شهادت امام حسن علیهما السلام را تسلیت میگوید.

محمود جعفریان

روی جلد: صحنه ای از تعزیه مسلم در چهارمین جشن هنر

سنانیت امام عزاداری رحلت پیغمبر اکرم (ص) و شهادت امام حسن (ع)

ایلیاد رنگی از: گلبران عمل



آقای تماشا

از میان نامه های سر دبیر

ندارید. حرفهای مردم را هم منعکس می کنید. برای پیش گرفتن این شیوه به شما تبریک می گویم ولی همانطور که گفتیم امیدوارم موفقیت گمراهان نکند.»

سپاهی دانش - امیر

\*\*\*

«میخواهم ببینم چرا در این مجله صفحه ای مخصوص بانوان ندارید؟ این در همه مجلات رسم است که صفحه ای را به مدو آرایش و فنون خانهداری اختصاص میدهند. برای مجله شما که از هر حیث کامل است، حیث است که چنین تقصیری نداشته باشد...» - از لطفان تشکریم. برای خانم های خانه دار در تهران دو مجله کامل و جامع منتشر می شود. این مجلات به همه مسائل مربوط به زنان اشاره می کنند و بنابراین یک صفحه را در مجله ای نظیر تماشا به مسائلی تکراری و ناقص اختصاص دادن، واقعا جز اتلاف کاغذ و مرکب و وقت نویسنده چه نتیجه ای خواهد داشت؟

«این نامه را از مشهد برای شما می فرستم. با آنکه تلویزیون نداریم، مجله شما را خریدم. یادم می آید از سه - چهار سال پیش می گفتند که به زودی یک فرستنده تلویزیونی در مشهد ناسیس خواهد شد، ولی هنوز خبری نیست. می خواهم از مجله تماشا ببینم که این وعده عملی خواهد شد یا بهتر است ما آب پاکی را روی دستمان بریزیم.»

ناصر مشرفی نایینی - اصفهان

\*\*\*

«خانم، می خواستم خواهش کنم که خودتان را فدای تیراژ نکنید. مجله شما در حال حاضر از خیلی از مسائل عوام فریبانه و مبتذل خالی است و این به من بلدنفر که دیگر کم کم مطالعه را کنار می گذاشتم امید بسیار می بخشد. شما را به خدا یواش یواش، دل خواننده را که به دست آورده شروع به چاپ عکس های رنگی بی مورد از این و آن نکنید و مصاحبه های بی سر و ته به خورد خوانندگان ندهید. ریزتاژهای تلویزیونی شما در حال حاضر بسیار خوب است، مسائل درستی را مطرح می کنید. از این که در مجله خودتان به انتقاد های تلویزیون اشاره شود وحشت

مهلست پورصحنی - بله، به زودی عملی خواهد شد. این کار در شمار یکی از طرح های اساسی سازمان تلویزیون است.

\*\*\*

«انتشار چنین مجله ای نه تنها مرا، بلکه عده زیادی از همسایریم را نیز خوشحال کرد. ابتکار شما و همکاریتان بسیار جالب بود. شرح برنامه های تلویزیونی در سراسر کشور بهترین قسمت این مجله است و بهتر از آن طرح انتقادات و درد دل های تماشاگران تلویزیون است. سعی کنید این کار را حتما ادامه دهید.»

علی محمد پولادی - اصفهان

# تماشا

صاحب امتیاز و مسئول: رضا قطبی

زیر نظر: ایرج کرگین

مسئول هیات تحریریه: ژیللا سازگار

طرح و تنظیم: قباد شیوا با همکاری هیلدا وارطانیان

روی جلد و عکس های رنگی: علی قنقای

آگهی ها: دفتر مجله تماشا

چاپ زیبا تلفن ۳۰۱۵۳۷ - ۳۱۶۹۵۴

# مسئله‌ای به نام برنامه‌ی تبلیغاتی!

گاهی نقش نویسندگان برنامه‌های تبلیغاتی در ایجاد لغات جدید با نقش نویسندگان و شاعران بزرگ برابری می‌کند. درآمد سرشار آگهی‌های تلویزیونی، بزرگترین هنرمندان ادبیات و سینما را به سوی خود کشیده است.

مقاله‌ای که در این صفحه می‌خوانید، بررسی جالبی است که از جنبه‌های مختلف آگهی‌های تجاری در آمریکا شده است.

تأثیر آگهی‌های تبلیغاتی در هر جامعه که از فرهنگ، حکومت و مذهب خاصی پیروی می‌کند، دگرگون است. مجله «تماشا» کوشش خواهد کرد که به زودی این مقاله را در ایران مورد بررسی قرار دهد.

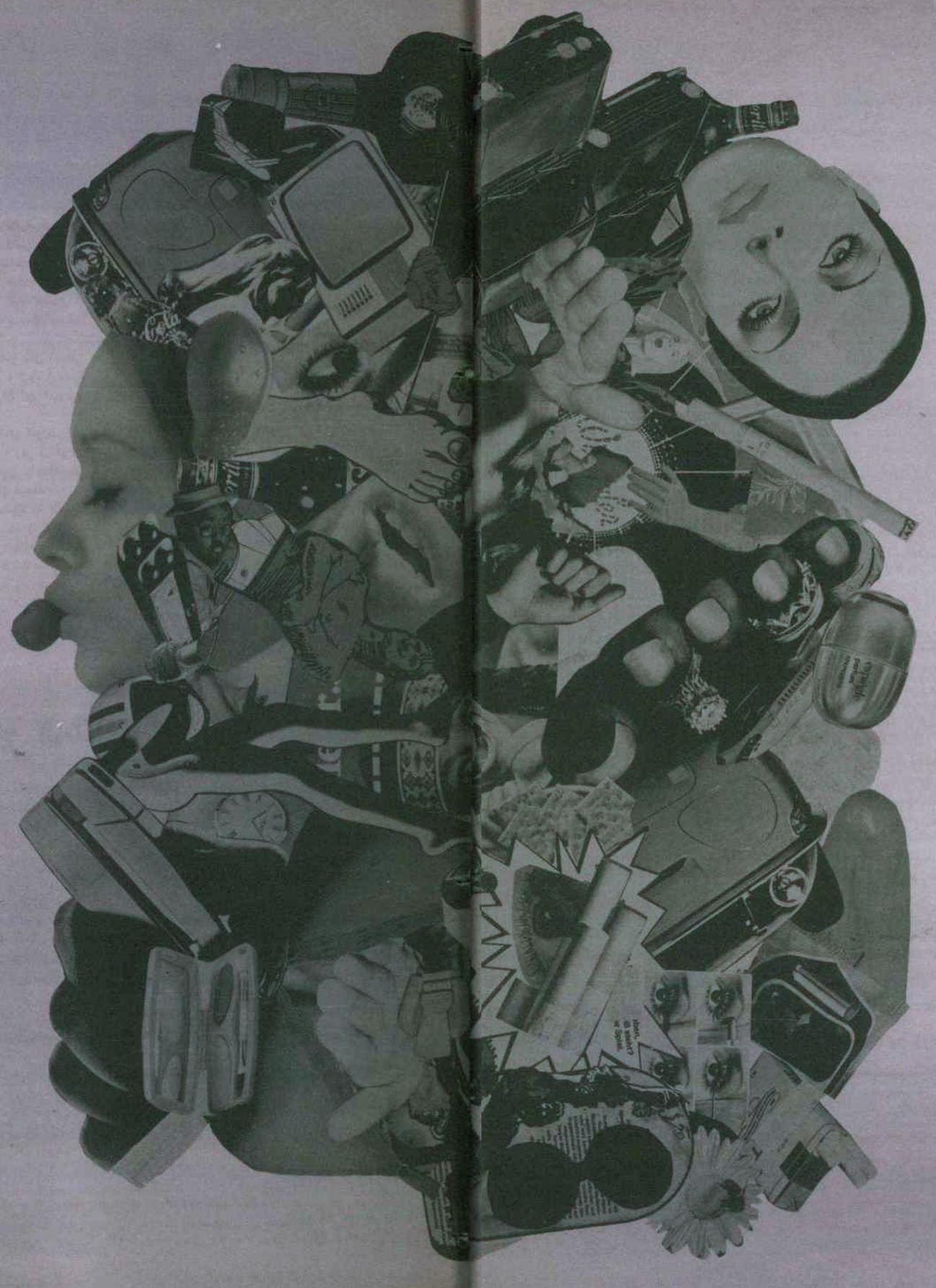
آیا شما از طرفداران برنامه‌های تبلیغاتی تلویزیون هستید یا آگهی‌ها شمارا خسته و بی‌حوصله می‌کند؟ یک نویسنده آمریکایی آگهی‌های تلویزیونی را مزاحم‌هایی جسور و بی‌پروا می‌شناسد که وقت تلویزیون را می‌گیرند، تعدادشان زیاد است و صدایشان گوش را آزار می‌دهد. علاوه بر این سبب اصراف و ولخرجی هستند. مثلاً در آمریکا در سال ۱۹۶۸ بیش از ۳ میلیارد دلار صرف تهیه این گونه برنامه‌ها شد و این مبلغ دوبرابر بودجه‌ی مبارزه با فقر آمریکا است. البته گهگاه در میان آگهی‌ها تکه‌های جالبی دیده می‌شود که بهتر از برنامه‌های اصلی تلویزیون است!

کمتر کسی پیدا می‌شود که به آگهی‌ها کاملاً دقت و توجه کند و در ضمن کمتر کسی را می‌بینید که به آنها کاملاً بی‌توجه باشد. بعضی وقتها برنامه‌های تبلیغاتی برای خود جایی در مغز تماشاگر دست و پا می‌کنند. جوانی را می‌بینید که هنگام راه رفتن تصنیفی را زیر لب زمزمه می‌کند که مربوط به یک برنامه‌ی تبلیغاتی است.

گاهی نقشی که نویسندگان برنامه‌های تبلیغاتی در ایجاد لغات جدید و روح آنها میان مردم دارن مستقیم یا غیر مستقیم با نقش نویسندگان و شاعران بزرگ برابری می‌کند. حتی بعضی محققین آمریکایی معتقدند که در ایجاد بحرانیهای دانشجویی، تبلیغات هم مؤثر بوده‌اند. از این عقیده افراسی که بگذریم، باید بگوئیم که مجموعه‌ی همین آگهی‌ها است که در ذهن مردم تصویر یک زندگی راحت و آسوده را رسم میکند. اما اگر آگهی در کار نباشد آیا مردم نخواهند توانست در ذهن خود تصویری از یک زندگی آسوده داشته باشند؟

درست در لحظه‌ای که داستان به جای حساس خود می‌رسد یک آگهی تبلیغاتی روی پرده ظاهر می‌شود و جرت

بسیار از کارگردان‌های فیلم‌های تبلیغاتی کارشان در حداعجاز است چون ناچارند یک فکر یا ماجرا را در ظرف مدتی بسیار کوتاه (گاهی ۲۰ ثانیه) در قالب تصاویر بگنجانند. مثلاً در کارهای سینمایی ریچارد لستر (پتولیا وشب دشوار) بخوبی می‌توان تأثیر کارگردانی ۳۰۰ فیلم تبلیغاتی را مشاهده کرد. کار سازندگان فیلم‌های تبلیغاتی روز بروز دشوارتر می‌شود. هر روز باید کوشش تازه برای جلب تماشاگر آغاز کرد. سبکها و شیوه‌های گذشته اکنون



بهبود وجه پذیرفتنی نیستند، نه برای سازنده و نه برای بیننده. از این رو، این دسته از فیلمسازان به هر فکر و حیل‌هایی متوسل می‌شوند تا به کار خود رونق ببخشند. «مارشال مک‌لوهان» کارشناس مشهور وسایل ارتباط جمعی معتقد است که مورخان آینده فن‌تبلیغات را «غنی‌ترین و صمیمی‌ترین طریقه‌ی انمکالی تمام فعالیت‌های روزانه‌ی جامعه» بشمار خواهند آورد. اما جز او چه کسی دیگری می‌تواند چنین چیزی بگوید؟

جدال آرامی که اکنون میان جامعه‌شناسان جریان دارد این است که آیا سازندگان و تولیدکنندگان کالا هستند که از راه آگهی و سایر وسایل متداوله کالای خود را به مصرف‌کننده حقیقه می‌کنند یا مصرف‌کنندگان هنوز هم «سلطان» بازار هستند؟ روز به روز روشن‌تر می‌شود که شق اول درست‌تر است.

از این موضوع که بگذریم، حق این است که به نوآوری‌ها، سبک‌ها و شیوه‌های جدید آگهی تبلیغات هم بپردازیم. انگیزه این نوآوری‌ها و دگرگونی‌های بی‌گیر خستگی تماشاگر است از یکنواختی لحن تبلیغات و کالا‌های معرفی شده.

در پاسخ این انگیزه، سازندگان فیلم‌های تبلیغاتی به شیوه‌های بسیار جدید هنری رو آورده‌اند و از این رهگذر شاید بتوان تهیه‌ی فیلم‌های تبلیغاتی را هم نوعی هنر - هنری که بیشتر آمریکایی است - بشمار آورد.

سازندگان این گونه فیلمها مثلاً به این سبکها رو آورده‌اند - تأثیربجویی و تأثیر شقاوت. برای نمونه - شرکت «یونیون کارباید» برای نمایش عایق بودن نوعی پلاستیک جدید، جوجه‌ای را درون یک جعبه را داخل یک ظرف آب جوشان قرار داد. پس از چند لحظه جوجه را بیرون آورد و تماشاگر دید که پرند آسبی ندیده‌است، یا سوررئالیسم (کدرنونه‌ی از آن یک کبوتر واقعی به سایون کبوتر نشان تبدیل می‌شود) در سبک اگزیستانسیالیسم (از شیوه کار ساموئل بکت و مک سنت) استفاده می‌شود. طنز سبک (مثلاً به‌باد استهزاء گرفتن شیوه‌ی تبلیغات و یا سایر محصولات) و طنز فزوی (مثلاً آگهی سیگار «بنسون اند هنج» با نمایش معایب کشیدن سیگارهای بلند، خود صاحب آگهی همه را بخنده می‌-

اندازد: یک دزد جواهر که پشت پرده پنهان شده بوسیله‌ی سیگار بلند بنسون پرده را می‌سوزاند و خود را لومی‌دهد. «بحران سازی» یک شیوه‌ی بسیار متداول آگهی‌سازان است. اینان به‌خوبی می‌توانند بر اثر تکرار این فکر را به مردم القاء کنند که آنچه باعث آلودگی هوا میشود، بوی بد دهان است، پس باید خمیر دندان فلان مصرف کرد و این بورا از بین برود.

آگهی‌سازان از تنفر مردم نسبت به نوعی کالا هیچ وحشتی بخود راه نمی‌دهند. آنها می‌دانند که تنفر باعث آشنایی می‌شود و آشنایی با کالا سبب می‌شود که مردم آن را بخرند. آگهی‌سازان می‌دانند که مردم کالا را بخاطر خود کالا نمی‌خرند بلکه بخاطر فایده و لذتی که از آن می‌برند خریداری می‌کنند پس باید نوید داد که یا خرید این و آن چنین و چنان می‌شوید، وعده‌هایی هرچسه بیشتر و گاهی تو خالی!

کار آگهی‌سازان فقط به تهیه‌ی آگهی خلاصه نمی‌شود. آنها باید تأثیر آگهی را روی تماشاگران مختلف آزمایش کنند. روشهای سنجش گوناگون هستند: مستقیم و غیر مستقیم، فیزیکی و شیمیایی مثلاً در یک روش، از تنگی و گشادی مردمک چشم تماشاگران، به میزان علاقه‌ی آنها بی‌میرند و در روشی دیگر میزان ترشح پوست را هنگام تماشا‌ی یک برنامه می‌سنجند. ترشح زیاد نشانه‌ی علاقه فراوان است.

بعضی از منتقدین معتقدند که فیلم‌های تبلیغاتی مردم را فریب می‌دهند و آنها را وادار به مصرف اضافی می‌کنند. حتی «جان کنت گالبرایت» اقتصاددان سرچسته آمریکایی که تبلیغات را «فریب دادن سازمان یافته‌ی عموم مردم» می‌داند نیز معتقد است که موضوع را نمی‌توان این طور ساده مطرح کرد و باید گفت «تبلیغات جزء تفکیک‌ناپذیر هر اقتصاد سرمایه داری است.»

گروهی از منتقدین افراسی می‌گویند تلویزیون بتدریج به وسیله‌ی برای جلب مشتری تبدیل شده و سایر برنامه‌های تفریحی تلویزیونی فقط محض دلخوش کردن تماشاگران و واداشتن آنها به تماشا‌ی فیلم‌های تبلیغاتی ارائه می‌شود.

چه باید کرد؟ هنوز کسی راه‌حل اساسی یا روشنی نیافته است.

بهبود وجه پذیرفتنی نیستند، نه برای سازنده و نه برای بیننده. از این رو، این دسته از فیلمسازان به هر فکر و حیل‌هایی متوسل می‌شوند تا به کار خود رونق ببخشند. «مارشال مک‌لوهان» کارشناس مشهور وسایل ارتباط جمعی معتقد است که مورخان آینده فن‌تبلیغات را «غنی‌ترین و صمیمی‌ترین طریقه‌ی انمکالی تمام فعالیت‌های روزانه‌ی جامعه» بشمار خواهند آورد. اما جز او چه کسی دیگری می‌تواند چنین چیزی بگوید؟

جدال آرامی که اکنون میان جامعه‌شناسان جریان دارد این است که آیا سازندگان و تولیدکنندگان کالا هستند که از راه آگهی و سایر وسایل متداوله کالای خود را به مصرف‌کننده حقیقه می‌کنند یا مصرف‌کنندگان هنوز هم «سلطان» بازار هستند؟ روز به روز روشن‌تر می‌شود که شق اول درست‌تر است.

از این موضوع که بگذریم، حق این است که به نوآوری‌ها، سبک‌ها و شیوه‌های جدید آگهی تبلیغات هم بپردازیم. انگیزه این نوآوری‌ها و دگرگونی‌های بی‌گیر خستگی تماشاگر است از یکنواختی لحن تبلیغات و کالا‌های معرفی شده.

در پاسخ این انگیزه، سازندگان فیلم‌های تبلیغاتی به شیوه‌های بسیار جدید هنری رو آورده‌اند و از این رهگذر شاید بتوان تهیه‌ی فیلم‌های تبلیغاتی را هم نوعی هنر - هنری که بیشتر آمریکایی است - بشمار آورد.

سازندگان این گونه فیلمها مثلاً به این سبکها رو آورده‌اند - تأثیربجویی و تأثیر شقاوت. برای نمونه - شرکت «یونیون کارباید» برای نمایش عایق بودن نوعی پلاستیک جدید، جوجه‌ای را درون یک جعبه را داخل یک ظرف آب جوشان قرار داد. پس از چند لحظه جوجه را بیرون آورد و تماشاگر دید که پرند آسبی ندیده‌است، یا سوررئالیسم (کدرنونه‌ی از آن یک کبوتر واقعی به سایون کبوتر نشان تبدیل می‌شود) در سبک اگزیستانسیالیسم (از شیوه کار ساموئل بکت و مک سنت) استفاده می‌شود. طنز سبک (مثلاً به‌باد استهزاء گرفتن شیوه‌ی تبلیغات و یا سایر محصولات) و طنز فزوی (مثلاً آگهی سیگار «بنسون اند هنج» با نمایش معایب کشیدن سیگارهای بلند، خود صاحب آگهی همه را بخنده می‌-

اندازد: یک دزد جواهر که پشت پرده پنهان شده بوسیله‌ی سیگار بلند بنسون پرده را می‌سوزاند و خود را لومی‌دهد. «بحران سازی» یک شیوه‌ی بسیار متداول آگهی‌سازان است. اینان به‌خوبی می‌توانند بر اثر تکرار این فکر را به مردم القاء کنند که آنچه باعث آلودگی هوا میشود، بوی بد دهان است، پس باید خمیر دندان فلان مصرف کرد و این بورا از بین برود.

آگهی‌سازان از تنفر مردم نسبت به نوعی کالا هیچ وحشتی بخود راه نمی‌دهند. آنها می‌دانند که تنفر باعث آشنایی می‌شود و آشنایی با کالا سبب می‌شود که مردم آن را بخرند. آگهی‌سازان می‌دانند که مردم کالا را بخاطر خود کالا نمی‌خرند بلکه بخاطر فایده و لذتی که از آن می‌برند خریداری می‌کنند پس باید نوید داد که یا خرید این و آن چنین و چنان می‌شوید، وعده‌هایی هرچسه بیشتر و گاهی تو خالی!

کار آگهی‌سازان فقط به تهیه‌ی آگهی خلاصه نمی‌شود. آنها باید تأثیر آگهی را روی تماشاگران مختلف آزمایش کنند. روشهای سنجش گوناگون هستند: مستقیم و غیر مستقیم، فیزیکی و شیمیایی مثلاً در یک روش، از تنگی و گشادی مردمک چشم تماشاگران، به میزان علاقه‌ی آنها بی‌میرند و در روشی دیگر میزان ترشح پوست را هنگام تماشا‌ی یک برنامه می‌سنجند. ترشح زیاد نشانه‌ی علاقه فراوان است.

بعضی از منتقدین معتقدند که فیلم‌های تبلیغاتی مردم را فریب می‌دهند و آنها را وادار به مصرف اضافی می‌کنند. حتی «جان کنت گالبرایت» اقتصاددان سرچسته آمریکایی که تبلیغات را «فریب دادن سازمان یافته‌ی عموم مردم» می‌داند نیز معتقد است که موضوع را نمی‌توان این طور ساده مطرح کرد و باید گفت «تبلیغات جزء تفکیک‌ناپذیر هر اقتصاد سرمایه داری است.»

گروهی از منتقدین افراسی می‌گویند تلویزیون بتدریج به وسیله‌ی برای جلب مشتری تبدیل شده و سایر برنامه‌های تفریحی تلویزیونی فقط محض دلخوش کردن تماشاگران و واداشتن آنها به تماشا‌ی فیلم‌های تبلیغاتی ارائه می‌شود.

چه باید کرد؟ هنوز کسی راه‌حل اساسی یا روشنی نیافته است.

# پلی بین مردم و هنر موسیقی

## سخنی با سرپرست ارکستر مجلسی تلویزیون درباره کنسرت های آموزشی



بیست و چهارم فروردین ماه کارگاه نمایش تلویزیون ملی ایران شاهد برگزاری اولین کنسرت آموزشی توسط اعضای ارکستر مجلسی تلویزیون بود. این تلاش صمیمانه برای هرچه بیشتر شناساندن موسیقی کلاسیک انجام می‌گرفت. درک هنر، به عنوان شکلی از شعور اجتماعی، بازیابی از پیش روی های اجتماعی - اقتصادی و روانی یک ملت است. و خلق این شعور بدون نزدیک شدن با مردم ممکن نیست. تجربه نشان داده است هنرمندانی که خود را جدا از مردم دانسته‌اند، همیشه دچار هراس تک افتادگی و نجر شده‌اند.

تلویزیون ملی ایران و ارکستر مجلسی وابسته به آن همیشه در ایجاد رابطه نزدیک با مردم و خلق زمینه های لازم برای درک و بهره‌گیری از هنر در حد توانایی کوشش کرده‌اند. برگزاری کنسرت آموزشی یکی از قدم های بود که در این راه برداشته شد.

با سرپرست ارکستر مجلسی تلویزیون خانم شهزاد افشار درباره هدفهای کنسرت آموزشی گفتگوی کوتاهی کرده‌ایم که در زیر میخوانید:

● ارکستر مجلسی با برگزاری کنسرت های آموزشی چه هدفی را دنبال می‌کند؟  
- بطور کلی ما همیشه در تلویزیون فکر آموزش را از نظر دوندانسته‌ایم. مثلا در برنامه های موسیقی کلاسیک

حتی المقدور سعی می‌کنیم، چه در مصاحبه بانوازندگان و چه در انتخاب قطعات، بیشتر جنبه های آموزشی را در نظر بگیریم. در ایران بر عکس بسیاری از ممالک دیگر دنیا موسیقی علمی تدریس نمی‌شود. ما در ایران و در مدارسمان درس موسیقی داریم، ولی متأسفانه به این اکتفا می‌شود که یک آموزگار سرکلاس بیاید و قطعه‌ای را بسازد و ببرد.

بنابراین وظیفه تلویزیون استه با امکانات و مسائل اجرایی که در اختیار دارد، مثل گروه های هنری، گروه ارکستر مجلسی و سایر گروه ها و برنامه ها جبران این کمبود و فقر معنوی را بکند.

در اروپا برگزاری این نوع کنسرت های آموزشی که ما اخیرا شروع کردیم، کار تازه‌ای نیست، ولی در ایران کاملا بی‌سابقه است. این برنامه ها تماشاچی را علاقه‌مند می‌کند و به او آگاهی لازم را برای درک هنر میدهد. متأسفانه امروز در ایران برخی از کسانی که به کنسرت میروند فاقد درک لازم از هنر موسیقی هستند و تلویزیون شاید یکی از وسایلی باشد که بتواند با زبانی ساده و واضح، پاره‌ای از مسائل ابتدائی مثلا فرق «سوت» و «سمفونی» را برای علاقه مندان روشن کند.

در برگزاری کنسرت آموزشی هدف ما این است که توده مردم را مخاطب قرار بدهیم و تلاش بکنیم که آنها را با هنر موسیقی بهتر و بیشتر آشنا کنیم و این حالت ترسی را که

مردم را مخاطب قرار بدهیم و تلاش بکنیم که آنها را با هنر موسیقی بهتر و بیشتر آشنا کنیم و این حالت ترسی را که

مردم را مخاطب قرار بدهیم و تلاش بکنیم که آنها را با هنر موسیقی بهتر و بیشتر آشنا کنیم و این حالت ترسی را که

مردم را مخاطب قرار بدهیم و تلاش بکنیم که آنها را با هنر موسیقی بهتر و بیشتر آشنا کنیم و این حالت ترسی را که

مردم را مخاطب قرار بدهیم و تلاش بکنیم که آنها را با هنر موسیقی بهتر و بیشتر آشنا کنیم و این حالت ترسی را که

مردم را مخاطب قرار بدهیم و تلاش بکنیم که آنها را با هنر موسیقی بهتر و بیشتر آشنا کنیم و این حالت ترسی را که

مردم را مخاطب قرار بدهیم و تلاش بکنیم که آنها را با هنر موسیقی بهتر و بیشتر آشنا کنیم و این حالت ترسی را که

مردم را مخاطب قرار بدهیم و تلاش بکنیم که آنها را با هنر موسیقی بهتر و بیشتر آشنا کنیم و این حالت ترسی را که

مردم را مخاطب قرار بدهیم و تلاش بکنیم که آنها را با هنر موسیقی بهتر و بیشتر آشنا کنیم و این حالت ترسی را که

مردم را مخاطب قرار بدهیم و تلاش بکنیم که آنها را با هنر موسیقی بهتر و بیشتر آشنا کنیم و این حالت ترسی را که

مردم را مخاطب قرار بدهیم و تلاش بکنیم که آنها را با هنر موسیقی بهتر و بیشتر آشنا کنیم و این حالت ترسی را که

مردم را مخاطب قرار بدهیم و تلاش بکنیم که آنها را با هنر موسیقی بهتر و بیشتر آشنا کنیم و این حالت ترسی را که

طرح يك مساله  
از: ن. همدانی

# انتقاد بله،

# اما انتقاد آگاهانه!

در مقدمه بحث هفته پیش اشاره مختصری کردم به مساله انتقاد و یادی کردن از انتقادگران حرفه‌ای که جز انتقاد و عیب جویی فکری دسر ندارند. اینک این مساله را با حوصله بیشتر و از زاویه دیگری می‌نگریم.

«انتقاد» امروزه مد شده و یکتونوشانه «انتکوتلیسم» و روشنفکری و «سطح بالا بودن» تلقی میشود تا آنجا که عده‌ای فکر میکنند کافی است از همه چیز و همه کس بدیگویند و دنیا را بیاد انتقاد بگیرند تا مهر استنادار «روشنفکری» پیشانی ایشان را مهور کند.

بنظر من «انتقاد» بسیار خوب است و بر خلاف انتظار شما «فوری اضافه نمیکند» البته انتقاد بجا و سازنده «سلک» قائم باینکه لاف «انتقادی» بدارند از چه انتقاد میکنند و به آنچه میگویند ایمان داشته باشند نه اینکه به صرف «انتقاد» و بیروی از «مد» انتقاد کنند.

چندی پیش گفتگویی داشتم با خانمی - که در یکی از دانشگاه های هنری و «هنرمند پرور» سمت استادی دارد یا در واقع تدریس میکند - درباره سریال های تلویزیون. فکر کرده بودم از ایشان دعوت کنم که به عنوان یک صاحب نظر در میزگردی که مجله برای بررسی برنامه های تلویزیون ترتیب خواهد داد شرکت کند. اما تا سر صحبت را باز کردم، خانم شروع کردند به انتقاد و با لحنی تحقیر آمیز گفتند:

- سریال های تلویزیونی امگر این سریال ها قابل بحث هم هستند؟ همه اش مزخرف، همه اش چرند... آن خانه فقیر خانم نان، آن سرکار استوارتان، آن اختاپوستان! اصلا چرا اینها را بخش میکنید؟ چی دارند که اینهمه خرچشان میکنید؟ همه اش مبتذل، همه اش بدآموز و هجو!

چند دانشجوی هم که مطابق معمول دور ما جمع شده بودند با ایشان دم گرفتند و من کم مانده بودم از میدان دبروم اما ناگهان به ذهن رسید که از خانم استاد بیروم:

- شما کدامیک از این سریالها را دیده‌اید که چنین تند و تیز آنها را محکوم میکنید؟  
خانم ناگهان از آن حدت و شدت افتاد و من و منی کرد و گفت:

- والله، میدانید که من خیلی گرفتارم و به ندرت تلویزیون نگاه میکنم اما خوب معلوم است که این سریالها بیبربط و مبتذل اند!

- شما که تلویزیون نمی‌بینید چگونه چنین حکم فاطمی صادر میکنید؟ تا حال شده یکی از سریال های ایرانی تلویزیون را ببینید؟

- دوسه سال پیش یکبار سرکار استوار را دیدم که اتفاقا از یک برنامه بد نبود. برنامه اول سریال فقیر خانم را هم دیدم که برابم بسیار جالب و امیدوار کننده بود از این

نظر که فکر کردم یک شخصیتی دارد فرم میگیرد اما بعد معلوم شد که امید عیبی بوده...  
باسماجت یک خبرنگار پرسیدم:

- این فضاوت از کجا برایتان پیدا شد که سایر برنامه های سریال سرکار استوار بد بوده و آن برنامه که شما دیده‌اید اتفاقا خوب بوده، یا آن شخصیتی که شما امیدوار بودید فرم بگیرد، درخانه فقیر خانم فرم نگرفته؟ شما که برنامه های بعدی این سریال ها را ندیده‌اید.

مج خانم استاد باز شده بود، ایشان هم مثل خیلی های دیگر فقط بخاطر «مد» انتقاد میکردند بدون اینکه واقعا بدانند از چی انتقاد میکنند. اما خانم خود را از تک و تا نبینداختند و درحالیکه خود را از چنگ من می‌رهاندند با بزرگواری و دلسوزی يك «استاد» گفتند:

- حیف واقعا نیست که صرف بحث درباره تلویزیون میکنیم!  
و خود را توی دفتر دانشگاه انداختند و در را پشت سرشان بستند و لابد، آن تو، نفس راحتی کشیدند.

به جوانی که بیش از دیگران در نایب حرفهای خانم استاد حرارت نشان میداد رو کردم و گفتم:

- خوب دوست عزیز، تو چه میگوئی؟ تو از چه چیز انتقاد میکنی؟  
جواب داد:

- این سریال ها فقط برای گرم کردن سر مردم اند! برنامه های تلویزیون آموزنده نیست!

- منظورت از آموزنده بودن برنامه ها چیست؟  
جوان آتشین مزاج فرصتی برای ابراز فضل پیدا کرده بود. گفت:

- امروز که علم اینقدر پیشرفت کرده و دنیا در عصر فضا سیر میکند، ما هنوز باید با جراهای لوس پاسگاه سرکار استوار و خانه فقیر خانم سرمان گرم باشد!

یاد گفتگویی افتادم که یکماه پیش با مدیر کل جوان و تحصیل کرده یکی از وزارت خانه ها داشتم. این آقای مدیر کل که برای مأموریتی به یکی از مراکز استانها سفر کرده بود درگله از تلویزیون آن استان میگفت:

- آقا، بارندگی و سرد بود و ما ناچار توی خانه زندانی شده بودیم و جز تلویزیون وسیله سرگرمی دیگری نداشتم... تلویزیون هم بی انصاف دو ساعت تمام برای ما بحث درباره فیزیک بخش میکرد... آقا تلویزیون که مکتب خانه نیست!

از جوان با حرارت پرسیدم:

- لابد تو از تماشاگران پروباقرص برنامه‌دانش تلویزیون

هستی؟  
جوان حاج و واج ماند و گفت:

- برنامه دانش؟ برنامه دانش کدام است؟  
- برنامه ایست که همین مسائل علمی را مطرح میکند. چطور تو که علاقمند به برنامه های آموزنده هستی این برنامه را نمیشناسی؟

یکی از دانشجویان به شوخی گفت:

- آخه این رفیقمون دانش میخواد از سرکار استوار و فقیر خانوم چیز یاد بگیره! استادارو که هر روز در دانشگاه می‌بینیم!

من اینجا بهیچوجه قصد دفاع از تلویزیون را ندارم. بلکه این دو مورد را فقط به عنوان مثال بیان کردم برای اینکه نشان دهم ما چگونه همیشه «ندیده غیب» میگوئیم و انتقادهایمان چه مایه و پایه‌ای دارد! در مورد رادیو هم همین پیشداوری وجود دارد و در مورد مطبوعات و مجلات صدصد بدتر... آدمی که در عرش ده ریال خرج خرید مجله و روزنامه نکرده و حتی این همت را هم نداشته که پای میز روزنامه فروشها مجله ها را ورق بزند، تا صحبت مطبوعات پیش می‌آید افاضه کلام میفرماید:

- بابا مطبوعات ما را ول کنید. چه دارند جز یکمشت مطالب چرند و مبتذل و گمراه کننده؟ کار مطبوعات ما واقعا به ابتدال کشیده!

اگر از همین آدم بخواهی انگشت روی نشریه‌ای بگذاری و برای اثبات ادعایش شاهدهی بی‌باورد مثل همان منتقدین برنامه های تلویزیون، کمیتش میلنگد و لگنت زبان می‌گیرد.

و این آقا و امثال ایشان خود را یکجا منتقد و صاحب نظر میشناسند و چه فخر فروشها که از این راه نمیکند. به نظر من عیب کار اینجاست که خیلی از ما مفهوم کلمه انتقاد را درست درک نکرده‌ایم و آنرا با بیرهه و نامز آگویی و دشنام و فحش عوضی میگیریم.

انتقاد از ریشه نقد است و نقد در لغت به معنی جدا کردن دانه‌های گندم و نیز واری کردن پول است برای تعیین قلوب و سره آن...

بنابراین انتقاد، تنها بدگفتن و شمرنن عیبه نیست بلکه سنجش يك مساله است بادنظر گرفتن خوبیها و بدیهای آن... و ملاحظه میفرمائید که این کار، با هرامبه کمی و با هر دیده کم سوئی انجام پذیر نیست وگرنه کیست که از انتقاد درست و منطقی برنجید خواه تلویزیون ملی ایران باشد خواه مطبوعات و خواه هر سازمان یا هر کسی...

## هوشنگ پورشریعی تهران حیرت انگیز دهه ۷۰

آخرین بررسی های مربوط به وضع جمعیت دور نمانی از تهران فردا مجسم میکند که حیرت انگیز و شکفت آور است. این بررسی ها در عین حال حکایت از علم و جویری میکند که تهران هم اکنون در حق شهر های کوچک و بزرگ و دور و نزدیک کشور رواج میدهد.

تهران به تقریب ۷۰۰ سال عمر دارد و ۲۰۰ سال است که پایتخت ایران است. در روزگاری که فرمان شاه طهماسب صفوی، که از آب و هوای تهران خوشش آمده بود، بر کرد تهران حصاری کشیدند و برج و باروئی ساختند، پیرامون این شهر فقط شش کیلومتر بود. اکنون ۲۰۰ کیلومتر مربع وسعت این شهر است، و طرح جامع پیش بینی میکند که در سال ۱۳۷۰، وسعت آن به ۶۱۵ کیلومتر مربع خواهد رسید. در سالهای نخست، جمعیت تهران که هنوز به پایتختی انتخاب نشده بود، از چند هزار نفر تجاوز نمی‌کرد و یکصد سال پیش نیز تهران فقط ۸۵ هزار نفر جمعیت داشت.

جمعیت تهران، یک قرن بعد از آن، در ۱۳۳۵، به ۱۶ میلیون تن رسید و بعد، فقط ده سال پس از آن تاریخ، در سرشماری سال ۱۳۴۵، این رقم از سه میلیون تن گذشت، و اینک، در آخرین بررسی های آماری، نفوس تهران از سه میلیون و نیم افزون است.

رشد جمعیت تهران بیش از شش درصد در سال است و این رقمی است که در کمتر شهر جهان سابقه دارد، و برآورد های بخش جمعیت شناسی موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، حکایت

از آن دارد که تهران، ۲۰ سال بعد، در سالهای ۱۳۷۰ میان ۱۲ تا ۱۴ میلیون نفر جمعیت خواهد داشت. تهران اینک در سال ۵۲ میلیون متر مکعب آب، و ۱۸۰۰ میلیون کیلووات ساعت برق مصرف دارد، و در همین حال مسئولان امور شهری، با آخرین حد تلاشهای مالی و اداری خود، قادر به تأمین بسیاری از خدمات شهری، در یک حد متعارف، برای مردم شهر نیستند، تهران هنوز از نداشتن فاضلاب و آب‌وهوای زیر زمینی و فشار ترافیک مینالد، آنوقت تصور کنید که سروشت این شهر، با دست کم ۸ و حداکثر ۱۶ میلیون نفر جمعیت در دهه ۷۰، چه خواهد شد؟

این پیش بینی های حیرت انگیز علمی، که برآمار و ارقام متکی است، نیاز به توجه و عنایت فوری دارد، وگرنه باید در انتظار هیولائی عظیم، با ابعاد حیرت آور، بنام تهران ۲۰ سال بعد بود که شیراز ده همه خدمات شهری در آن، از هم گسسته و مشکلات لاینحل عجیب و غریب به بار آورده است. از سوی دیگر، تهران هرچه قویتر و وسیعتر میشود، ظلم و ستم بیشتری، در حق شهر های دیگر ایران روا میدارد، چه هم اکنون ۵۳ درصد پزشکان، و ۴۶ درصد مهندسان ایران در تهران اقامت دارند، و طرفه اینکه ۲۶ درصد تحصیل کردگان کشاورزی نیز، ساکن تهرانند، و این بدان معنی است که تهران، ۲۶ درصد افراد تحصیل کرده‌ای را که باید در روستا های ایران، در خدمت کشاورزی و کشاورزان کشور باشند، احتکار کرده است.

دکتر مهدی امانی استادیار دانشگاه تهران و رئیس بخش جمعیت شناسی موسسه مطالعات و تحقیقات

اجتماعی میگوید: اینکه پایتخت در هر پنج سال، ۷۰ هزار نفر جمعیت اضافی را جذب میکند، در حقیقت بدان معنی است که در هر پنجسال، یک شهر هفتاد هزار نفری را میبلعد.

زبان آمار، گویاتر از هر زبانی، واقعیت های کنونی تهران را با برآوردهای آینده این شهر، باز میگوید:

- ۴۱ درصد زنان با سواد شهر نشین ساکن تهرانند.

- ۴۹ درصد نفت و گاز جامعه شهری ایران، در تهران مصرف میشود.

- ۲۸ درصد مردم شهر نشین ایران، در سال ۴۵ ساکن تهران بودند.

- ۳۵ درصد از کارمندان شهر نشین دولت در تهران خدمت میکنند.

- ۳۳ درصد از خانواده های تهرانی را خانواده های یک تفره تشکیل میدهد.

- ۵۰ درصد از مردم تهران، تهرانی هستند و بقیه مهاجران شهر ها و روستا های کشورند.

- ۱۴۸ درصد، در طول یکسال بر مصرف تهران افزوده شده است.

- ۴۸۴ درصد، در طول یکسال، بر مصرف برق تهران افزوده شده است.

- تعداد اتومبیلهای تهران که در سال ۴۵ تقریباً ۱۴۰ هزار بود، در سال ۷۰ به یک میلیون و صد هزار خواهد رسید.

- هم اکنون یک سوم قدرت کار ایران در تهران متمرکز است.



فکر نمی‌کنید برخوردار نایب‌علیخان کرمانی که در حدود هشتاد سال پیش از این میزیسته است، با زندگی ماشینی امروز دینی و قابل مطالعه باشد؟ وقتی قرار است نایب سوار تاکسی شود، ساعتها در انتظار می‌ایستد، و بعد می‌گوید درشکه سواری بهتر از تاکسی سواری است! وقتی باو می‌گویم که حتما باید روزنامه عصر را بخرد و مطالعه کند، تعجب می‌کند. جای تعجب هم‌دارد، چون در زمان نایب از روزنامه، به صورت امروز خبری نبود، از سرو صدای مردم شهر، از بوق ماشین‌ها، از نئون‌های رنگارنگ، از خط‌کشی‌های آسفالت شده، از دختران ماکسی پوش و مینی‌پوش، از همبرگر فروشی‌ها، از دختر و پسرهای موتور سوار، از هیچکدام اینها در زمان زندگی نایب علیخان خبر و اثری نبود، و به همین دلیل، نایب با تعجب باین صحنه‌های رنگارنگ می‌نگرد.



در مدتی که نایب در شهر به گردش پرداخته بود، زمان برایش عوض شده بود، سروس افهیی، به راستی خیالی می‌کرد که نایب‌علیخان است، امر بخودش هم مشتبه شده بود، اما مردم به این نایب خیالی، که از قرن دیگری به این قرن سفر کرده بود، خیلی زود انس و الفت‌شان دادند و او را در میان خود گرفتند. شاید به این خاطر که هنوز هم دلبستگی‌هایی با سنت‌های دیرین در ما به‌جا مانده است.



پهلوان افهیی که میل و کبابه دم دست نداشت پرداختن به ورزشهای «ظریف» را غنیمت شمرد و با گفتن جمله «مرد باید ظریف باشد!» به میز بیلیارد حمله برد و بعد که مبالغی در شرط بندی باخت با سیلهائی آویزان تر دوچرخه‌ای برداشت و به گشت و گذار در کوچه باغها مشغول شد.

# پهلوان نایب در شهر



## يك بر نامه موفق ، يك كتاب پر فروش « تمدن »

در ۳۵ سالگی به لقب « سر » ملقب شد و به عنوان خبره و کارشناس مسائل وونسانس ایتالیا و بزرگترین صاحب نظر درباره توناردو داوینچی نامش پرآوازه شد. کتاب او درباره این نقاش ، معمار ، مخترع و دانشمند نابغه هنوز به عنوان بزرگترین تحقیق در این زمینه شناخته می‌شود.

در طول جنگ در وزارت اطلاعات انگلیس به سمت ناظر تبلیغات میهنی کار کرد و دریابان جنگ به سخنرانی ، نوشتن کتاب - کتابهایی چون « تصاویر برهنه » ، « رامبراند و وونسانس

« تمدن » عنوان سلسله فیلم هائی بود که چندی پیش از تلویزیون ملی ایران - برنامه دوم - پخش شد و با استقبال فسراوان دوستداران هنر و فرهنگ روبرو آمد . این فیلم در سال ۱۹۷۰ از جانب منتقدین بعنوان بهترین برنامه فرهنگی تلویزیونی انتخاب شد. مجموعه مطالب این سری فیلمها در کتابی گرد آمده که اینک ماهیاست در لیست ده کتاب پرفروش جهان قرار دارد .

این کتاب را به تدریج در صفحات خود به خوانندگان عزیز تقدیم خواهد کرد . آنچه در این شماره می‌خوانید مطلبی است در معرفی « سرکنت کلارک » تهیه کننده فیلم و مولف کتاب ، و مقدمه‌ای که مولف بر چاپ ششم کتاب خود نگاشته است .

ایتالیا - پرداخت و در تلویزیون انگلستان چند برنامه در باره « هنر تهیه کرد . يك بار در برنامه Omnibus ( از همه رنگ - از برنامه های جالب بی . بی . سی که اختصاص به بررسی مسائل گوناگون فرهنگی دارد ) شرکت کرد . از او دعوت شده بود که در استودیو راه برود و نظر خود را درباره ی تابلو هائی که بر دیوار ها نصب شده بود و به یکی از نمایشگاههای مهم آن زمان تعلق داشت ، بیان کند . متصدیان‌کاری از اینکه منتقدی با نام ، سخنانی احتمالا ستایش آمیز درباره تابلو های نمایشگاه آنان بر زبان خواهد آورد ، از خوشحالی‌دیروست خود نمی‌کنجیدند و درخواست کردند که هنگام اظهار نظر این مرد بزرگ - « کنت کلارک » - در استودیو حضور داشته باشند . کلارک ده نایه پیش از وقت در استودیو حاضر شد ، کراواتش را مرتب کرد و به سوی تابلو ها پورش برد ، به یکایک تابلو ها اشاره کرد و یکی دو جمله نسبتا موافق درباره برخی از تابلو ها بر زبان آورد . اما در پایان گفت : « به این تابلو ها نباید به دلیل قاب های مظلایشان ارج و اهمیتی نهاد ، حتی روی جلد های مجله تیویو در هم بهتر از این تابلو هاست ! »

وقتی برنامه به پایان رسید ، متصدیان کاری نخستین کسانی بودند که تابلو ها را جمع کردند و از ساختمان گریختند . « کلارک » نمی‌خواست با این گفته ها به کسی توهین کند . از او به عنوان منتقد دعوت

« تمدن » عنوان سلسله فیلم هائی بود که چندی پیش از تلویزیون ملی ایران - برنامه دوم - پخش شد و با استقبال فسراوان دوستداران هنر و فرهنگ روبرو آمد . این فیلم در سال ۱۹۷۰ از جانب منتقدین بعنوان بهترین برنامه فرهنگی تلویزیونی انتخاب شد. مجموعه مطالب این سری فیلمها در کتابی گرد آمده که اینک ماهیاست در لیست ده کتاب پرفروش جهان قرار دارد .

این کتاب را به تدریج در صفحات خود به خوانندگان عزیز تقدیم خواهد کرد . آنچه در این شماره می‌خوانید مطلبی است در معرفی « سرکنت کلارک » تهیه کننده فیلم و مولف کتاب ، و مقدمه‌ای که مولف بر چاپ ششم کتاب خود نگاشته است .

« همه می‌دانند که برنامه های تلویزیونی باجزرفه الهام بوجود نمی‌آید . طرخی که در خاطر نویسنده است در جلسات متعدد بین نویسنده ، تهیه کننده‌گان ، کارگردانان ، صحنه سازان و افراد دیگر مورد بحث قرار می‌گیرد و حاصل روز ها و هفته ها بحث و گفتگو به صورت طرح نهائی آماده می‌شود . اگر يك برنامه معمولی تلویزیونی باید پیش از تولد این مراحل دشوار را طی کند ، برای تهیه يك برنامه بیابن ۱۲ هفته ای در باره تاریخ تمدن ، چه آمدهای متفکری لازم است گردهم آیند و همکاری کنند !

« تمدن » شامل ۱۲ برنامه اعجاب آور



خلق پهلوان تنگ شده بود ، و چاره در آن دید که بدیدن فیلم برود پس رکاب زنان راهی خیابانها شد . جلوی سینما اول از دیدن صف خلایق به وحشت افتاد ، اما خیلی زود مردم به او لطف کردند و یکنفر فریاد زد که :

— رخصت دیدار پهلوان ...  
و نایب در جواب گفت :  
— فرصت برادر .

و چون جلوی گیشه رسید . بلیت فروش که چشمش به هیات پر هیبت او افتاد گفت :  
— نایب . اگه تو فیلمی ، ما خودمون آپاراتیم !  
این دیگه چه فیلمیه ؟

\*\*\*

توجه :

از روزی که پهلوان به دیدن فیلم رفت تابحال از او خبری نداریم . می‌گویند پهلوان یکندل نه ، صد دل عاشق یکی از ستارگان سینما شده ، در سالن سینما بست نشسته لب به غذا نمی‌زند ، همه « همبرگر » ها و « هات داگهائی » را که بلو تعارف می‌کنند رد می‌کند ، اشعار عاشقانه میخواند ، از بخت‌بند می‌نالند ، آه های سوزناک از دل پردرد برمی‌آورد و نزدیک است که با قدره کار دست خودش بدهد !



... پهلوان نایب ، روز خوشی را گذراند ، صبح زود باغچه ها را آب داد بعد در يك آرایشگاه سروسبیل را صفا داد و خوشحال شد که جوانان « امروزی » زلف بلند و سبیل آویخته را می‌پسندند و وقتی چند جوان امضای پهلوان را خواستند فروتنی کرد و گفت : مارا خجالت می‌دهید ، اما وقتی امضایش را در دفتر گذاشت ، از شما چه پنهان بانی به غیب انداخته بود . در استخر سر پوشیده بولینگ ، پهلوان خیلی سعی کرد که دزدکی و زیر چشمی « دید » نزند ، اما گویا دل پهلوان بفرمان عقل گردن نهاد ، و مجازات نایب ، شوخی یکی از « دلبران » یکتایی پوش بود که به شیطنت گفت :

— پهلوان ، درست‌که مرد باید ظریف باشه ، شوخ باشه ، قشنگ باشه ، اما نایب پس اونهمه قدره کنی بخاطر ناموس برای چی بود ؟ و پهلوان که تابناگوش سرخ شده بود ، لب بخنده باز کرد و گفت :  
— حق است آنچه درباره ما روا داشتی !  
جای نوچه های پهلوان خالی .

و چون کنار استخر دیگر جای درنگ نبود ، پهلوان به سالن بولینگ روی آورد و لاجول گویان توپ بولینگ را چنان با شدت پرتاب کرد که هر چه را سراهش بود شکست و نزدیک بود شال و عبا را به گرو بدهد !



کرده بودند و ارزیابی بر خلاف مستنداتش بر زبان می‌آورد، مرکب دورویی و ریا شده بود. این نمونه رفتار او به عنوان یک منتقد ساختنظر و مسئول است.

« کلارک » مردی است بسیار آموخته، آفریننده و بدله‌گو. سخن او نیشدارولی خزشانند و خالی از هر نوع کینه و غرض‌ورزی است.

سه سال پیش وقتی « دیوید آن‌بورو » مدیر کنونی برنامه‌های تلویزیون بی‌بی‌سی در جستجوی سردی چشم‌گوش‌ریا بود که به کمک او گشایش شبکه‌ی تلویزیون رنگی انگلیس را جشن بگیرد، این مرد بزرگ و جالب را به‌خاطر آورد. او می‌خواست یک برنامه‌یایی حماسی بزرگ به وجود آید. به‌نظر او این برنامه می‌بایست درباره‌ی تاریخ هنر باشد و سرکنت کلارک آن را بسازد.

« آن‌بورو » کلارک « را به ناهار دعوت کرد و در این ناهار رئیس برنامه‌ی های هنری و مردی که تهیه کننده‌ی برنامه‌ی درباره کاخهای سلطنتی بود، حضور داشتند. « آن بورو » نظر خود را در میان گذاشت و « کلارک » مؤدبانه آن را رد کرد. « من اکنون ۶۳ سال دارم، این کار دو سال طول می‌کشد، و قصد دارم نگارش کتابی را درباره‌ی میکلا آژ آغاز کنم. خداحافظ. از ناهار ممنون. من می‌روم! »

« آن بورو » چنین بار به « کلارک » تلقی زد و پاسخ تازه‌ی نشتید. طرح آن‌بورو سبک‌توان ماند.

یک روز که « کلارک » در خانه نشسته بود، به یاد کلمه‌ی افتاد که در گفتگوی بی‌نتیجه‌ی آن روز بین او و آن‌بورو برزبان آمده بود. این کلمه « تمدن » بود. کلارک بعد ها می‌گفت: « من نمی‌دانم تمدن چیست، ولی

وقتی در حضورش بشم معنی آن را می‌دانم ». بار دیگر با آن‌بورو تماس گرفت و گفت: « چیزی که مورد نظر شماست تاریخ هنر نیست، بلکه یک برنامه‌ی پیاپی درباره‌ی تمدن است... و کار شروع شد.

« آن بورو » وقت خود را اصلا با نشستن در جلسات متعدد تلف نکرد. هیچکس به‌تکر پول کلانی که از بابت فروش آن عاید خواهد شد نبود. فرار شد بهترین افراد بی‌بی‌سی گردهم آیند و همکاری کنند. پیدا کردن گروهی ورزیده که « تمدن » را فیلمبرداری، تدویر و تهیه کند و برای آن موسیقی بسازد، کاری دشوار بود. ابتدا « مایکل گیل » را یافتند که فارغ التحصیل فلسفه از دانشگاه « آکسفورد » و برنده‌ی جایزه کارگردانی فیلم درباره‌ی « جیاگوته » محمه ساز مشهور است. برای مدیریت تهیه‌ی فیلم « پتر موتاتیون » که دبیر سرویس اخبار چنین بی‌بی‌سی بود انتخاب شد، او یک زبان شناس بزرگ است که فیلمهای مستند و برنامه‌های آموزشی زبان برای تلویزیون تهیه کرده است.

نخستین مشکل « گیل » یافتن یک‌مسئول نور ورزیده بود. این امر در تهیه‌ی چنین برنامه‌ی اهمیت بسیار دارد و مشکلات فنی زیادی همراه دارد. « گیل » نامه‌ی کوچک را پیدا کرد که خاطرات سفر های اکتشافی خود را از نظر نور نوشته، میزان نور را در زیر ناهای روسی اندازه گرفته، و دورترین نواحی دالانهای قرون وسطایی را روشن کرده، برای نور برداری فیلمبرداری از کلیه‌ی ورودت ا شاهر مشهور انگلیس ا خانه‌ی روستایی ولتر، جزایر نوروزر اسکاتلند که پناهگاه مسیحیان مطرود قرون وسطا بوده، طرحی جدید ریخته است. گیل برای « فیلمبرداری

شخصی‌ها به نام « کن مک میان »، کهنه کار فیلمهای تبلیغاتی در آفریقای قریب و درامهای تلویزیونی در انگلستان، پیدا کرد. او مردی است درکار خود چیره دست، زیبایی شناسی که همیشه در کاری ها، کنار چلچراغها و مجسمه های قول آسا می‌بلکد.

در این‌جا باید از شخص مهم دیگری هم یاد کرد که دقت و صحت تاریخی این مجموعه پیاپی و رنگ آن را تضمین کرد. او « آن‌ترنر » نام دارد و محقق است خوش سیما، آن‌فرد که بهتر می‌بود جلو دوربین کار می‌کرد تا پشت آن. « گیل » دو آغاز کار می‌دانست که او دانش وسیعی درباره‌ی تاریخ هنر دارد و شوقی فراوان به یافتن نابوها، تصاویر چاپی، و نقاشی های گالری ها، موزه ها، انجمن‌های تاریخی، اما چیزی که حتی کلارک هم - تا موقع تهیه‌ی برنامه‌ی مربوط به روستاها ازان خیر نداشت این بود که « آن‌ترنر » چنین نقاشی پیدا کرده که خود کلارک از وجود آنها خیر ندارد. آن این برنامه را کارگردانی کرده، اما در بقیه مواقع مسئول قسمت‌های صامت فیلم بود.

البته بسیاری کسان از اعضای تیم‌موزیر بودند که دو سال تمام نقاط دیدنی اروپا و بعضی نواحی آمریکا را زیر پا گذاشتند و کارشان شایسته‌ی یادآوری ست، جدا شدن اعضای گروه در پایان کار « تمدن » بسیار متأسر کننده بود. آنان به‌کار دسته‌جمعی، حرفه‌ی و صمیمانه‌ی خود عادت کرده بودند. وقتی کار به پایان رسید، اعضای تیم دانسته‌اند که کلارک از آن سخن می‌گوید همان است که عاید هر بیننده‌ی حشیار و دقیق « تمدن » خواهد شد. گنت کلارک بیش از هر کسی دیگر به « جام جهان نما » شکوه و عظمت بخشیده است.

زرد کلارک اکنون « تمدن » را بهترین دستاورد زندگی هنری خود می‌داند. او همواره خود را دانشورو پژوهشگر بشمار آورده‌است. او می‌گوید: اکنون، خود را یک ارتباط دهنده‌ی دقیق می‌شناسم به‌نظر من جلب مردم و علاقمند کردن آنان اهمیت دارد. هیچ چیز در زندگی بیش از این به من لذت نمی‌دهد. « لذتی که کلارک از آن سخن می‌گوید همان است که عاید هر بیننده‌ی حشیار و دقیق « تمدن » خواهد شد. گنت کلارک بیش از هر کسی دیگر به « جام جهان نما » شکوه و عظمت بخشیده است.

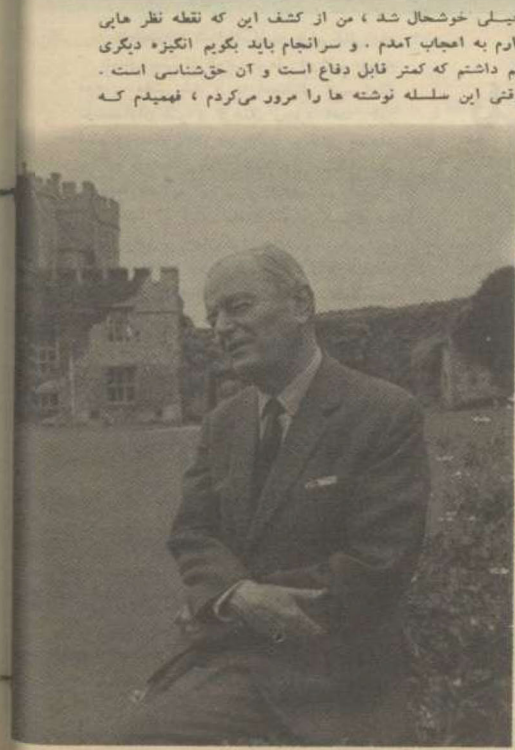
خوبی خوشحال شد، من از کشف این که نقطه نظر هایی دارم به اعجاب آمدم. و سرانجام باید بگویم انگیزه دیگری هم داشتم که کمتر قابل دفاع است و آن حق‌شناسی است. وقتی این سلسله نوشته ها را مرور می‌کردم، فهمیدم که

### مقدمه گنت کلارک درباره کتاب « تمدن »

این کتاب از گفتار های چند برنامه تلویزیونی که در بهار ۱۹۶۹ بخش شد فراهم آمده است. نوشتن گفتار برای تلویزیون با نوشتن کتاب ته‌تها در سبک و طرز بیان، بلکه در نحوه تلقی موضوع نیز، تفاوت اساسی دارد. کسانی که یک شب خود را به تماشا‌ی تلویزیون می‌گذارند، می‌خواهند سرگرم باشند. اگر کسی شونده تلویزیون را می‌بندند. دیدن تصاویر تلویزیون همانقدر آنها را سرگرم می‌کند که شنیدن گفتار آن. باید با ترتیب دقیق یک‌سلسله تصاویر توجه آنانرا جلب و حفظ کرد، و اغلب توالی تصاویر تعیین کننده توالی افکاری است که عرضه می‌شود. انتخاب تصویر بی‌تقصه متضمن برخی دشواری های مادی و عملی است. برخی جاها غیر قابل دسترسی هستند، فیلمبرداری از بعضی از ساختمانها بسیار دشوار است، برخی از محل ها چنان پرسرو صدا هستند که نمی‌توان صدا را ضبط کرد. نویسنده باید همه این ملاحظات را از همان آغاز کار در نظر بگیرد، زیرا آنها هستند که مشی فکری نویسنده را تغییر می‌دهند و رهبری می‌کنند. اما مهمتر از این هر موضوعی را باید ساده کرد تا بتوان آنرا در عرض مدتی کمتر از یکساعت نشان داد و عرضه کرد. در این مدت فقط چند ساختمان یا اثر هنری برجسته را می‌توان بعنوان فرینه نشان داد و فقط چند نام بزرگ را می‌توان برد و تازه آنچه دربرسه‌شان می‌توان گفت معمولا باید بدون ذکر خصایل کامل آنها باشد. ناگزیر باید برخی مفاهیم را تعمیم داد و برای آنکه این کار کسل کننده نباشد باید اندکی خطر کرد. در این ها که گفتم چیز لژهای نیست همانطور که ما بمداز شام دور میز می‌نشیم و حرف می‌زنیم باید عمل کرد، تلویزیون باید خصلت حرف زدن را، با همان آهنگ سخن گفتن معمولی حفظ کند، و برای آنکه گفتار مظنون نشود حتی بعضی از بی دقتی های سردهستی حرف زدن را نگه دارد.

وقتی این نوشته ها را مرور می‌کنم و در ذهن خود آنها را با برنامه هایی که عملا بخش شد قیاس می‌کنم با تاسف درمی‌یابم که این کتاب چه مایه شگفتی و از دست داده است. تقریبا در همه این برنامه ها نیرومند ترین اثر وابسته به عواملی بود که دو کلام نمی‌گنجد. فقط از یک برنامه، از « سراهای آمیه » مثالی بیاروم: نوا‌ی سرود « مارسیز » و همسرایی زندانیان دو « فیدلیو » و عکس‌برداری شگفت از اثر « رودن » به نام « شارمندان کاله »: همه آنچه را من می‌خواستم درباره موضوع بگویم می‌گفتند «آه‌هم با قدرت و درخششی که هرگز روی صفحه چاپی کتاب نمی‌توان گفت. من بین اندیشه و احساس تمیز قائل نیستم و اعتقاد دارم که ترکیب کلام و موسیقی، رنگ و حرکت می‌توانند تجربه بشری را تا چنان مرزی گسترش دهند، که کلام تنها نمی‌تواند. به این دلیل که به تلویزیون به عنوان یک وسیله ارتباطی مقیده دارم و حاضر شدم دو سال از نوشتن دست بکشم تا ببینم با این وسیله چه می‌توان کرد. مقیده دارم که در اثر حساسی ماهرانه و اندیشمندانه کارگردان و فیلمبرداران بعضی لحظات فیلم واقعا براکتیزنده و روشنگر بوده‌اند، که در کتاب از دست رفته‌اند.

پس چرا اجازه داده‌ام که این کتاب چاپ شود؟ یک علت آن ضعف بوده است - من از دادن جواب منفی بدم می‌آید، ولی دو این مورد باید صد ها بار جواب منفی می‌دادم. یک علت دیگر غرور است - کمتر کسانی می‌توانند در مقابیل این فرصت که مقیده خود را ابراز کنند، مقاومت ورزند. درحالیکه این سلسله فیلم تهیه می‌شد، من مطالبی به صدای بلند می‌گفتم که در غیر این صورت هرگز نمی‌گفتم. دوست مثل « بورژوا ژانیتوم » که وقتی فهمید « نثر » حرف می‌زند



بیان حق شناسی من از تجارب جان بخشی هستند که در پنجاه سال گذشته داشته‌ام. من میدانم چرا ابراز سیاس و حق‌شناسی در ملاء عام باید کاری شایسته تلقی شود، اما چون در تقریبا همه احکام عبادات آمده است، به‌گمان من قابل بخشش است.

طیما موقع چاپ این کتاب به فکر افتادم که گفتار های خلاصه را کامل کنم و به آنها شکلی که بیشتر ادبی باشد بدهم. اما بزودی دریافتم که شرح هر اشاره و توجیه هر تعمیم یک سال وقت خواهد گرفت و کتاب را از روانی و سادگی که دارد، و شاید بتوان نکته مثبت آن شمرد، محروم خواهد کرد. چاره‌ای جز این نبود که محدودیت هایی را که تلویزیون بعنوان یک وسیله ارتباطی بران تحمیل کرده‌بپذیرم و بخشهایی که به‌همراهی فیلم نامفهوم می‌ماند حذف کنم یا تغییر دهم. نحوه استدلالی که تقریبا سراپا وابسته قراین و برهانهای بصری باشد، جای منطق و کمال را نمی‌گیرد و در تهیه این برنامه، همین مسئله سبب حذف ها و اسقاط هایی شد که مایه شرمساری من است. حتی درگذراقرین بررسی تمدن باید بیش از آنچه من درباره حقوق و فلسفه گفته‌ام گفته شود. اما راهی به نظر من نرسید که بحث درباره حقوق و فلسفه را از نظر بصری و تصویری جالب توجه سازم. این نقص به خصوص در بحثی که راجع به آلمان کرده‌ام نمایان و جدی است. درباره سبک قویینی « روگوگو » درباواریا به تفصیل حرف زده‌ام ولی به کانت و هگل اشاره‌ای مختصر کرده‌ام. از گوته، که بایستی یکی از فرمانان اصلی این سلسله برنامه ها بوده باشد، فقط اندکی گفته شد و رمانتیکهای آلمان بکلی ناگفته مانده‌اند. نقص های دیگر فقط به علت کمی وقت بوده است. نقشه اصلی من گذاشتن برنامه‌ای در باره سنت کلاسیک از پالادیو تا پایان قرن هفدهم بود. بدین سان می‌توانستم کرنی، راسین،امانتاسر

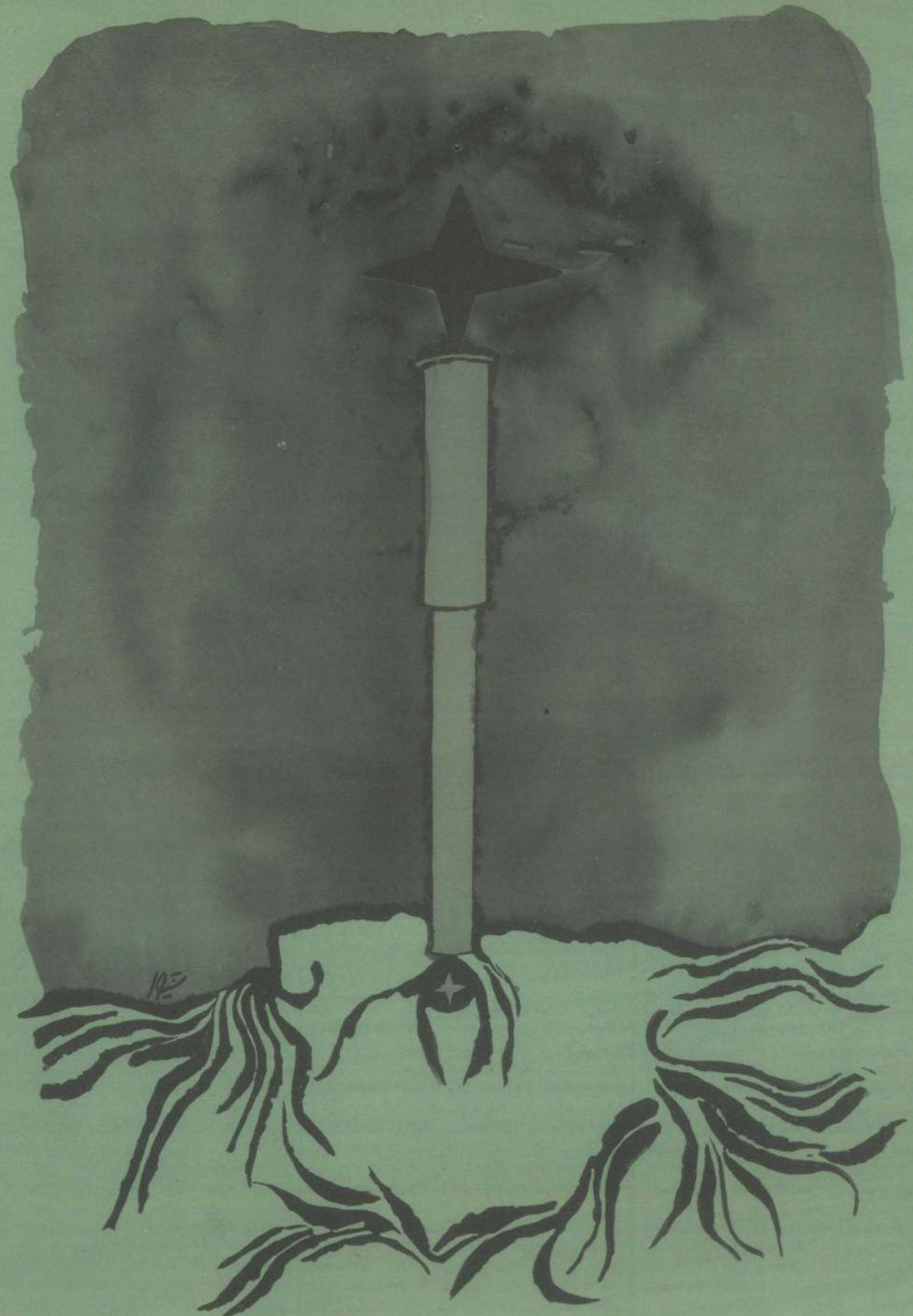


### فقر در خانواده رئیس جمهوری

ریچارد نیکسون، رئیس جمهوری امریکا در کالیفرنیا یک پسر دایمی ۵۵ ساله دارد به اسم فیلیس میل هوس که چند سال پیش بعد از حمله قلبی کار خود را از دست داد. بعدها زنش هم چار رماتیسم قلبی شد و این خانواده‌ی کوچک محتاج کسی شد که از آنها مواظبت کند. آنها به مسئول طرح‌کمک به روستائیان مراجعه کردند و قرار شد مسائل حقوقی خدمتکار به ایشان کمک داده شود، اما برای امور درمانی نتوانستند کمکی بکنند. رونالد زیگلر سخنگوی کاخ سفید اعلام داشت که پسر دایمی‌های نیکسون همیشه به خودشان متکی بوده‌اند و هیچوقت از نیکسون کمک نخواسته‌اند. خود نیکسون در مصاحبه‌ی با ساندی تلگراف گفته است که در سالهای ۱۹۲۰ برادرش دچار سل شد و خانواده‌ی آنها نگذاشت او را به بیمارستان دولتی بفرستند و برای بستری کردن او در بیمارستان خصوصی دست به فرس زدند. زیرا به نظر آنها « کمک گرفتن از دولت از نظر اخلاقی درست نیست »

کرد تهیه برنامه ها را به‌عهده بگیرم. تصور روشنی از معنی تمدن نداشتیم، اما می‌دانستم که بر توحش رجحان دارد و به این خیال اقدام که موقع گفتن این مطلب رسیده است. در عرض چند دقیقه، درحالیکه مهمانی ناهار برای اقناع من هنوز شادمانه ادامه داشت، دوباره طریق برداشت این موضوع اندیشیدیم و از این نقشه نخستین کمتر انحراف جست‌ه‌ام، کار عمده من فقط در مورد اروپای غربی بود. بدین‌وسیله بود که من نمی‌توانستم تمدنهای باستانی مصر، سوریه، یونان و روم را در برنامه بکنجام، زیرا این کار مستلزم تهیه حداقل ده برنامه دیگر بود. همین نکته در مورد چین، ایران، هند و جهان اسلام نیز صادق بود و خدا می‌داند که من بقدر کافی تمهید بر عهده گرفته بودم. علاوه بر این من حس می‌کنم که بدون دانستن زبان یک سرزمین نباید به ارزیابی فرهنگ آن پرداخت، زیرا قسمت عمده‌ای از خصلت هر فرهنگ به کاربرد عملی کلمات وابسته است - و متأسفانه من هیچ زبان شرقی نمی‌دانم. بنابراین آیا بایستی از عنوان تمدن سرفظتر می‌کردم؟ نمی‌خواستم این کار را بکنم، زیرا این کلمه مرا به کار انداخته بود و همچون نوعی محرک من درکار باقی مانده و گمان نمی‌کنم کسی آنقدر کندذهن باشد که گمان کند مسن تمدنهای بزرگ قبیل از مسیحی و تمدن شرق را فراموش کرده‌ام. اما باید اعتراف کنم که این عنوان مرا می‌آزارد. اگر دو قرن هیچ‌دهم بود کارم آسان بود، عنوان آنرا: « تفکرانی درباره ماهیت تمدن که با مراحل متخیر زندگی متتمدن اروپای غربی از قرون وسطی تا حال حاضر نمایانده می‌شود. » می‌گذاشتم، اما بدبختانه امروز این‌گونه عنوان‌گذاری عملی نیست

در شماره آینده:  
نخستین قسمت از این کتاب بزرگ



مک ایلوین پیر همیشه به دنبال کسی می گشت که حرف او را باور کند. او به استی سیاره‌ی جدیدی کشف کرده بود اما...

تکس هریگان گفت :  
— استان را هر چه می‌خواهی بگذار .  
آدمهای شکست خورده یا گمراه یا غیرعادی ویا نوانح دنام . اقتدر از این آدمها سراغ دارم که می‌توانند يك انجمن بزرگ داشته باشند . و سابقه‌ی خبرنگاری من اقتدر هست که تعدادی از آنها را بشناسم .  
من، که از خبرگی هریگان آگاه بودم، گفتم:

مثلا چه کسی ؟  
هریگان گفت: مثلا «تادئوس مک ایلوین» .  
— چنین اسمی نشنیده بودم .  
هریگان گفت : منم همین طور ، اما بعدا شناختمش . پیر مرد عجیب و غریبی بود و درآمد کمی داشت ، فقط به آن اندازه که سرگرمیها و کارهای ذوقی او را تامین کند . در باشگاهی به نام بیکسبای در خیابان کلارک تمامی شپها ورق و شطرنج بازی می‌کرد . يك ستاره شناس آماتور بود و اعتقاد راسخی داشت که در خارج از سیاره‌ی ما زندگی وجود دارد و می‌توان با موجودات سیارات دیگر ارتباط برقرار کرد، ولی او برخلاف خیلی‌های دیگر ، این فکر را همیشه دنبال می‌کرد و دستگامی ساخته بود تا نظریه‌اش را ثابت کند .

این پیر مرد ، سه دوست صمیمی داشت که گاه بی‌گاه در باشگاه بیکسبای با آنها بازی می‌کرد . با هیچکس دیگری رفت و آمد نداشت . نتیجه‌ی تحقیقاتش را با آنها درمیان می‌گذاشت و پیشرفتهایش

## ستاره‌ی «مک ایلوین»

### MC ILVAINE'S STAR

را در ارتباط با کرات آسمانی به آنها می‌گفت . آنها هم حرفهایش را وسیله‌ی قرار داده بودند برای دست انداختنش . فکر می‌کنم چون کسی دیگری را نداشت ، مجبور بود حرفهایش را به آنها بزند و تفسیرهای آنها را تحمل کند . همانطور که گفتم ، من اسمش را نشنیده بودم ، تا يك روز صبح که دبیر سفحه‌ی خبرهای شهری — که آن وقت بیل هندرسون بود — مرا خواست و گفت : « هریگان خبر رسیده که مردی به اسم « تادئوس مک ایلوین » ادعا دارد که ستاره‌ی جدیدی کشف کرده . این يك ستاره شناس آماتور است که در خیابان کلارک جنوبی میشود پیداش کرد . پیداش کن ببین چه میگوید » و من به دنبالش رفتم ...

برای « تادئوس مک ایلوین » لحظه‌ی بزرگی بود . در میان رفقایش نشسته بود ، عینکش را روی چشمش جا داده بود و با همان خلق و خوی همیشگی‌اش که ترکیبی بود از اخلاق پیر مردی رنجیده خاطر و مدیر مدرسه‌ی کوچک خلق ، آنها را برانداز می‌کرد .  
با آرامش گفت : تماشاش کردم .

الکساندر با کنایه پرسید : ده ؟ دیگر چی ؟  
— يك ستاره‌ی جدید کشف کردم .  
لئوپولد گفت : چشم شما روشن .  
مک ایلوین ادامه داد : درست کنار ستاره‌ی « آرکتوروس » قرار گرفته . از قرار معلوم ، مرتب هم بزمین نزدیک‌تر میشود .  
ریچاردسون با لبخند تفسیر آمیزی گفت :  
— سلام مرا بهش برسان . برایش اسم گذاشتی

یا مکتشفین ستاره‌های جدید دیگر اسم برایشان نمی‌گذارند ؟  
ستاره‌ی مک ایلوین اسم قشنگی است . از این به بعد بفل دست « آرکتوروس » چشمک می‌زند .  
مک ایلوین فقط لبخند زد . بعد از چند لحظه گفت :

— جزو ستارگان سیاه است . نور ندارد . فقط دارم کوشش می‌کنم بلکه بتوانم با آن تماس بگیرم . الکساندر گفت : درستش هم همین است .  
لئوپولد گفت : بر بزن !  
پس از این صحبت بود که خبر مربوط به ستاره‌ی مک ایلوین توسط رفقایش پخش شد . بعد از اینکه مک ایلوین چند دست بازی کرد ، ریچاردسون به فکرش رسید که در این مورد به‌مجلسه « گلوب » تلفن کند و کشف مک ایلوین را به گوشانش برساند .

هریگان ادامه داد : پیرمرد بیچاره کشف خودش را جدی گرفته بود . اما اقتدر روی این کشف کار کرده بود و مسخره‌اش کرده بودند که کم‌کم خودش هم به‌شک افتاده بود . داستان مفصل بود . او طبق معمول ، تصادفاً به‌این کشف رسیده بود . این داستان به‌اندازه کافی پخش شد . در عین حال ، هیچکس باور نمی‌کرد که چنین ماجرای درست باشد . البته من مقداری با او صحبت کردم ، یادداشتهایی هم برداشتم ، يك عکس هم از پیرمرد بیچاره گرفتم ، اما هیچوقت فکر نمی‌کردم به‌درد بخورد .  
واقش دو سه روزی یادداشتهایم را نگه‌داشتم ، بعد هم يك تماس با رسدخانه‌ی « پرس » در « ویسکونسین » گرفتم . مجله‌ی « گلوب » مطلب مرا چاپ کرد و جالب هم درآمد . اما دو هفته بعد دوباره از « مک ایلوین » خبری پخش شد ...

آن شب « مک ایلوین » بیشتر از همیشه مرده بود . اصلا حالت آدمهایی را که چیز بزرگی کشف کرده‌اند نداشت . آرام در باشگاه بیکسبای خزید ، يك لیوان آبجو گرفت و در حالیکه هراسی از چشمانش خوانده می‌شد به‌طرف میز رفقایش رفت و آرام گفت : از آن شپهای خوب تابستان است .  
ریچاردسون خرناسی کشید .

لئوپولد گفت : مک ، بگو ببینم ، ستاره‌ات چی شد ؟ همان‌که روزنامه‌ها نوشته بودند .  
« مک ایلوین » با احتیاط گفت : تقریباً مطمئن شدم . باهاشون تماس گرفتم ... ولی زبونشونو نمی‌فهمم .  
ریچاردسون گفت : این‌که کاری نداره ، باید بهشون بگی که تو از اینجا داری صحبت می‌کنی . از این به بعد باید انگلیسی حرف بزنی تا بفهمی . ضمناً ، به‌نظر من کار دیگه‌ی کف‌نونه یکنی اینه که به موشک یا کشتی فضایی به‌دست بیاری و بری اونجا سلطان بشی .

الکساندر با غرور تمام گفت : سلطان تادئوس اول . ای ساکنان ستارگان ، به‌پای‌بوسی سلطان بیائید . مک ایلوین با ناراحتی گفت : فکر می‌کنم ، این کار از نظر اصول بهداشتی صحیح نباشد .  
بیچاره مک ایلوین ! حدود يك ساعت هدف‌طنه های رفقای خود بود و بعد دوباره به‌پشت تلسکوپش برگشت و يك بار دیگر ستاره‌اش را عظیم‌تر از پیش ، در کنار « آرکتوروس » پیدا کرد .  
ستاره‌ی مک ایلوین ، بیش از پیش به‌زمین نزدیک شده بود .

بار دیگر کوشید تا با فرستنده‌ی رادیویی خود با ستاره تماس حاصل کند ، و يك بار دیگر صداهای عجیب و رتیمیک فضایی که هیچ شباهتی به‌صحبتهای آدمها نداشت به‌گوشش رسید . صدا می‌آمد و قطع می‌شد . گاهی بلند بود و گاهی آهسته ، خشن ، تند و نومیذ کننده بود — مک ایلوین تمام این صداها را شنید و کوشید تا شاید مفهوم را بفهمد .  
حدود دو ساعت در پشت دستگاه بود و بعد حس

کرد که کسی با زبان خود او حرف می‌زند . اما صدایی از رادیو نمی‌آمد . نمی‌توانست بفهمد که چه اتفاقی افتاده . اما پس از چند لحظه معتقد شد که ساکنان آن ستاره با خواندن افکار او مشغول کشف حروف و کلمات زبان وی هستند ، و حالا دیگر قادرند با او گفتگو کنند .  
آنها می‌خواستند بدانند که مشخصات موجودات

زمینی چیست .  
مک ایلوین برایشان توضیح داد . یکی از هم‌جنسان خود را مجسم کرد و کوشید که مشخصات او را بیان کند . کار مشکلی بود ، زیرا طرف صحبت او نسبت به‌اظهاراتش کاملاً بی‌اطلاع و بیگانه بود .  
آنها هیچ تصویری از انسان نداشتند و منکر موجودی به‌نام انسان در کرات سماوی بودند . می‌دانستند که « مرد گیاه » در زهره ، « مردم مورچه‌ی » در « آندرومدا » ، موجودات شش‌پایی و چهارپایه‌ی که ترکیبی از گیاه و مواد معدنی بودند در « تیلگوس » یافت می‌شوند ؛ اما چیزی به‌نام انسان را قبول نداشتند . طرف صحبت او به‌وی الهام کرد :  
— تو در تمام کائنات ، تنها موجود از نوع خودت هستی .

مک ایلوین با صدایی غیرعادی فریاد زد : خودتان چه‌جورید ؟  
جواب او سکوت بود ؛ اما ناگهان در مغزش تصویری منعکس شد که پاسخ سؤال او بود . این تصویر هیچ شباهتی با آنچه در عرش دیده بود نداشت — هزارها موجود کوچک ، که برای انسان کاملاً بیگانه بودند . در مغزش مجسم شد ، نوعی حشرات دو زبستی بودند با سرهای دراز و باریک ، چشمان بزرگ و بالهایی سوک مانند . ظاهراً عمرشان جاودانه بود ، چون هیچ فرقی با هم نداشتند و همه در يك سن بودند .

طرف صحبت او با همان طریقه‌ی عجیب گفت :  
— عمر ما جاودانه نیست ؛ اما هرچند سال یکبار جوانی را از سر می‌گیریم .  
مک ایلوین فکر کرد که آیا آنها اسم هم دارند ؟  
ساکن آن ستاره گفت : من « گورو » هستم . تو هم مک ایلوینی .

یعنی تمدنشان در چه حد است ؟  
ناگهان در مغزش چشم‌انداز شهرهای وسیعی را دید که از زمین سبز شده بودند و از نظر انسان ، فرقی با گیاهان نداشتند . در ناحیه‌ی که ظاهر بیابان بود ، ساختمانهای کوچک سنگی دیده می‌شد که پنجره نداشت و از نوری که از داخل آنها بیرون می‌آمد معلوم می‌شد که فقط يك راهرو خروجی دارد . اما وضعیت داخلی این بناها حکایت از تمدنی عظیم و کهن می‌کرد ...

به‌هریکان گفتم : متوجه‌ی مک ایلوین واقعا به‌تمام این چیزا اعتقاد داشت . بیچاره تصورات جالبی داشت ، اما بچه‌های باشگاه بیکسبای به‌بد وضعی می‌انداختندش . نمیدانم چه‌جوری آنجا بند می‌شد ؛ اما بند می‌شد . و همیشه هم پیش رفقایش برمی‌گشت .  
ریچاردسون ماجرا را تعریف کرد ، البته با مسخره کردن مک ایلوین ، و مرا فرستادند تا پیرمرد را ببینم . صمیمیتش را نمیشد انکار کرد . هنوزم ادعایش ثابت نشده بود ؛ اما آن‌قسمتی که راجع به‌ساکنان حشره‌مانند آن ستاره بود توسط « ولز » هم مطرح شده بود .  
هریکان گفت : ولز و خیلی‌های دیگر . شاید

ولز اولین نویسنده‌ی بود که وجود موجودات حشره‌ی را مطرح کرد ، البته حشره‌های او بزرگتر بودند . خوب ، به‌منش ؟  
— بله ، چند لحظه‌ی با مک ایلوین گفتگو کردم .  
درباره‌ی تمدنشان و رقیقتش گورو خیلی چیزها به‌من گفت . جواری حرف می‌زد که انکار صحبت یکی از



با فرخ غفاری در گفت و گویی  
در باره سینما و فیلم فارسی



سینا و خانم فخر جبار وزیر، هنرپیشه اول فیلمهای سینما

● کسی که فیلم تجار تی می سازد، زبان -  
هنری سینما را فراموش می کند  
● سینمای آزاد جنبش بزرگی است که  
برای سینمای ما واجب است  
● فولکلور بد و برداشت های نادرست  
از فولکلور، بیش از هر چیز هنر ما را  
تهدید می کند



صحنه ای از فیلمبرداری لیلی و مجنون . سینما ، نقر  
سوم از دست راست

صحنه ای از فیلم لیلی و مجنون ، سال تهیه ۱۳۱۵

در سال قبل فیلمی داشتیم که در بین مردم گل کرد . بلافاصله بعد از آن فیلم و تحت شعار « سینمای مردم » ماهی یک فیلم تهیه شد با بوق و کرنا و تبلیغ که سینمای مردم این است، سینمای واقعی این است و ما هم میرفتیم و میدیدیم که هیچ خبری نیست . چند تا سماور است و صحنه های طولانی غذا خوردن و شکر گفتن و کلی ادعا.

غفاری - بله ، قصد ظاهر این است که یک اثر ملی بسازند . ولی غافل از این هستند که فرم نمی تواند اثر را ملی کند . برای ساختن یک اثر اصیل ایرانی باید اندیشه ایرانی داشت.

اگر شما امروز یک فیلم درباره یک کارمند ایرانی بسازید که در آن از کلاه نمدی ، گوشت کوب پاخته سوران و سایر چیز ها در آن نباشد اما مشخص بکند که این کارمند ایرانی چه فرقی با کارمند مکزیک یا فرانسوی دارد شما واقعا یک اثر ملی ساخته اید . حتی اگر این کارمند در تمام مدت فیلم در ساختمان بلاسکو معلق بزند . من فکر میکنم برای فیلم - سازان ما سوء تفاهم ایجاد شده و خیال میکنند که با هر مسجدی باید یک فیلم ساخت . پرداختن به اصالت های ملی و ریشه های تاریخی کار درستی است . ولی این راهم باید از نظر دور نکرد که فولکلور بد بیشتر از چیز دیگر هنر ما را تهدید میکند .

ما واجب است ، به این دلیل که امکانشان بیشتر است . وسائل کمتری می خواهند و بالطبع راحت تر می توانند این کار را انجام دهند.

مساله دیگر این است که چون این گونه فیلمسازان انتظار بازگشت پول ندارند ، از آزادی بیشتری برخوردار خواهند بود . سینما یک هنر است و هنر همیشه در شرایط آزادی رشد خواهد کرد .

بنظر شما شرایط و عواملی که از بدتولد سینمای فارسی تا کنون جلوی رشد منطقی این هنر را گرفته است چیست ؟

اولین عامل رکود و عقب ماندگی سینما این است که کارگردانان و تهیه کنندگان ، آن شیفتگی لازم را برای پیشرفت هنرشان ندارند . من خودم در سال ۱۳۲۹ برای اولین بار در ایران کانون ملی فیلم را ایجاد کردم و شروع کردم به نمره زدن که ای مردم سینما فرهنگ است و باید به آن اهمیت داد . می توانم بهجرات ادعا کنم که در طول این مدت یعنی از بدو تاسیس کانون فیلم تا حالا فقط دوتا کارگردان سینمای فارسی به دیدن نمایشهای کانون فیلم می آمدند که متأسفانه آنها هم دیگر نمی آیند . بنابراین شیفتگی ندارند . ما در کانون فیلم شاهکار های تاریخ سینما را نشان میدیم و سینماگران ما رغبتی به تماشای آن نشان نمی دهند.

علت دیگر این هست که سینما مدت تقریباً درازی جزو کار های غیر فرهنگی بود . یعنی همان دوره ای که فیلم نساختند . ( از بعد از سینما تا فیلم طوفان زندگی).

مهمترین علت ، نداشتن یک تشکیلات دولتی مسئول است . و امروز هم که تشکیلاتی داریم آن تشکیلات کارش را منظور که باید و شاید نسبت به صنعت فیلم انجام ندادند است . صنعت فیلم هم فقط هدفش این بوده که بهره برداری را قوی بکند و پول جمع بکند و این است که می بینیم از هدف اصلی دور افتاده است.

شما علت رکود را در تقلید های بی مورد سینماگران ما از یکدیگر نمی دانید ؟

غفاری - همانطور که گفتید سینماگرانی که کار نو میکنند اکثراً جوان هستند ، ولی زندگی ستراوینسکی و پابلو پیکاسو مؤید این ادعاست که سن ترهامم در کار هنری عاجز نخواهند بود . یعنی می خواهم بگویم که سن مطرح نیست.

اما من اصولاً با این گروه پر ادعایی که می گوید فردا فیلم تجار تی می سازم و پس فردا هنری ، مغالتم . آدم وقتی زیاد فیلم تجار تی ساخت ، دیگر اصلاً زبان سینمای هنری را فراموش میکند - همانطوریکه عده ای اصلاً نمیتوانند فیلم تجار تی بسازند.

من شخصاً در دوره ای که واقعا کار به استخوانم رسیده بود تصمیم گرفتم کاری بکنم و یک فیلم تجار تی بسازم . اسم این فیلم « عروس کومه » بود و از دوسه تا نکتة خوب سینمایی برخوردار بود ، اما به این علت که من تجار تی ساز نبودم فیلم از نظر بهره برداری تبلیغاتی خوب از آب در نیامد.

با این حال آیا اعتقاد ندارید که سینمای فارسی از آن رکود فیزی خارج شده است ؟

غفاری : بله ، فیلم سازان تجار تی ما بی برده اند که می شود فیلم خوب ساخت و پول هم درآورد . از آن پس جریانی در سینمای ما راه افتاده است . البته آنطوری هم که سرو صدا راه انداخته اند کمزوره فیلم فارسی گل داده است و لاینقطع بار خواهد داد نیست.

دکتر سینمای تجار تی ما یک سینمای دیگر جریان دارد و آن سینمای تجربی است . در حال حاضر سه دسته به آن مشغولند . فیلمساز های وزارت فرهنگ و هنر ، تلویزیون ملی و گروه سینمای آزاد . نظرتان راجع به کار این عده چیست ؟

غفاری - این تلاش بسیار خوبی است . من همیشه به این تکیه اشاره کرده ام و عملاً این عده را تشویق کرده ام . این جنبشی که فیلم تجار تی و غیر تجار تی بوجود می آورد جنبش اصیل است و برای پیشرفت سینمای

دارید ؟

که مجموع کارهای سینما را از نو دیده باشد ، تا بتواند درباره خصوصیات کار این هنرمند حرفی بزند.

چیزی که به طور کلی می توان درباره او گفت این است که او بدون ادعا با مسائل روبرو می شد . من و آقای سعید محمدی چند قطعه از کار های او را دیدیم و اگر بخوایم دقیق تر گفته باشم ما جمعا ۹ دقیقه از مجموع شش فیلم او را تماشا کردیم به اضافه عکسهایی از کار های متفاوت او.

کار سینما به راستی یک کار بی ادعا بود روانی شیوه مکالمه نویسی او در خور ستایش است.

اگر فیلم های او موجود بود خیلی راحت تر به داوری درباره کار او می نشستیم . به طور کلی نفوذ روش های هنری در کار مرحوم سینما دیده میشود و این طبیعی است چون او در هند کار میکرد . او در هندوستان کاملاً تنها بود . با یکی دو بازیگر ایرانی و بقیه همکارانش هندی بودند.

ما یک سناریوی « دوکوتاز » شده از او دیدیم که نشان می داد مرحوم سینما تاجمعد در کار خود دقیق و موشکاف بود . او مو به مو عکس تمام صحنه های فیلم را کشیده بود . این کار حتی بعد از جنبش مجدد فیلم فارسی یعنی بعد از تهیه فیلم طوفان زندگی تا امروز به ندرت مورد توجه واقع شده است.

شما بعنوان یک سینماگر و یک فرد باصلاحیت سینمای ما را از زمان مرحوم سینما تا امروز چگونه ارزیابی می کنید ؟

غفاری - بعد از سینما در سینمای فارسی سکوت سنگینی برقرار شد ، سینمای ما از بعد از فیلم « طوفان زندگی » صورت بهتری به خود گرفت . خیلی ها در سینمای فارسی کار کردند . خصوصاً جوانها که کارشان بیشتر قابل ارزیابی است ، ولی بدبختانه باید بگویم که سینمای تجار تی در مجموع هنوز خیلی فقیر است . راجع به جوان ها صحبت کردید . همراه با جوانان سینمای نو مطرح میشود . در مورد سینمای نو در ایران چه نظری

تهیه کرده بود که امیدوارم یک روز مونتاژ بشود و بعنوان یک سند از مرحوم سینما باقی بماند، ولی من بیشتر نظرم این بود که خیلی مفصل تر با او صحبت کنم - در ملاقاتهایم فقط صدای او را ضبط کردم چون فیلم برداری هنگام مصاحبه ، در مصاحبه شونده ایجاد اضطراب می کند.

من دو جلسه با سینما صحبت کردم. یکبار دو ساعت و یکبار دیگر سه ساعت.

او خیلی دلسرد بود . کار سینما را به علت همین دلسردی رها کرده بود و رفته بود سراغ کار های تحقیقی و باستانشناسی. در پاسخ این سؤال که او را چگونه آدمی یافتم ، باید بگویم ، مردی بسیار منصف و بی طرف بود . با اینکه خیلی از همه چیز دلسرد شده بود ، باز هم با علاقه اطلاعاتی را که داشت در اختیار جلال مقدم و من گذاشت . او تمام مجلات و مقالاتی را که در باره خودش جمع کرده بود به من نشان داد . وقتی او را سرشوق آورد ، از او خواستم که خاطراتش را بنویسد یا مجموع سناریو هایش را چاپ کند.

گفت : اگر مقامات مسئول به من کمک کنند حتما این کار را خواهم کرد . بهر حال از مرحوم سینما دو سند هست یکی سند جلال مقدم و دیگری همان نوارهایی که من ضبط کرده ام.

خوشبختانه آقای ساسان سینما و خانم سینما فرزندان آن مرحوم تمام اسناد و مدارک و روزنامه ها را حفظ کرده اند و من آرزو دارم آنها یک روز وارد یک موزه واقعی سینمای فارسی بشود و از نابودی آن جلوگیری بعمل بیاید.

ما وقتی در برنامه فائوس خیال قطعاتی از لیلی و مجنون را بخش کردیم با استقبال مردم روبرو شدیم . حتی خیردار شدیم که عده ای از بینندگان هنگام تماشای آن قطعات به گریه افتاده اند.

ویژگی های کار سینما چه بود ؟

غفاری - در مورد خصوصیات کار سینما من نمی توانم حرفی بزنم ، چون الان کسی نیست

از زندگی عبدالحسین سینما ، در تلویزیون ملی ایران فیلمی تهیه شد و طی چهار برنامه از او و تلاشی که در راه پایه گذاری سینمای ناطق در ایران کرده بود یاد شد . آنچه می خوانید گفت و گویی است با فرخ غفاری درباره مرحوم سینما و در حاشیه ، گریزی به سینمای فارسی ...

همانطور که اطلاع دارید آخرین اثر تلویزیون ملی چهار برنامه درباره عبدالحسین سینما بخش کرد . می خواستم از شما که با مرحوم سینما آشنائی داشتید در باره او سؤالاتی بکنم

غفاری : طبق معمول ، در ایران ، ما دقیقه آخر این کار ها را می کنیم ، یعنی می رویم دنبال آدمهائی که چودشمان برای ترقی یک هنر مهم بوده است . همانطور که میدانید « عبدالحسین سینما » اولین کسی بود که فیلم ناطق فارسی تهیه کرد و در آن زمان ثابت کرد که اگر فیلم ، به زبان فارسی باشد و موضوعش مربوط به ایران و ایرانی باشد می تواند از استقبال مردم برخوردار شود .

سعی می کنم درباره سینما وارد جزئیات نشوم ولی میدانم اگر فشار بهره برداران، یعنی دارندگان امتیاز فیلمهای خارجی نبود ، قطعا در سالهای ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ فیلم فارسی با یک جنبش واقعی روبرو می شد، ولی بدبختانه فشار بهره برداران آمریکائی مانع به وجود آمدن این جنبش شد ، یعنی هم جلوی تهیه فیلم فارسی را در هندوستان گرفت و هم امکانات موجود در ایران را از بین برد .

تا آنجا که من اطلاع دارم شما با مرحوم سینما مصاحبه هائی کرده بودید و از طریق همین گفتگو ها به شناختی در باره او رسیده اید - می خواستم بیروم خود او را چگونه آدمی دیدید ؟

غفاری - خوشبختانه قبل از اینکه من مرحوم عبدالحسین سینما را ببینم ، جلال مقدم از طرف تلویزیون ملی بدیدن او رفته بود و یک فیلم مفصل به شکل مصاحبه از او

مقاله روزنامه کوش در باره لیلی و مجنون

آفتاب « فیلم چشمهای سیاه ، چهارمین فیلم سینما

اولین فیلم ناطق فارسی

کرشنا فیلم کمپنی سینما

چشمهای سیاه

"Black Eyes"

THE FIRST PERSIAN TALENT

Shree Krishna Film Co

BOURBAY

Produced by A. SPENTA

TO BE SHOWN SHORTLY

کرشنا فیلم کمپنی سینما

کرشنا فیلم کمپنی سینما

مقاله روزنامه کوش در باره لیلی و مجنون

آفتاب « فیلم چشمهای سیاه ، چهارمین فیلم سینما

اولین فیلم ناطق فارسی

کرشنا فیلم کمپنی سینما

چشمهای سیاه

"Black Eyes"

THE FIRST PERSIAN TALENT

Shree Krishna Film Co

BOURBAY

Produced by A. SPENTA

TO BE SHOWN SHORTLY

کرشنا فیلم کمپنی سینما

کرشنا فیلم کمپنی سینما

دکوباز فیلم لیلی و مجنون



# جامعه‌شناسی رادیو و تلویزیون

جمشید ارجمند

از همین نقطه نظر می‌توان فصل تازه‌ای به آنچه طبق سنت روانشناسی ملتها گفته می‌شود اضافه کرد. مثلا می‌توان دانته امریکاییها را برای مصمیت و بحن خانوادگی‌دانی به برنامه‌های تلویزیونی بازگو کرد، توقع توده انگلیسی را به جنبه عینیت اخبار و اطلاعات شرح داد یا روحیه فرانسوی هارا که در برابر برنامه‌ها به‌طور کلی، خرده لیرتر از امریکایی‌ها هستند.

بعداز درجه‌بندی کردن واحدهای ارجای، در بررسی تمایلات قلبی مردم، باید طرق ارتباطی مورد استعمال را دخالت داد مثل نمونه‌ها، علامات و سمبل‌ها. همچنان که بوگارت جامعه شناس توجه کرده است، وسایل ارتباطی وقتی می‌توانند بخش وسیعی داشته باشند که برای بیان، سیستم‌هایی مفهوم همگانی برگزینند. مورد آمریکا، نمونه خوبی است برای اثبات این مطلب. تلویزیون در این کشور وست و نفوذی فوق‌العاده بین مردم پیدا کرده است زیرا در آمریکا توده مردم از نظر ذهنیات اختلاف زیادی با یکدیگر ندارند و نوعی یکسانی فرهنگی در آنها برقرار است. در نتیجه سیستم و لحنی که برنامه‌های تلویزیونی آمریکا دارد، برای همه مفهوم و مقبول است و استفاده از الگوها و سمبل‌ها در همه محیط‌های اجتماعی ممکن می‌سازد.

تمایلات قبل مردم، در سومین مرحله می‌تواند بر حسب اخلاق و رفتار دسته جمعی مورد مطالعه قرار گیرد. شنونده رادیو پابیننده تلویزیون در گزینش‌ها و تفسیرهای خود به دنبال یک دسته مدعا، پیش‌داوریه‌ها و تظاهرها گام برمی‌دارد.

آنها که تحقیقات اجتماعی در زمینه رادیو و تلویزیون به عمل آورده‌اند، می‌دانند که باید به این عوامل توجه بسیار کرد و در پاسخ‌هایی که به پرسشنامه‌ها داده می‌شود ضریبی مخصوص را رعایت کرد. تجربه‌های دقیق نشان داده است که در این زمینه، فرد آنچه را که بازتاب مدعا، پیش‌داوریه‌ها و تظاهرهاست، به عنوان عقیده و نظر شخصی خود معرفی کرده است.

به این ترتیب، فی‌المثل روشنفکر خود را مجبور می‌بیند که اظهار کند موسیقی سنگین را بر موسیقی سبک ترجیح می‌دهد و شنونده یا بیننده پروپا قرص برنامه‌های فرهنگی هستند. رادیو و تلویزیون در بعضی موارد این تمایلات هارا می‌گیرند و می‌پذیرند و در قبول آنها با مردم سهیم می‌شوند و در مواردی دیگر آنها را تغییر شکل می‌دهند. در اینجا همچنان تاثیر «روانشناسی ملتها» دیده می‌شود. تکنیک برنامه‌ها، و سبک آنها بازتاب این قبول‌است. «ریموند آرون» توجه می‌دهد که تفاوت موجود بین اخبار و تفسیرها در موسسه بی‌بی‌سی به علت آن است که این سازمان خود را با بعضی توقعات و مقتضیات روحیه انگلیسی وفق می‌دهد. «ژان داریس» می‌گوید «در فرانسه سعی می‌شود که متن یک برنامه در اطراف یک تصویر - شوک (تصویر مهم، تکان دهنده، اصلی...) تنظیم شود در حالی که در انگلستان توضیحاتی طولانی برای نتیجه‌گیری از یک تصویر بیان می‌گردد» و تشریح می‌کند که این اختلاف به علت تضاد بین خصوصیت‌های تحلیل و ترکیبی‌است.

۴ - عمل روی نقشهای روانی  
ملاحظاتی که قبلا به عمل آمد این فکرا تأیید می‌کند که نباید خود را به تاثیرات فوری محدود کرد بلکه همچون جامعه شناسان فرانسوی باید به مسائل تحولی آینده هم توجه داشت. تنها کافی نیست که ببینیم توده مردم در برابر یک برنامه مخصوص چه عکس‌العمل نشان می‌دهند. جستجو برای دانستن تاثیرات طولی مدت وسایل جدید ارتباطی هم حائز اهمیت بسیار است. تاثیر این وسایل بر انسان، بر شیوه‌های تفکر او، بر فرهنگ او، بازتاب‌هایی بر عکس‌العملهای آینده او در برابر برنامه‌ها خواهد

می‌شود و حریصانه آنچه را که به او می‌دهند بدون کوچکترین تلاش ارادی جنب می‌کند. «جسی آندرز» به نوبه خود واز دیدگاهی جامعه‌شناسانه تلویزیون را سرزنش می‌کند که تماشاگر را به زمینه انفعالی می‌کشاند. با این حال باید اعتراف کرد که تحقیقات معمولی تلویزیون را چنین ملامتی نکرده است. خانم «هیلویت» که درباره تاثیرات تلویزیون روی اطفال تحقیقاتی کرده است می‌گوید که عکس‌العمل‌های مشاهده شده بهیچوجه دلیل وجود یک زمینه انفعالی در هیچیک از جهات و جنبه‌هایی که بتواند به این لفظ نسبت داد نبوده است. پرسشنامه‌هایی که وسیله «مورس روس» تهیه و توسط مردم پر شده، این روانکاو را به این نتیجه رسانده است که رادیو حتی بر شنونده تاثیر نیروزا برجای می‌گذارد. «پلسون»، دانشمند دیگر، نتایج جالبی از مطالعات خود به دست آورده که به کلی با نتایج دیگران متفاوت و از آنها دقیق‌تر است «پلسون» چنین استنباط کرده که تماشاگران تلویزیون در دو ساله اول قدرت ابتکار و فعالیتشان کاهش می‌یابد، اما آنها که بیشتر از چهار سال است دارای تلویزیون هستند علیه این زمینه انفعالی عکس‌العمل به خرج داده و معمولا آن را پشت سر نهاده‌اند. به عقیده «آندره برنکور»، «ژان داریس» و «تالهته»، می‌توان چنین عقیده داشت که فردی که یک پیام رادیو تلویزیونی دریافت می‌دارد زمینه انفعالی بیشتری از کسی که یک کتاب را می‌خواند ندارد. اما شکل فعالیت ذهنی است که در این موارد فرق می‌کند. مطالعه یک مجله سبک و آسان، یقینا بیش از تماشا یک برنامه وارثه تفکر را بر نمی‌انگیزد. و به عکس، ذهن تماشاگر یا شنونده ممکن است از بعضی برنامه‌های فرهنگی به اندازه خواندن یک کتاب خوب، برانگیخته شود و فعالیت کند یا لاقط اثبات اینکه زمینه انفعالی در موقع تماشا برنامه تلویزیونی بیشتر از خواندن کتاب است بسیار مشکل است.

از طرف دیگر دلایلی کافی وجود دارد که ثابت می‌کند رادیو و تلویزیون روند شخصیت افکنی و هویت جویی را که تزر روانکاوان بسیار مشهور است، تسهیل می‌کند. با آنکه این دو پدیده، از یکدیگر مشخص و مجزا هستند غالبا به شکلی طبیعی یکدیگر را تقویت می‌کنند و به پدیده‌ای سوم که «شخصیت گذاری» است اضافه می‌شوند. اصطلاح «شخصیت افکنی» را فریود اختراع کرد برای اطلاق به کسانی که عقده‌ها و ناراحتی‌های خاص خود را به دیگری منتسب می‌کنند و حتی تضاد و تعارض دردی خود را روی یک علت خارجی جابجا می‌سازند. در «هویت جویی»، شخصیت مورد نظر کم و بیش به طور ناخودآگاه شبیه آن دیگری می‌شود که احساساتی نسبت به او دارد، احساساتی که معمولا نسبت به خود انسان دیگری را می‌شناسیم و در ذهن خود را به جای او می‌گذاریم. تجربه‌هایی نشان داده است که هویت جویی یک عنصر مهم در قدرت نفوذ وسایل ارتباط جمعی است. مثلا در ۱۹۴۵ وقتی مقامات امریکایی خواستند سربازان را با فکر یک جنگ طولانی عادت دهند تاثیرات دو برنامه را روی آنها سنجیدند: یکی از این برنامه‌ها به طور محض و ساده نظریه را مطرح می‌کرد. و دیگری نظر مطلوب را ضمن یک بحث که صحبت‌ها و دلایل مخالف هم در آن گنجانده شده بودند از برنامه اول راضی شدند اما مخالفان فکر جنگ طولانی به وسیله مباحثه که برای اولین بار نظر خودشان را هم مطرح می‌ساخت مجاب شدند. پس برایشان ممکن بوده که در یکی از دو مخاطب برنامه هویت جویی کنند و تحت تاثیر آن قرار گیرند.

اما قبل از توضیح در باره این روندها باید قبلا از نتیجه بخصوصی که بعضی محققان به استعمال وسایل جدید بخش نسبت می‌دهند صحبت کنیم و این نتیجه گرایش به انفعال است. مثلا دکتر «کلین» معتقد است که تلویزیون انسان بالغ را به یک مرحله «زیانی» می‌کشاند شبیه کودکی که از مادرش تغذیه

# برنامه‌های هفتگی تلویزیون ملی ایران

# تلویزیون‌های آموزشی و امریکا

# رادیو ایران



# برنامه‌های تلویزیون ملی ایران

## برنامه اول (تهران)

از پنجشنبه ۴ تا چهارشنبه ۸ اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

### پنجشنبه

- ۱۷ر۱۰ ● آهنگهای درخواستی
- ۱۷ر۳۰ ● سلام شاهنشاهی - آغاز برنامه
- ۱۷ر۳۴ ● برنامه بازی با همکاران دو مجری که در میان بچه‌ها به‌بافتندی معروفند اجرا میشود و کودکان شرکت کننده و تماشاگر با بازیها و تفریحات تازه آشنا می شوند. برای شرکت در این برنامه، هر هفته از کودکان يك كودكستان با مدرسه دعوت میشود.
- ۱۸ر۰۰ ● خلاصه اخبار
- ۱۸ر۱۲ ● كتاب برای جوانان . گفتگویی درباره نمایشنامه « پنجری » اثر فردريك دورنیهات با آقای حمید سمندریان
- ۱۸ر۳۰ ● تونین این است با هوش این بار يك مكاتلتر ميشتابد و..
- ۱۹ر۰۴ ● دامبی و پسر ( قسمت یازدهم )
- ۲۱ ● « فلورانس » ، دختر جوان و زیبای آقای دامبی به « کاتل » پناه میدهد ، « والتر » دلانده
- ۱۸ر۰۰ ● « فلورانس » به انگلیس بر میگردد و ...
- ۱۹ر۳۰ ● نغمه‌ها
- ۲۰ر۰۰ ● اخبار
- ۲۰ر۴۰ ● الناس
- ماجرای خبرنگار كنجكاوی است که در ضمن سفر با کشتی مسافری بدنبال نقشه گنج می گردد .
- ۲۱ ● فرعه کشتی
- ۲۱ر۳۰ ● مسابقه چهره ها
- چهره ناشناس مسابقه اشب
- « واکسی » است .
- ۲۲ر۰۰ ● فیلم سینمایی

### جمعه

- ۱۱ر۱۵ ● آهنگهای روز
- ۱۱ر۳۰ ● سلام شاهنشاهی - آغاز برنامه
- ۱۱ر۳۴ ● برنامه کودکان نمایشی از کارتون میکی موس و کارگاه موسیقی. در این قسمت بچه‌ها با متدسازی « کارلارف » آشنا میشوند و ضمن آموزش‌های مخصوص با آواز و حرکت ، متد تازه را فرامیگیرند .
- ۱۲ر۰۰ ● فیلم کارتونی « باگربانی »
- ۱۲ر۳۰ ● رنگارنگ
- ۱۳ر۰۰ ● فیلم سینمایی
- ۱۴ر۴۰ ● سرزمین عجایب
- ۱۷ر۰۰ ● فوتبال جام باشگاههای انگلیس . راه آهن
- « کلون » قهرمان این مجموعه در « شهری پر از وحشت » با حوادث تازه‌ای روبرو میشود .
- « دبل رابرتن » هنرمند شهر سینما ، نقش قهرمان اصلی این فیلم را ایفا می کند .
- برنامه پروفور شانسو ( شعبده‌بازی )
- موسیقی ایرانی
- جوهری ، سوگل ، مرجان ، زیبا ، عتیلی و ژاله ترانه فورست « در مسابقات
- قهرمانان این مجموعه در « نبرد کوچک » با پسر شیطان و با هوش یکی از غولهای سودجو که خیال میکند این آدمهای کوچولو جاسوس هستند دست بگیرانند . این فیلم را « هری هریس » کارگردانی کرده و « گاری کانونی » از بازیگران مشهور آنست .
- رویداد های ایران و جهان فوتبال
- درگیری دو تیم « کاونتری سیتی » و « ناتینگهام فورست » در مسابقات

### شنبه

با قطع برنامه های موسیقی از شبکه تلویزیونی سراسر کشور ، از ساعت ۴ جمعه ۳ اردیبهشت تا ساعت ۱۴ دوشنبه ۶ اردیبهشت ماه ، برنامه اول تلویزیون ملی ایران به این شرح اجرا میشود :

- ۱۷ر۲۵ ● اسلاید نوار تفریح
- ۱۷ر۳۰ ● سلام شاهنشاهی شروع برنامه
- ۱۷ر۳۴ ● سخنرانی مذهبی بمناسبت رحلت رسول اکرم و شهادت امام حسن علیه السلام
- خلاصه اخبار
- کودکان
- چشم چشم دو ابرو ، این برنامه در يك اتاق نشیمن انجام میشود و مجری بچه ها را به ترسیم چیز هایی که می بینند دعوت می کند . بعد در « گذشته های دور » بچه ها با زمان

### یکشنبه

- ۱۷ر۲۵ ● اسلاید نوار تفریح
- ۱۷ر۳۰ ● سلام شاهنشاهی - شروع برنامه
- ۱۷ر۳۴ ● سخنرانی مذهبی بمناسبت شهادت حضرت رضا علیه السلام
- خلاصه اخبار
- ما و شما
- پاسخ به نامه های بچه ها و معرفی تهیه کننده برنامه
- فیلمی از هواپیما های چرخشی ( ملخ دار ) و يك موتور ، گذر زمان جنگ نازیها و فرانسوی ها از آن استفاده می کردند و همچنین پرواز هواپیما های دو باله و



چکار کنیم

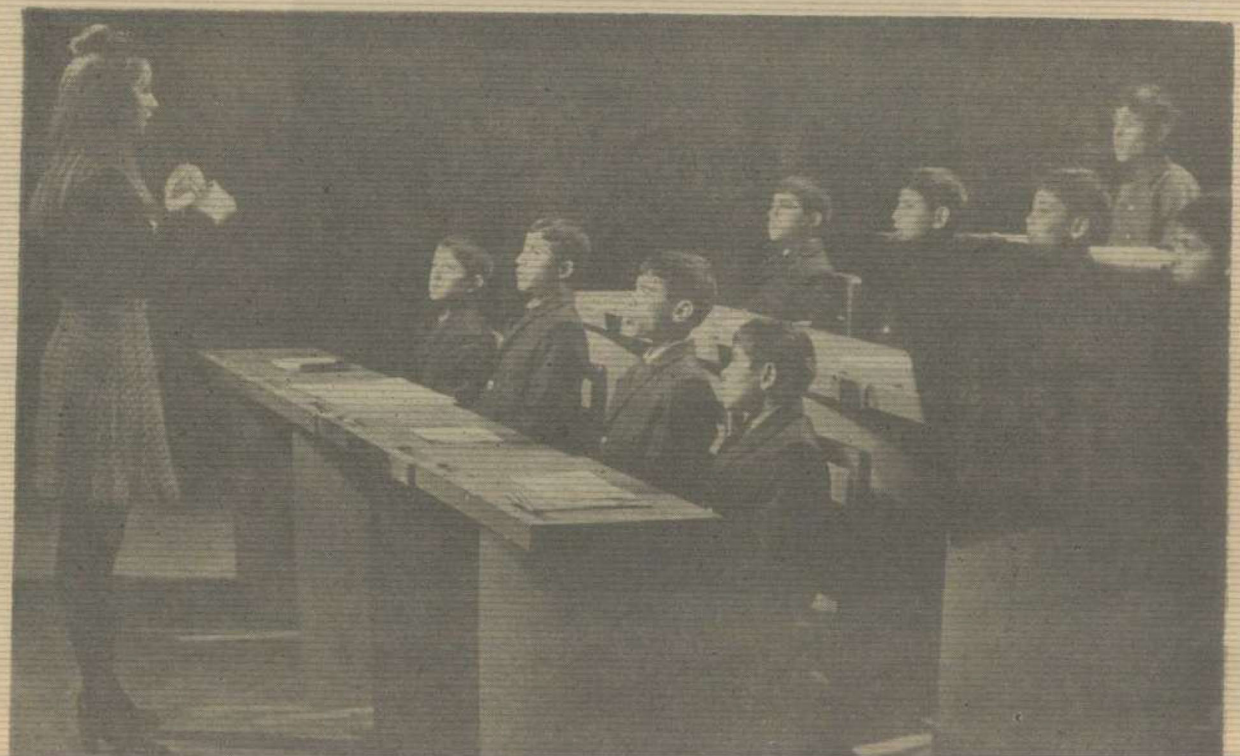
- ۲۰ر۳۰ برنامه موسیقی ایرانی خاطره پروانه هنرمند وزارت فرهنگ و هنر به همراهی ارکستر حیدری آوازی در سه گاه به همراه يك ترانه می خواند .
- ۲۱ر۰۰ پهلوانان توطئه های صمد خان مراغه‌ای ( شجاع الدوله ) ادامه دارد . غلام بيك به پهلوان نایب پناهنده می شود و صمد مرد دیگری را مأمور قتل پهلوان میکند و ...
- ۲۲ر۰۰ بارون داستان این هفته « مصونیت سیاسی » است که « استیو فارست » را در نقش اصلی آن می بینیم .
- ۱۹ر۰۰ های شکوفه شرم ، ناز و نیاز ، تنها گل من ، دل نمیلونه و شیوه گلرخان را اجرا می کنند .
- ۱۹ر۰۰ راهبه پرنده خواهر برتیل را این بار در داستان « بچه عوضی » یار و یاور زنی می بینیم که میخواهد بچه کوچکش را بنام یکی از دوستانش به صومعه بسیار تا به این ترتیب حقیقت زندگی خودش را پنهان کند .
- ۱۹ر۳۰ مسابقه صندوق شانس رقم موجودی صندوق مسابقه به هزار تومان رسیده است .
- ۲۰ر۰۰ اخبار

- ۲۰ر۳۰ گفتگو با فرمانداران در این گفتگو فرمانداران شهرستان های مسجد - سلیمان ، بندر بوشهر ، ابهر ، قروه ، اسلام ، بیرجند ، سراوان ، جیرفت ، کازرون ، بویر احمد ، خرم آباد لرستان ، گرج ، اهر ، اردبیل ، شاهرود ، سنجان ، میانه و شهرضا شرکت دارند و در باره مسائل و مشکلات خود و برنامه هایی که دارند حرف میزنند .
- ۲۱ر۳۰ سخنرانی مذهبی
- سلطنت پارتها در ایران و پادشاهان سلسله اشکانی آشنا میشوند .
- سرزمینها
- فیلم مستند
- نموداری از انشعابات آب تهران و چگونگی تهیه و مصرف آب اهالی پایتخت .
- راز بقا
- فیلمی از کوشش و پشتکار مردمانی که برای حفظ بقا و نسل حیوانات و پرندگان کمیاب همت گماشته اند .
- ۲۰ر۰۰ اخبار



- مانور و سرعت آنها .
- برنامه ایران زمین در ادامه حماسه های ملی آقای دکتر ذبیح اله صفا مسائلی را که پس از تقدیم شاهنامه به سلطان محمود پیش آمده مطرح میکنند .
- اخبار
- ۲۰ر۰۰
- فیلم مستند
- ۲۰ر۳۰ بحث پیرامون شخصیت والای حضرت رضاعلیه السلام
- ۲۱ر۳۰ شهر آفتاب گفتگو با آقای نجف دریا بندری درباره شیوه ترجمه و آثاری که از برتر اندرسل ترجمه شده است

شکوه رضایی مجری اخبار ساعت ۸



کارگاه موسیقی کودکان و نوجوانان

## دوشنبه

- ۱۷۱۵ آهنگهای روز
- ۱۷۳۰ سلام شاهنشاهی - شروع برنامه
- ۱۷۳۴ تدریس زبان انگلیسی
- ۱۸۰۰ خلاصه اخبار
- ۱۸۳۵ برنامه دانش
- تحت عنوان « صنایع ماهی » ، اهمیت و ارزش غذایی موجودات دریا و هم چنین طریقه تکثیر ماهی مورد گفتگو قرار میگیرد .
- ۱۹۰۵ دکتر کیلدر
- داستان این هفته « نظافت انبار » نام دارد نقش دکتر کیلدر را « ریچارد چمبرلین » برعهده دارد .
- ۲۰۰۰ اخبار
- ۲۰۳۰ موسیقی ایرانی
- ترانه‌ای با صدای نادیارام بهمن‌اهی ارکستر هنرمندان



سعیده

- ۱۶۱۵ آهنگهای روز
- ۱۶۳۰ سلام شاهنشاهی - شروع برنامه
- ۱۶۳۴ برنامه آموزش روستایی
- ۱۸۰۰ خلاصه اخبار
- ۱۸۱۲ موسیقی غربی
- ژیلریکو، سیلوی و ارتان، ریشارد آنتونی ، آنی - زیرادو هنرمندان مشهور فرانسوی آهنگهایی اجرا میکنند .
- ۱۸۳۵ آقا خرسه
- آنچه شما خواسته‌اید
- ۱۹۰۰ مسابقه هما
- ۱۹۳۰ مبارزه دو فینالیست سابقه آقایان ناصر حیدریوسفی و احمد خلیلی .
- ۲۰۰۰ اخبار
- ۲۰۳۰ موسیقی ایرانی
- گوگوش ترانه «دوماهی» از ساخته های بابک راکه شهریار قنبری شعر آنرا سروده می‌خواند
- ۲۰۴۰ سرکار استوار

## سه‌شنبه

- ۱۷۱۵ آهنگ های روز
- ۱۷۳۰ سلام شاهنشاهی - شروع برنامه
- ۱۷۳۴ تدریس زبان انگلیسی
- ۱۸۰۰ خلاصه اخبار
- ۱۸۱۲ برنامه کودکان
- چند داستان قشنگ از کارتون میکی موس و دلاوریهای قهرمان آنرا می‌بینید و بعد در «بها» کتاب بخوانیم « کتاب منظوم موش و گربه عبید زاکانی بررسی میشود .
- ۱۸۳۵ فیلم کارتونی «باگربانی»
- ۱۹۰۰ مسابقه تالش
- حریف ورزشکار سابقه این هفته در رشته وزنه برداری زورآزمایی می‌کند .
- ۲۰۰۰ اخبار
- ۲۰۳۰ موسیقی ایرانی
- ترانه‌ای با صدای «بیتا» بهمن‌اهی ارکستر هنر - مندان وزارت فرهنگ و هنر
- ۲۲۳۰ هفت شهر عشق

## چهارشنبه



صندوق شانس

خانه قهر خانم

موسیقی ایرانی

# برنامه‌های تلویزیون ملی ایران

## برنامه دوم ( تهران )

از پنجشنبه ۲ تا

چهارشنبه ۸ اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

## پنج‌شنبه

- ۱۹۳۰ ورزش : وقایع مهم ورزشی ایران و جهان در هفته گذشته
- ۲۰ اخبار
- ۲۱ برادران کارامازوف ( قسمت دهم )
- ۲۱۳۰ میسی چه میدانست

## جمعه

- ۱۸ شما و تلویزیون
- ۱۸۳۰ وارثه تام جونز شامل برنامه هائی از : دینکی گر - تونی بنت و تام جونز
- ۱۹۳۰ اختابوس استاد به سفر رفته و اعضای انجمن هر یک تلاش می‌کنند تا کلید خانه او را نگهدارند و ...
- ۲۰ اخبار
- ۲۱ پیام شادی و دوستی
- برنامه‌ای از گروه سازمان تبلیح اخلاقی

## شنبه

- ۱۹۳۰ سخنرانی مذهبی
- ۲۰ اخبار
- ۲۱ هنرهای تجسمی
- بررسی در شناخت سبک «باوساوس» و سرگذشت پیدایش این سبک در نقاشی
- ۲۱۳۰ فیلم مستند
- ۲۳۳۰ سخنرانی مذهبی
- ۲۳ اخبار

## یک‌شنبه

- کارگردان - درک مارتینوس
- سرکلود همراه با سوزان و میسی به فرانسه میگردند اما در راه سرکلود بعثت عصبانیت و سوء رفتار سوزان او را به لندن باز میگرداند . از سوی دیگر وقایعی برای « ادرسو » اتفاق می‌افتد که سبب بازگشت میسی و خانم میکیس میشود .
- ۲۲۳۰ ذهن و زبان : بحث در باره کالای ذهن ( کتاب ) توسط آقایان عبدالحمید آیتی - محمد غیانی - پرویز اسدی‌زاده و ایرج پاریزیاد .
- ۲۳۳۰ اخبار

- جهانی - یکصد دختر و پسر از بیست کشور جهان ، برای اشاعه آرمانهای این سازمان ، پس از سفر به بیست و دو کشور مختلف در ایران برنامه های هنری که یادآور و نمایشگر هدفهای آنان است اجرا میکنند .
- ۲۲ نآتر « میخکهای سرخ » عنوان نمایشنامه ای است از آثار « گلن هیوز » رئیس بخش هنر های دراماتیک دانشگاه واشنگتن . در این نمایشنامه کمیدی ، « منق » شکل خاصی پیدا می‌کند و با آنکه « فارس » سبکی است که هدفی جز خندانیدن ندارد ، در قالب « واقع گرایی » کمیدی منطقی آموزنده و مفیدی است . کارگردان هنری : جمشید شاه محمدی کارگردان فنی : ایرج حائری
- برنامه این گروه روز یکشنبه ساعت ۷:۳۰ بعد از ظهر با جزئی تغییراتی در دانشگاه آریامهر اجرا خواهد شد
- ۲۳ فیلم مستند

- کانون خانواده ( تغذیه )
- ۱۹۳۰ اخبار
- ۲۰ اخبار
- ۲۱ داش پالکی
- ۲۲ فیلم مستند
- ۲۳۳۰ سخنرانی مذهبی
- ۲۳ اخبار

ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران . رهبر : توماس کریستیان داوید



## دوشنبه

● ۱۹۳۰ ادبیات جهان  
گفتاری در باره زندگی «رابیندر نات تاگور» همراه با نمونه‌هایی از شعر او  
● ۲۰ اخبار  
● ۲۱ مسابقه جایزه بزرگ بیست و ششمین برنامه مسابقه جایزه بزرگ بین دو گروه چهار نفری شامل

● ۱۹۳۰ موسیقی ایرانی  
● ۲۰ اخبار  
● ۲۱ جولیا  
● ۲۱٫۳۰ دانش  
بختی بیرامون پیشرفتهای روان پزشکی در عصر حاضر  
● ۲۲ فیلم ویژه  
● ۲۳ ایران زمین  
فیلمی از فیروز آباد فارس به کارگردانی نصیب نصیبی  
● ۲۳٫۳۰ اخبار

## سه‌شنبه

دانش‌پالکی



سوگل

دانش آموزان دبیرستان پسران کوروش و دبیرستان دختران ایران  
● ۲۱٫۳۰ موسیقی اصیل ایرانی  
«فرزانه» همراه با تار فرهنگ شریف و بلبل زندگانی - ستور توکل - عود رحمانی پور و نی مولوی قطعه آوازی در دستگاه چهارگاه میخواند.

● ۱۹۳۰ جهان حیوانات  
● ۲۰ اخبار  
● ۲۱ سیمای شجاعان  
● ۲۲٫۰۰ فیلم کدام قله ، کدام اوج ؟  
کارگردان : ابراهیم وحیدزاده  
● ۲۲٫۳۰ بنا بگوئید  
آقای هوشنگ طاهری در باره ادبیات سینمایی و رابطه سینما با ادبیات با چند دانشجو به گفتگو می‌نشیند.  
● ۲۳ نگاهی گذشته - کاوش

## چهارشنبه



روز های شنبه و یکشنبه برنامه  
نیمروز پخش نمی‌شود

## برنامه های نیمروز (برنامه اول)

از پنجشنبه ۳ تا چهارشنبه ۸ اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

● ۱۲٫۴۵ اسلاید و موزیک  
● ۱۳ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه  
● ۱۳٫۰۲ بهداشت خانواده  
● ۱۳٫۱۵ فیلم افونگر  
● ۱۳٫۴۵ وارثه  
● ۱۴ اختاپوس  
● ۱۴٫۳۰ اخبار نیمروز همراه با فیلم های خبری

## پنج‌شنبه

● ۱۲٫۴۵ اسلاید و موزیک  
● ۱۳ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه  
● ۱۳٫۰۲ خانواده  
● ۱۳٫۱۵ سفر های جیبی مک فیتز  
● ۱۴ شما و تلویزیون  
● ۱۴٫۳۰ اخبار نیمروز همراه با فیلم های خبری

## دوشنبه

● ۱۲٫۴۵ اسلاید  
● ۱۳ سلام شاهنشاهی - اعلام برنامه  
● ۱۳٫۰۲ فیلم مستند  
● ۱۴ فیلم محله پیتون  
● ۱۴٫۳۰ اخبار نیمروز همراه با فیلم های خبری

## چهارشنبه

● ۱۲٫۴۵ اسلاید و موزیک  
● ۱۳ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه  
● ۱۳٫۰۲ پلیس و راهنمایی  
● ۱۳٫۱۵ فیلم جولیا  
● ۱۳٫۴۵ موسیقی اصیل ایرانی  
● ۱۴ فیلم محله پیتون  
● ۱۴٫۳۰ اخبار نیمروز همراه با فیلم های خبری

## برنامه های تلویزیون ملی ایران

شبکه ۱ - همدان - خرمشهر - رضایه

اصفهان - شیراز - آبادان - رشت

از پنجشنبه ۳ تا چهارشنبه ۸ اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

## پنج‌شنبه

برنامه شبکه تا ساعت ۲۱٫۳۰ مشترک با برنامه اول است و بعد از آن :  
● ۲۱٫۳۰ پیتون پلیس  
● ۲۲٫۳۰ چهره ایران ( مشترک با برنامه اول )  
● ۲۳ - وارثه  
● ۲۳٫۳۰ - اخبار

## جمعه

● ۱۸ - شما و تلویزیون  
● ۱۸٫۳۰ - وارثه تام‌چون  
● ۱۹٫۳۰ - اختاپوس ( مشترک با برنامه دوم )  
● ۲۰٫۰۰ - اخبار  
● ۲۰٫۴۵ - موسیقی ( مشترک با برنامه اول )  
● ۲۱ - بهلولانان ( مشترک با برنامه اول )  
● ۲۲ - گرفتار  
● ۲۳ - موسیقی ایرانی

## شنبه

برنامه شبکه تا ساعت ۲۱٫۴۵ مشترک با برنامه اول است و بعد از آن :  
● ۲۱٫۳۰ پیتون پلیس  
● ۲۲٫۳۰ چهره ایران ( مشترک با برنامه اول )  
● ۲۳ - برنامه مذهبی  
● ۲۳٫۳۰ - اخبار

## یک‌شنبه

برنامه شبکه تا ساعت ۲۱ مشترک با برنامه اول است و از آن بعد :  
● ۲۱ - دانش‌پالکی ( مشترک با برنامه دوم )  
● ۲۲ - برنامه مذهبی  
● ۲۲٫۳۰ - اسرار شهر بزرگ ( مشترک با برنامه دوم ) با شرکت «پال‌پورک»  
● ۲۳٫۳۰ - اخبار

## دوشنبه

برنامه شبکه سراسری تا ساعت ۲۲ مشترک با برنامه اول است .  
● ۲۲ - داستانهای جاوید ادب پاریس  
● ۲۳ - فانوس خیال  
● ۲۳٫۳۰ - اخبار

## سه‌شنبه

برنامه شبکه سراسری تا ساعت ۲۳ مشترک با برنامه اول است  
● ۲۳ - ایران زمین  
● ۲۳٫۳۰ - اخبار

## چهارشنبه

برنامه شبکه تا ساعت ۲۱٫۳۰ مشترک با برنامه اول است  
● ۲۱٫۳۰ - پیتون پلیس  
● ۲۲٫۳۰ - هفت شهر عشق  
● ۲۳ - نگاهی به گذشته  
● ۲۳٫۱۵ - کاوش  
● ۲۳٫۳۰ - اخبار

تفاوت برنامه های مراکز رشت و آبادان با برنامه های شبکه

سراسری

مرکز آبادان

## شنبه

● ۱۶٫۴۵ - تلاوت قرآن  
● ۱۷ - در جهان ما  
● ۱۷٫۳۰ - برنامه شبکه  
● ۱۸٫۳۰ - همسایگان  
از ساعت ۱۹ بعد دوباره برنامه شبکه سراسری پخش میشود

## یک‌شنبه

● ۱۶٫۴۵ - تلاوت قرآن  
● ۱۷ - آقا خرسه  
● ۱۷٫۳۰ - برنامه شبکه  
● ۱۸٫۳۰ - همسایگان  
● ۱۹٫۰۰ - برنامه شبکه  
● ۲۰٫۴۵ - روزهای زندگی  
از ساعت ۲۱ بعد دوباره برنامه شبکه پخش میشود .

## دوشنبه

● ۱۶٫۴۵ - تلاوت قرآن  
● ۱۷ - دانش  
● ۱۷٫۳۰ - برنامه شبکه  
● ۱۸٫۳۰ - همسایگان  
● ۱۹ - برنامه شبکه

## سه‌شنبه

● ۱۵٫۴۵ - تلاوت قرآن  
● ۱۶ - برنامه شبکه  
● ۱۸٫۳۰ - همسایگان  
● ۱۹٫۰۰ - برنامه شبکه  
● ۲۳ - آهنگهای شاد

## چهارشنبه

● ۱۶٫۴۵ - تلاوت قرآن  
● ۱۷ - معنا  
● ۱۷٫۳۰ - برنامه شبکه  
● ۱۸٫۳۰ - همسایگان  
از ساعت ۱۹ بعد برنامه شبکه پخش میشود .

مرکز رشت

## جمعه

تا ساعت ۲۲ برنامه شبکه پخش میشود .  
● ۲۲ - فیلم گرفتار

## دوشنبه

تا ساعت ۲۳ برنامه شبکه پخش میشود .  
● ۲۳ - فیلم آژیر

این مرکز در سایر روز های هفته برنامه شبکه را پخش میکند .

# برنامه‌های تلویزیون ملی ایران

تبریز رضایه کرمانشاه بند عباس

از پنجشنبه ۳ تا

چهارشنبه ۸ اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

۱۷ر۳۰	اسلاید و موزیک
۱۸	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۸ر۰۲	فیلم سرزمین عجایب
۱۹	فیلم هالیوود و ستارگان
۱۹ر۳۰	سخنرانی مذهبی
۲۰	اخبار
۲۰ر۳۰	اختاپوس
۲۱	فیلم سینمایی یاسیمارون

## مرکز تبریز

### پنجشنبه

۱۷ر۳۰	اسلاید و موزیک
۱۸	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۸ر۰۲	فوتبال
۱۹ر۳۰	فیلم دختر شاه پریان
۲۰	اخبار
۲۰ر۳۰	خانه قمر خانم
۲۱	وازینه های ایرانی یا شهای تهران

### جمعه

۱۸	اسلاید و موزیک
۱۸ر۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۸ر۳۲	کارتون باگربانی
۱۹	نوجوانان ( مسابقه چهره های درخشان )
۱۹ر۳۰	فیلم آنچه شما خواهید
۲۰	اخبار
۲۰ر۳۰	برنامه مذهبی
۲۱	فیلم مدافعان

### یکشنبه

۱۸	اسلاید و موزیک
۱۸ر۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۸ر۳۲	نوجوانان ( ورزش )
۱۹	فیلم داستان سفر
۱۹ر۳۰	موسیقی ایرانی
۲۰	اخبار
۲۰ر۳۰	پیوند
۲۱	فیلم دکتر کیلدر

### سه‌شنبه

۱۸	اسلاید و موزیک
۱۸ر۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۸ر۳۲	کودکان
۱۹	جادوی علم
۱۹ر۳۰	فیلم حقیقت
۲۰	اخبار
۲۰ر۳۰	چهره ایران
۲۱	فیلم غرب وحشی

### شنبه

۱۸	اسلاید و موزیک
۱۸ر۳۰	سلام شاهنشاهی - اعلام برنامه
۱۸ر۳۲	موسیقی کودکان و نوجوانان
۱۹	فیلم جولیا
۱۹ر۳۰	سرکار استوار
۲۰	اخبار
۲۰ر۳۰	ایران زمین
۲۱	فیلم بالاتر از خطر

### دوشنبه

۱۸	اسلاید و موزیک
۱۸ر۳۰	سلام شاهنشاهی - اعلام برنامه
۱۸ر۳۲	کودکان ( زیر گنبد کیود - از گذشته های دور )
۱۹	پهلوانان
۲۰	اخبار
۲۰ر۳۰	مسابقه تلاش
۲۱ر۱۵	فیلم روهاید

### چهارشنبه

۱۶ر۱۵	اسلاید و موزیک
۱۶ر۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶ر۳۲	کودکان
۱۷	فیلم آقاخرب
۱۷ر۳۰	فیلم سینمایی
۱۹	جادوی علم
۱۹ر۳۰	فیلم سیلاس ماربر

## مرکز رضایه

### پنجشنبه

۱۳	مسابقات فوتبال
۱۵ر۳۰	فیلم رانده شده
۱۶	وازینه تام‌جوز
۱۷	فیلم هتل امپریال پالاس
۱۸	اختاپوس
۱۸ر۳۰	شما و تلویزیون
۱۹	موسیقی محلی

### جمعه

۹ر۱۵	اسلاید و موزیک
۹ر۳۰	کودکان
۱۰	مسابقه جدول تلویزیونی
۱۰ر۳۰	موسیقی شاد ایرانی
۱۱	فیلم سرزمین عجایب
۱۲	یادگار های کهن
۱۲ر۳۰	فیلم ستارگان

۱۹ر۳۰	فیلم عشق هرگز نمی‌میرد
۲۰ر۳۰	مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱ر۱۵	رویدادها
۲۱ر۳۰	پهلوانان
۲۲ر۳۰	تاتر

### شنبه

۱۶ر۴۵	اسلاید و موزیک
۱۷	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷ر۰۲	آموزشی ( تدریس )
۱۷ر۳۰	کودکان
۱۸ر۱۵	کتاب و کودک
۱۸ر۳۰	برنامه مذهبی
۱۹	کتاب و نوجوانان

### یکشنبه

۱۶ر۴۵	اسلاید و موزیک
۱۷	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷ر۰۲	آموزشی ( تدریس )
۱۷ر۳۰	کودکان
۱۸ر۳۰	محلی
۱۹	برنامه مذهبی

## مرکز کرمانشاه

۱۶	اسلاید و موزیک
۱۶ر۰۳	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶ر۳۰	موسیقی و کودک
۱۶ر۴۵	فیلم سرزمین عجایب
۱۷ر۳۰	با هم قصه بگوئیم
۱۸	فیلم جادوی علم

### جمعه

۱۶	اسلاید و موزیک
۱۶ر۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶ر۳۲	بازی بازی
۱۷	فیلم سینمایی
۱۸ر۳۰	فیلم دختر شاه پریان
۱۹	اختاپوس
۱۹ر۳۰	موسیقی ایرانی
۲۰	اخبار
۲۰ر۳۰	فیلم حقیقت
۲۱	بولتن هفتگی استان
۲۱ر۱۵	ترانه های شاد
۲۱ر۳۰	فیلم انسانها
۲۲ر۱۵	رویداد های هفته

### یکشنبه

۱۶	اسلاید و موزیک
۱۶ر۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶ر۳۲	داستان تاریخی
۱۶ر۴۵	کهنکشان
۱۷ر۰۰	چهره های درخشان
۱۸	آموزش روستائی
۱۹	سرکار استوار روستائیان
۱۹ر۳۰	فیلم هالیوود و ستارگان
۲۰	اخبار
۲۰ر۳۰	برنامه مذهبی
۲۱	مسابقه جایزه بزرگ
۲۱ر۳۰	فیلم سینمایی

### سه‌شنبه

۱۶	اسلاید و موزیک
۱۶ر۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶ر۳۲	فیلم آقا خرسه
۱۷	مجله هفتگی نوجوانان
۱۷ر۳۰	فیلم فرار
۱۸	فیلم راز بقا
۱۸ر۳۰	دفاع غیر نظامی
۱۸ر۴۵	فیلم روهاید
۱۹ر۳۰	موسیقی غربی
۲۰	اخبار
۲۰ر۳۰	سرکار استوار
۲۱	ایران زمین
۲۱ر۳۰	موسیقی ایرانی
۲۲	فیلم دکتر بن‌کیسی

۱۹ر۳۰	فیلم آنچه شما خواهید
۲۰	برنامه مذهبی
۲۰ر۳۰	مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱ر۱۵	پیتون پلیس
۲۲	چهره ایران
۲۲ر۳۰	فیلم اسرار شهر بزرگ

۱۹ر۳۰	فیلم سینوایان
۲۰	دانش
۲۰ر۳۰	مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱ر۱۵	برنامه مذهبی
۲۲	فیلم پنج دقیقه آخر

۱۸ر۳۰	ادبیات جهان
۱۹	فیلم بیقرار
۲۰	اخبار
۲۰ر۳۰	فیلم آنچه شما خواهید
۲۱ر۰۰	موسیقی ایرانی
۲۱ر۳۰	فیلم سینمایی

### شنبه

۱۶	اسلاید و موزیک
۱۶ر۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶ر۳۲	منحک قلمی - چکار کنم
۱۷	برنامه آموزشی
۱۸	دانش
۱۸ر۳۰	فیلم غرب وحشی
۱۹ر۳۰	موسیقی محلی
۲۰	اخبار
۲۰ر۳۰	فیلم پیتون پلیس
۲۱ر۳۰	چهره ایران
۲۲	مسابقه تلاش

### دوشنبه

۱۶	اسلاید و موزیک
۱۶ر۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶ر۳۲	فیلم پسر دریا
۱۷	برنامه آموزشی
۱۸	رنگارنگ
۱۸ر۳۰	فیلم گیدتون
۱۹ر۳۰	برنامه زنگوله ها
۲۰	اخبار
۲۰ر۳۰	فیلم پیتون پلیس
۲۱ر۳۰	ادبیات ایران
۲۲	فیلم آخرین مهلت

### چهارشنبه

۱۶	اسلاید و موزیک
۱۶ر۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶ر۳۲	توسن
۱۷ر۳۲	برنامه آموزشی
۱۸	آموزش روستائی
۱۹	جولیا
۱۹ر۳۰	موسیقی ایرانی
۲۰	اخبار
۲۰ر۳۰	فیلم پیتون پلیس
۲۱ر۳۰	مسابقه ورزشی

## مرکز بندر عباس

### پنجشنبه

۹	اسلاید و موزیک
۹ر۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۹ر۳۲	موسیقی کودکان و کارتون
۱۰	مسابقه چهره های درخشان
۱۰ر۳۰	موسیقی ایرانی
۱۱	فیلم سرزمین عجایب
۱۲	رتکارک

### جمعه

۱۶ر۳۰	اسلاید و موزیک
۱۷	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷ر۰۲	تدریس زبان انگلیسی
۱۷ر۳۰	کودکان
۱۸ر۳۰	بهداشت ( برنامه محلی )
۱۹	نوجوانان
۱۹ر۳۰	آنچه شما خواسته اید
۲۰	اخبار
۲۰ر۳۰	برنامه مندهیس
۲۱	پیتون پلیس
۲۲	امواج روشن
۲۲ر۳۰	فیلم اسرار شهر بزرگ

### شنبه

۱۶ر۳۰	اسلاید و موزیک
۱۷	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷ر۰۲	تدریس زبان انگلیسی
۱۷ر۳۰	کودک ( برنامه ای از محل )
۱۸ر۳۰	و یا ( کتون ، یا هم کتاب بخوانیم ، چکار کنیم )
۱۸ر۳۰	این گوی و این میدان
۱۹ر۳۰	داستانهای جاوید ادب ایران
۲۰	اخبار
۲۰ر۳۰	چشم هنر
۲۱ر۴۵	خانه قمر خانم
۲۲	فیلم مستند

### دوشنبه

۱۶ر۳۰	اسلاید و موزیک
۱۷	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷ر۰۲	تدریس زبان انگلیسی
۱۷ر۳۰	کودک ( برنامه ای از محل )
۱۸ر۳۰	و یا ( سرگشت سینما ، چشم دوایر )
۱۸ر۳۰	ورزش ( برنامه محلی )

### چهارشنبه

## چند خبر

### وریدیان

« مدرسه عالی تلویزیون و سینما، وابسته به سازمان تلویزیون ملی ایران سناریوی « وریدیان » اثر لوئیس بونوئل را به صورت کتابی نفیس منتشر کرد. این نخستین کتابی است که به وسیله مدرسه عالی تلویزیون و سینما منتشر می شود. « وریدیان » را هوشنگ طاهری ترجمه کرده است و در پایان کتاب، خود نقدی بر آن نوشته است.

### کدام قله ، کدام اوج ؟

فیلمی از ورزش کشتی با تم : « کشتی نوعی باله است اگر از این نظرگاه بان بنگریم . » این فیلم در سال ۱۳۴۹ در تلویزیون ملی ایران تهیه شده و در همان سال در جشن هنر شیراز و نیز در فستیوال مونت کارلو ( فرانسه ) نمایش داده شده است. کارگردان فیلم آقای ابراهیم وحید زاده است .

### گفتگویی با نجف دریا بندری

چندی پیش نجف دریا بندری مترجم و نویسنده معاصر در سفری به آبادان میهمان تلویزیون خلیج فارس بود و در گفتگویی نکته هائی را در زمینه ترجمه داستان و رمان و متون فلسفی بازگو کرد . این برنامه ساعت ۲۱:۵۰ یکشنبه پنجم اردیبهشت ماه ، در برنامه شهر آفتاب پخش خواهد شد .

## در باره چهره جدید برنامه اختاپوس



جهانگیر فروهر ، بازیگر جدید مجموعه اختاپوس پس از ۲۸ سال فعالیت هنری در سینما و تئاتر ، روی به تلویزیون آورده است . فروهر کار هنری خود را در تماشاخانه سپاهان شروع کرد و از سال ۴۲ علاوه بر تئاتر ، در فیلمهای فارسی نیز بازی کرد . این اولین بار نیست که فروهر در يك مجموعه تلویزیونی بازی می کند . قبلا او را در دو برنامه مجموعه « آلاخون والاخون » در نقش دادستان دیده ایم .

جهانگیر فروهر که به عنوان يك عضو تازه ، با کالت نامهای از جانب مرحوم کلنل وارد انجمن اختاپوس شده است ، ۱۸ سال در تئاتر ، همکار مرحوم عزت الله نوید بوده و عقیده دارد که نوید هنرمندی بسیار با ارزش ، دقیق و حساس بوده . فروهر اضافه می کند : « من برنامه اختاپوس را همیشه دوست داشتم و فکر می کردم اگر روزی به تلویزیون بروم بی تردید کارم را با گروه پرویز سیاد آغاز خواهم کرد . »

بازی بازی برنامه محبوب کودکان



## انتشارات جشن هنر

### ۱: اصول و معیارهای هنر جهانی

نوشتهی فرید هوف شووان  
ترجمه ای دکتر سید حسین نصر .  
« میخوایم بار دیگر توجه خواننده را به اهمیت اساسی هنر در حیات اجتماعی و در نامل و شهود عرفانی جلب کنیم ، اهمیتی که مبتنی بر این واقعیت است که انسان خود (بر نمونه صورت الهی ) خلق شده است . فقط انسان است که مستقیماً مظهر صورت الهی است به این معنی که صورت او دارای کمال اساسی و متصاعد است و محتویات این صورت عبارت از تعامیت و جامعیت است . »

### ۲: مدخلی بر اصول و روش هنر دینی .

ارزش های جاویدان هنر اسلامی .  
روح هنر اسلامی .  
نوشته ای تیتوس یورگهارت .  
ترجمه ای دکتر سید حسین نصر  
جلال ستاری .

« مورخان هنر که عنوان « هنر دینی » را به هر اثر هنری دارای موضوع مذهبی می دهند ، از یاد می برند که هنر اساساً قالب و صورت است و این امر که « موضوع » يك هنر از حقیقتی روحانی مایه گرفته باشد ، برای « دینی » نامیدنش کافی نیست ، بلکه باید زبان صوری آن هنر نیز از همان سرچشمه سیراب شده باشد تا بتوان دینش خواند . »

### ۳: رقص شیوا .

موسیقی هندی .  
نوشته ای آنالدا کومراوآمی  
ترجمه ای غلامرضا اعوانی

« در زمره ی بزرگترین نام های شیوا ، « نترجه » به معنای رب النوع و رقصندگان یا سلطان بازیگران است . جهان پهنه ی نمایش اوست . در نمایشنامه ای او مراحل مختلف وجود دارد . او خود هم بازیگر و هم تماشاگر است . »

### ۴: دن و فرهنگ ژاپن .

نوشته ای ت . د . سوزوکی  
ترجمه ای دکتر سیمین دانشور  
« با توجه به خواص دن که در پیش گفته شد و فضایی که از دن نشأت یافت اینک ادامه می دهیم تا ببینیم دن در بنای فرهنگ ژاپن ، چه نقشی ایفا کرده است . اینکه مکتب های دیگر بودایی حدود تأثیر خود را غالباً به زندگی روحی مردم ژاپن محدود کرده اند حقیقتی است چشمگیر . اما دن ازین حدود درگذشته است . دن در تمام شئون زندگی فرهنگی ژاپن از درون رخنه کرده است . »

در شعبات سازمان انتشارات امیرکبیر فروش می رسد .

سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه ها

۶.۰۰  
۶.۰۲ اخبار  
۶.۰۸ تقویم تاریخ  
۶.۱۵ شادی و امید  
۶.۴۵ موسیقی  
۷.۰۰ اسپر  
۷.۱۵ کودک  
۷.۲۲ دانشنی ها  
۸.۰۰ اخبار  
۸.۰۵ مطبوعات  
۸.۱۵ موسیقی  
۸.۲۰ رنگین کمان  
۹.۰۰ اخبار  
۹.۰۵ زن و زندگی  
۱۰.۰۰ اخبار  
۱۰.۲۰ زن و زندگی  
۱۱.۰۰ ترانه ها  
۱۱.۱۰ اخبار  
۱۱.۲۰ موسیقی ملل  
۱۱.۳۰ موسیقی محلی  
۱۲.۰۰ سخرانی  
۱۲.۰۵ اذان ظهر  
۱۲.۰۶ ایران و اسلام  
۱۲.۲۰ کارگران  
۱۲.۳۰ اخبار  
۱۲.۴۰ جوانان  
۱۳.۰۰ آهپی  
۱۳.۰۵ اخبار  
۱۴.۰۰ سیری در مسئله روز  
۱۵.۰۰ ساز تنها  
۱۵.۱۵ سازمان ملل متحد  
۱۵.۳۰ کاروان  
۱۶.۰۰ اخبار  
۱۶.۰۵ از چهار گوشه جهان  
۱۶.۱۰ اخبار  
۱۶.۱۵ آئینه زندگی  
۱۶.۲۰ اخبار و برنامه دهقان  
۱۶.۳۰ اخبار ورزشی  
۱۶.۴۰ بحث ایدئولوژیک  
۱۷.۰۰ آهپی ها  
۱۷.۰۵ مشروح اخبار و تفسیر  
۱۷.۱۰ نکاهی مطبوعات  
۱۷.۱۵ موسیقی ایرانی  
۱۷.۲۰ مشروح اخبار و تفسیر  
۱۷.۳۰ برنامه آهپی ها  
۱۷.۴۰ زبر آسمان کبود  
۱۸.۰۰ گلهها  
۱۸.۰۵ داستان شب  
۱۸.۱۰ ساز تنها  
۱۸.۱۵ موسیقی ایرانی  
۱۸.۲۰ اخبار  
۱۸.۲۵ برنامه آهپی ها  
۱۸.۳۰ از کلمات قنبر  
۱۸.۴۰ اخبار ورزشی  
۱۹.۰۰ میزگرد بهداشتی  
۱۹.۰۵ رازها و نیازها  
۱۹.۱۰ اخبار و تفسیر  
۱۹.۱۵ تلاوت کلام اله مجید و سخرانی  
۱۹.۲۰ (آقای راشد)  
۱۹.۲۵ داستان شب (بدون موزیک)  
۱۹.۳۰ برنامه کمیته ویژه  
۱۹.۳۵ اخبار و پایان برنامه

# برنامه های رادیو ایران

۴.۰۰ از هر خواننده ترانه ای  
۴.۳۰ آثار جاویدان از اهنگسازان بزرگ  
۵.۰۰ برنامه بامدادی  
۵.۳۰ ترانه های ایرانی

## جمعه

۶.۰۰ بامداد سلام شاهنشاهی و اعلام خبر  
۶.۰۸ تقویم تاریخ  
۶.۱۵ شادی و امید  
۷.۰۰ آهپی ها  
۷.۱۰ مشروح اخبار  
۷.۲۰ برنامه کودک  
۷.۳۰ نسل آینده  
۷.۴۰ آهپی ها  
۸.۰۰ اخبار  
۸.۰۵ شما و رادیو  
۸.۱۰ کر و ارکستر رادیو ایران  
۸.۲۰ اذان ظهر  
۸.۲۵ رنگها و بیرنگها  
۸.۳۰ سیر و سفر  
۸.۳۵ آهپی ها  
۹.۰۰ نمایشنامه  
۹.۰۵ گلهها  
۹.۱۰ مشروح اخبار و تفسیر  
۹.۱۵ سازمان ملل متحد  
۹.۲۰ ساز تنها  
۹.۲۵ اخبار  
۹.۳۰ از چهار گوشه جهان  
۹.۳۵ اخبار  
۹.۴۰ آئینه زندگی  
۹.۴۵ اخبار و برنامه دهقان  
۱۰.۰۰ اخبار ورزشی  
۱۰.۰۵ موسیقی  
۱۰.۱۰ آهپی ها  
۱۰.۱۵ مشروح اخبار و تفسیر  
۱۰.۲۰ نکاهی مطبوعات  
۱۰.۲۵ موسیقی ایرانی  
۱۰.۳۰ مشروح اخبار و تفسیر  
۱۰.۳۵ برنامه آهپی ها  
۱۰.۴۰ زبر آسمان کبود  
۱۱.۰۰ گلهها  
۱۱.۰۵ داستان شب  
۱۱.۱۰ ساز تنها  
۱۱.۱۵ موسیقی ایرانی  
۱۱.۲۰ اخبار  
۱۱.۲۵ برنامه آهپی ها  
۱۱.۳۰ از کلمات قنبر  
۱۱.۳۵ اخبار ورزشی  
۱۱.۴۰ میزگرد بهداشتی  
۱۱.۴۵ رازها و نیازها  
۱۱.۵۰ اخبار و تفسیر  
۱۲.۰۰ تلاوت کلام اله مجید و سخرانی  
۱۲.۰۵ (آقای راشد)  
۱۲.۱۰ داستان شب (بدون موزیک)  
۱۲.۱۵ برنامه کمیته ویژه  
۱۲.۲۰ اخبار و پایان برنامه

شنبه

۶ بامداد سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه  
۶.۰۸ تقویم تاریخ  
۶.۱۵ ایمان و امید (بدون موسیقی)  
۶.۴۵ اشعار تلاوت کلام اله مجید  
۷.۰۰ اخبار  
۷.۱۵ سخرانی مذهبی  
۸.۰۰ اخبار  
۸.۰۵ سخرانی مذهبی (آقای مهاجرانی)  
۸.۲۰ گفتار مناسب  
۹.۰۰ اخبار  
۹.۰۵ زن و زندگی  
۱۰.۰۰ اخبار  
۱۰.۰۵ دنباله زن و زندگی  
۱۰.۲۰ سخرانی علمی  
۱۱.۰۰ اخبار  
۱۱.۰۵ سخرانی مذهبی (آقای صالحی کرمانی)  
۱۱.۲۰ تلاوت کلام اله مجید  
۱۱.۳۰ سخرانی مذهبی (آقای استخری)  
۱۲.۰۰ اذان ظهر  
۱۲.۰۶ ایران و اسلام  
۱۲.۲۰ سخرانی مذهبی (آقای سیزواری)  
۱۲.۳۰ اخبار  
۱۲.۴۰ برنامه جوانان (بدون موزیک)  
۱۳.۰۰ اخبار و تفسیر  
۱۳.۰۵ سیری در مسئله روز  
۱۳.۱۰ ساز تنها  
۱۳.۱۵ حمایت حیوانات  
۱۳.۲۰ کاروان شعر و موسیقی  
۱۳.۳۰ اخبار  
۱۳.۴۰ جوانان بدون موزیک  
۱۴.۰۰ اخبار و تفسیر  
۱۴.۰۵ سخرانی آقای موسوی کشمیری  
۱۴.۱۰ اشعار بوسیده میگویند  
۱۴.۱۵ اخبار  
۱۴.۲۰ بگویند و بشنویند  
۱۴.۲۵ آئینه زندگی  
۱۴.۳۰ اخبار  
۱۴.۳۵ کاروانی از شعر و موسیقی  
۱۴.۴۰ مسابقه رادیویی  
۱۴.۴۵ اخبار ورزشی  
۱۴.۵۰ نکاهی مطبوعات  
۱۵.۰۰ موسیقی ایرانی  
۱۵.۰۵ مشروح اخبار و تفسیر  
۱۵.۱۰ برنامه آهپی ها  
۱۵.۱۵ زبر آسمان کبود  
۱۵.۲۰ گلهها  
۱۵.۲۵ داستان شب  
۱۵.۳۰ ساز تنها  
۱۵.۳۵ موسیقی ایرانی  
۱۵.۴۰ اخبار  
۱۵.۴۵ برنامه آهپی ها  
۱۵.۵۰ از کلمات قنبر  
۱۶.۰۰ اخبار ورزشی  
۱۶.۰۵ میزگرد بهداشتی  
۱۶.۱۰ رازها و نیازها  
۱۶.۱۵ اخبار و تفسیر  
۱۶.۲۰ تلاوت کلام اله مجید و سخرانی  
۱۶.۲۵ (آقای راشد)  
۱۶.۳۰ داستان شب (بدون موزیک)  
۱۶.۳۵ برنامه کمیته ویژه  
۱۶.۴۰ اخبار و پایان برنامه

دوشنبه

۶.۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه  
۶.۰۸ تقویم تاریخ  
۶.۱۵ ایمان و امید (بدون موسیقی)  
۶.۴۵ اشعار و تلاوت کلام اله مجید  
۷.۰۰ اخبار  
۷.۱۵ سخرانی مذهبی  
۸.۰۰ اخبار  
۸.۰۵ سخرانی مذهبی (آقای مهاجرانی)  
۸.۲۰ گفتار مناسب  
۹.۰۰ اخبار  
۹.۰۵ زن و زندگی  
۱۰.۰۰ اخبار  
۱۰.۰۵ دنباله زن و زندگی  
۱۰.۲۰ سخرانی علمی  
۱۱.۰۰ اخبار  
۱۱.۰۵ سخرانی مذهبی (آقای صالحی کرمانی)  
۱۱.۲۰ تلاوت کلام اله مجید  
۱۱.۳۰ سخرانی مذهبی (آقای استخری)  
۱۲.۰۰ اذان ظهر  
۱۲.۰۶ ایران و اسلام  
۱۲.۲۰ سخرانی مذهبی (آقای سیزواری)  
۱۲.۳۰ اخبار  
۱۲.۴۰ برنامه جوانان (بدون موزیک)  
۱۳.۰۰ اخبار و تفسیر  
۱۳.۰۵ سیری در مسئله روز  
۱۳.۱۰ ساز تنها  
۱۳.۱۵ حمایت حیوانات  
۱۳.۲۰ کاروان شعر و موسیقی  
۱۳.۳۰ اخبار  
۱۳.۴۰ جوانان بدون موزیک  
۱۴.۰۰ اخبار و تفسیر  
۱۴.۰۵ سخرانی آقای موسوی کشمیری  
۱۴.۱۰ اشعار بوسیده میگویند  
۱۴.۱۵ اخبار  
۱۴.۲۰ بگویند و بشنویند  
۱۴.۲۵ آئینه زندگی  
۱۴.۳۰ اخبار  
۱۴.۳۵ کاروانی از شعر و موسیقی  
۱۴.۴۰ مسابقه رادیویی  
۱۴.۴۵ اخبار ورزشی  
۱۴.۵۰ نکاهی مطبوعات  
۱۵.۰۰ موسیقی ایرانی  
۱۵.۰۵ مشروح اخبار و تفسیر  
۱۵.۱۰ برنامه آهپی ها  
۱۵.۱۵ زبر آسمان کبود  
۱۵.۲۰ گلهها  
۱۵.۲۵ داستان شب  
۱۵.۳۰ ساز تنها  
۱۵.۳۵ موسیقی ایرانی  
۱۵.۴۰ اخبار  
۱۵.۴۵ برنامه آهپی ها  
۱۵.۵۰ از کلمات قنبر  
۱۶.۰۰ اخبار ورزشی  
۱۶.۰۵ میزگرد بهداشتی  
۱۶.۱۰ رازها و نیازها  
۱۶.۱۵ اخبار و تفسیر  
۱۶.۲۰ تلاوت کلام اله مجید و سخرانی  
۱۶.۲۵ (آقای راشد)  
۱۶.۳۰ داستان شب (بدون موزیک)  
۱۶.۳۵ برنامه کمیته ویژه  
۱۶.۴۰ اخبار و پایان برنامه

روزهای شنبه و یکشنبه برنامه های رادیو ایران یکسان و بدون تغییر است

۱۰.۰۰ از هر خواننده ترانه ای  
۱۰.۳۰ آثار جاویدان از اهنگسازان بزرگ  
۱۰.۴۰ برنامه بامدادی  
۱۱.۰۰ ترانه های ایرانی

سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه ها

۶.۰۰  
۶.۰۲ اخبار  
۶.۰۸ تقویم تاریخ  
۶.۱۵ شادی و امید  
۶.۴۵ موسیقی  
۷.۰۰ اخبار  
۷.۱۵ کودک  
۷.۲۲ گفت و شنود هفته  
۸.۰۰ اخبار  
۸.۰۵ مطبوعات  
۸.۱۵ موسیقی  
۸.۲۰ رنگین کمان  
۹.۰۰ اخبار  
۹.۰۵ زن و زندگی  
۱۰.۰۰ اخبار  
۱۰.۰۵ زن و زندگی  
۱۰.۲۰ ترانه ها  
۱۱.۰۰ اخبار  
۱۱.۱۰ موسیقی ملل  
۱۱.۲۰ موسیقی محلی  
۱۱.۳۰ سخرانی  
۱۱.۴۵ اذان ظهر  
۱۲.۰۰ ایران و اسلام  
۱۲.۰۶ کارگران  
۱۲.۲۰ اخبار  
۱۲.۳۰ جوانان  
۱۲.۴۰ آهپی  
۱۳.۰۰ اخبار  
۱۳.۰۵ در خدمت مردم  
۱۳.۱۰ ساز تنها  
۱۳.۱۵ موسیقی ایرانی  
۱۳.۲۰ کاروان  
۱۳.۳۰ اخبار  
۱۳.۴۰ از چهار گوشه جهان  
۱۴.۰۰ آئینه زندگی  
۱۴.۰۵ اخبار و برنامه دهقان  
۱۴.۱۰ اخبار ورزشی  
۱۴.۱۵ سیاهپان انقلاب  
۱۴.۲۰ اسرار تندرستی  
۱۴.۳۰ آهپی ها  
۱۴.۳۵ مشروح اخبار و تفسیر  
۱۴.۴۰ نکاهی مطبوعات  
۱۴.۴۵ موسیقی ایرانی  
۱۴.۵۰ برنامه آهپی ها  
۱۵.۰۰ فرهنگ مردم ۴۵ دقیقه  
۱۵.۰۵ دنباله فرهنگ مردم و یک شاخه گل  
۱۵.۱۰ اخبار  
۱۵.۱۵ داستان شب  
۱۵.۲۰ ساز تنها  
۱۵.۲۵ موسیقی ایرانی  
۱۵.۳۰ اخبار  
۱۵.۳۵ برنامه گلهها  
۱۵.۴۰ موسیقی ایرانی  
۱۵.۴۵ خلاصه اخبار ۲۴ ساعت  
۱۵.۵۰ ده دقیقه بعد از نیمه شب برنامه گلهها  
۱۶.۰۰ ده دقیقه بعد از نیمه شب موسیقی ایرانی  
۱۶.۰۵ بامداد موسیقی رقص  
۱۶.۱۰ بامداد برنامه گلهها  
۱۶.۱۵ بامداد موسیقی رقص  
۱۶.۲۰ بامداد موسیقی از مشرق زمین  
۱۶.۲۵ بامداد ترانه های ایرانی (جاز)  
۱۶.۳۰ موسیقی رقص  
۱۶.۳۵ از هر خواننده ترانه ای  
۱۶.۴۰ آثار جاویدان از اهنگسازان بزرگ  
۱۶.۴۵ برنامه بامدادی  
۱۷.۰۰ ترانه های ایرانی

سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه ها

۶.۰۰  
۶.۰۲ اخبار  
۶.۰۸ تقویم تاریخ  
۶.۱۵ شادی و امید  
۶.۴۵ موسیقی  
۷.۰۰ اخبار  
۷.۱۵ کودک  
۷.۲۲ دانشنی ها  
۸.۰۰ اخبار  
۸.۰۵ مطبوعات  
۸.۱۵ موسیقی  
۸.۲۰ رنگین کمان  
۹.۰۰ اخبار  
۹.۰۵ زن و زندگی  
۱۰.۰۰ اخبار  
۱۰.۰۵ زن و زندگی  
۱۰.۲۰ ترانه ها  
۱۱.۰۰ اخبار  
۱۱.۱۰ موسیقی ملل  
۱۱.۲۰ موسیقی محلی  
۱۱.۳۰ سخرانی  
۱۱.۴۵ اذان ظهر  
۱۲.۰۰ ایران و اسلام  
۱۲.۰۶ کارگران  
۱۲.۲۰ اخبار  
۱۲.۳۰ مرزهای دانش  
۱۲.۴۰ آهپی  
۱۳.۰۰ اخبار  
۱۳.۰۵ تفسیر قرآن  
۱۳.۱۰ ساز تنها  
۱۳.۱۵ پاسداران جامعه  
۱۳.۲۰ کاروان  
۱۳.۳۰ اخبار  
۱۳.۴۰ نقش در آینه هفته  
۱۳.۵۰ از چهار گوشه جهان  
۱۴.۰۰ آئینه زندگی  
۱۴.۰۵ اخبار و برنامه دهقان  
۱۴.۱۰ اخبار ورزشی  
۱۴.۱۵ سیاهپان انقلاب  
۱۴.۲۰ اسرار تندرستی  
۱۴.۳۰ آهپی ها  
۱۴.۳۵ مشروح اخبار و تفسیر  
۱۴.۴۰ نکاهی مطبوعات  
۱۴.۴۵ موسیقی ایرانی  
۱۴.۵۰ برنامه آهپی ها  
۱۵.۰۰ فرهنگ مردم ۴۵ دقیقه  
۱۵.۰۵ دنباله فرهنگ مردم و یک شاخه گل  
۱۵.۱۰ اخبار  
۱۵.۱۵ داستان شب  
۱۵.۲۰ ساز تنها  
۱۵.۲۵ موسیقی ایرانی  
۱۵.۳۰ اخبار  
۱۵.۳۵ برنامه گلهها  
۱۵.۴۰ موسیقی ایرانی  
۱۵.۴۵ خلاصه اخبار ۲۴ ساعت  
۱۵.۵۰ ده دقیقه بعد از نیمه شب برنامه گلهها  
۱۶.۰۰ ده دقیقه بعد از نیمه شب موسیقی ایرانی  
۱۶.۰۵ بامداد موسیقی رقص  
۱۶.۱۰ بامداد برنامه گلهها  
۱۶.۱۵ بامداد موسیقی رقص  
۱۶.۲۰ بامداد موسیقی از مشرق زمین  
۱۶.۲۵ بامداد ترانه های ایرانی (جاز)  
۱۶.۳۰ موسیقی رقص  
۱۶.۳۵ از هر خواننده ترانه ای  
۱۶.۴۰ آثار جاویدان از اهنگسازان بزرگ  
۱۶.۴۵ برنامه بامدادی  
۱۷.۰۰ ترانه های ایرانی

## پنجشنبه

بخش اول

۶ - موسیقی سبک  
۸.۳۰ - برنامه انگلیسی  
۹.۳۰ - برنامه فرانسه  
۱۰.۳۰ - برنامه آلمانی  
۱۱.۳۰ - ترانه های درخواستی  
۱۲.۳۰ - تدریس زبان انگلیسی  
۱۲.۴۵ - ساز تنها

بخش دوم

۱۷ - ارکستر های بزرگ جهان  
۱۷.۳۰ - موسیقی فیلم  
۱۸ - تدریس زبان فرانسه  
۱۸.۱۵ - ساز های غربی  
۱۸.۳۰ - موسیقی جاز  
۱۹ - ایران در بستر زمان  
۲۰ - بهترین آهنگهای روز  
۲۰.۳۰ - جهان آندیشه  
۲۱ - موسیقی کلاسیک  
۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی

بخش اول

۶ - موسیقی کلاسیک  
۸ - برنامه گلهها  
۸.۳۰ - ارکستر های بزرگ جهان  
۹ - آهنگهای متنوع غربی  
۱۰ - دفتر آندیشه  
۱۲ - آهنگهای انتخابی  
۱۳ - موسیقی رقص در آمریکای لاتین  
۱۳.۳۰ - داستانهای کوتاه از نویسندگان بزرگ  
۱۴ - در جهان موسیقی  
۱۵ - آوای موسیقی  
۱۶ - جاز ، موسیقی قرن ما  
۱۷ - نمایشنامه برنامه دوم  
۱۸.۳۰ - آندیشه و احساس در هنر هفتم  
۱۹ - ایران در بستر زمان  
۲۰ - از کلاسیک تا مدرن  
۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی

بخش اول تعطیل است

دوشنبه

بخش اول تعطیل است

بخش دوم

۱۷ - ارکستر های بزرگ جهان  
۱۷.۳۰ - موسیقی فیلم  
۱۸ - تدریس زبان فرانسه  
۱۸.۱۵ - ساز های غربی  
۱۸.۳۰ - موسیقی جاز  
۱۹ - ایران در بستر زمان  
۲۰ - بهترین آهنگهای روز  
۲۰.۳۰ - موسیقی کلاسیک  
۲۱ - تدریس زبان انگلیسی  
۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی

# برنامه رادیو تهران

از پنجشنبه ۳ تا چهارشنبه ۸ اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

۱۸ - تدریس زبان فرانسه  
۱۸.۱۵ - ساز های غربی  
۱۸.۳۰ - موسیقی جاز  
۱۹ - ایران در بستر زمان  
۲۰ - بهترین آهنگهای روز  
۲۰.۳۰ - قرن بیستم و افکار نو  
۲۱ - موسیقی کلاسیک  
۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی

## سه شنبه

بخش اول

۶ - موسیقی سبک  
۸.۳۰ - برنامه انگلیسی  
۹.۳۰ - برنامه فرانسه  
۱۰.۳۰ - برنامه آلمانی  
۱۱.۳۰ - ترانه های درخواستی  
۱۲.۳۰ - تدریس زبان انگلیسی  
۱۲.۴۵ - ساز تنها

بخش دوم

۱۷ - ارکستر های بزرگ جهان  
۱۷.۳۰ - موسیقی فیلم  
۱۸ - تدریس زبان فرانسه  
۱۸.۱۵ - ساز های غربی  
۱۸.۳۰ - موسیقی جاز  
۱۹ - ایران در بستر زمان  
۲۰ - بهترین آهنگهای روز  
۲۰.۳۰ - جهان آندیشه  
۲۱ - موسیقی کلاسیک  
۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی

## چهارشنبه

بخش اول

۶ - موسیقی سبک  
۸.۳۰ - برنامه انگلیسی  
۹.۳۰ - برنامه فرانسه  
۱۰.۳۰ - برنامه آلمانی  
۱۱.۳۰ - ترانه های درخواستی  
۱۲.۳۰ - تدریس زبان انگلیسی  
۱۲.۴۵ - ساز تنها

بخش دوم

۱۷ - ارکستر های بزرگ جهان  
۱۷.۳۰ - موسیقی فیلم  
۱۸ - تدریس زبان فرانسه  
۱۸.۱۵ - ساز های غربی  
۱۸.۳۰ - موسیقی جاز  
۱۹ - ایران در بستر زمان  
۲۰ - بهترین آهنگهای روز  
۲۰.۳۰ - موسیقی کلاسیک  
۲۱ - تدریس زبان انگلیسی  
۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی



## برنامه رادیو (F. M)

از پنجشنبه ۳ تا چهارشنبه ۸ اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

### پنجشنبه

- ۲۰ ارکستر های بزرگ جهان « بیلی وان »
- ۲۰:۳۰ موسیقی جاز « لسی چیک کوراگان »
- ۲۱ آهنگهای انتخابی
- ۲۲ موسیقی ایرانی-سارکستر برنامه سوم - آواز شهیدی (بیات ترک) شماره ۱۰۲
- ۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک (استراوینسکی)
- ۲۴ موسیقی رقص

### جمعه

- ۱۴ موسیقی سبک
- ۱۵ آثار برگزیده از آهنگسازان بزرگ
- ۱۷ آهنگهای انتخابی
- ۱۷:۳۰ موسیقی فولکلوریک (ساتیاگر)
- ۱۸ موسیقی جاز (بیل اوآنس)
- ۱۸:۳۰ موسیقی فیلم (لورنس عربستان)
- ۱۹ ترانه های ایرانی (کسرت گوگوش)
- ۱۹:۳۰ موسیقی رقص
- ۲۰:۳۰ ساز تنها

### دوشنبه

- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان (هوگو و لیتز هالتر)
- ۲۱:۳۰ موسیقی جاز (مابلر سر و بی شورت)
- ۲۲ موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم - خوانساری (سه گاه) شماره ۱۰۶
- ۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک (ایگوراستروینسکی)
- چشواره موسیقی به مناسبت درگذشت آهنگساز

- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان (ساتو و جانی)
- ۲۱:۳۰ کسرت خوانندگان خارجی (آنی کوردی)
- ۲۲:۳۰ موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم آواز قوامی (سه گاه شماره ۱۰۴)
- ۲۲:۳۰ اپرا (موسیقی آوازی) : اشتراوس (ب. مانگانی)
- (کاوالریا روستیکانا)

رادیو F.M روز های شنبه و یکشنبه برنامه ندارد.

### سه شنبه

- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان (گلن استرنیگر)
- ۲۱:۳۰ آهنگهای انتخابی
- ۲۲ موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم - آواز وفائی (بیات ترک)
- ۲۲:۳۰ وفائی (بیات ترک) موسیقی کلاسیک (ایگوراستروینسکی)
- چشواره موسیقی به مناسبت درگذشت آهنگساز

### چهارشنبه

- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان (جیمی پاول)
- ۲۱:۳۰ موسیقی جاز (فیلی جوجوز و الوین جوز)
- ۲۲ موسیقی اسرائیلی - ارکستر برنامه سوم - آواز شهیدی (ماهور) شماره ۱۱۸
- ۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک (ایگوراستروینسکی)
- چشواره موسیقی به مناسبت درگذشت آهنگساز

تلفن مستقیم  
دفتر مجله  
تماشا  
۶۲۱۱۰۵



مجموعه بی دربی «گت مونت کریستو» اقتباس از آسکر معروف الکساندر دوما (پدر) از برنامه های آینده تلویزیون ملی ایران

## برنامه های تلویزیون آموزشی تهران

از پنجشنبه ۳ تا چهارشنبه ۸ اردیبهشت ماه ۱۳۵۰



آزمایشگاه شیمی تلویزیون آموزشی

### پنجشنبه

- ۱۵:۳۰ - ترانه ها و چشم اندازها
- ۱۵ - مکانیک ششم
- ۱۵:۳۰ - زنگ تفریح
- ۱۵:۴۵ - گردید انگلیش
- ۱۶ - شیمی ششم
- ۱۶:۳۰ - زنگ تفریح
- ۱۶:۴۵ - گردید انگلیش
- ۱۷ - مثلثات ششم طبیعی
- ۱۷:۳۰ - انگلیسی
- ۱۷:۴۵ - آئین نگارش
- ۱۸ - زنگ تفریح
- ۱۸:۱۵ - طبیعی ششم
- ۱۸:۴۵ - شیمی ۶
- ۱۹:۱۰ - فیزیک ۶
- ۱۹:۳۵ - جبر ششم ریاضی
- ۲۰ - برنامه کودک

### روز های شنبه و یکشنبه ، تلویزیون آموزشی برنامه ندارد



آزمایشگاه طبیعی تلویزیون آموزشی

### جمعه

- ۸:۳۰ - ترانه ها و چشم اندازها
- ۹ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۹:۰۵ - برنامه کودک
- ۹:۳۰ - برنامه هنری
- ۱۰:۳۰ - مابقیه اطلاعات عمومی
- ۱۳ - فیلم سینمایی
- ۱۱ - برنامه هنرمندان

### دوشنبه

- ۱۲ - بخوانیم و بنویسیم
- ۱۴:۱۵ - زمین شناسی ششم
- ۱۴:۴۵ - گردید انگلیش
- ۱۵ - فیزیک ششم
- ۱۵:۳۰ - زنگ تفریح
- ۱۵:۴۵ - گردید انگلیش
- ۱۶ - مثلثات ششم ریاضی
- ۱۶:۳۰ - مقاله فرانسه
- ۱۶:۴۵ - عربی ششم
- ۱۷:۰۵ - زنگ تفریح
- ۱۷:۱۵ - طبیعی ۳
- ۱۷:۴۰ - ترانه
- ۱۷:۰۵ - زنگ تفریح
- ۱۷:۱۵ - طبیعی ۳
- ۱۷:۴۰ - ترانه

### سه شنبه

- ۱۳:۳۰ - ترانه ها و چشم اندازها
- ۱۴ - علوم دبستان
- ۱۴:۱۵ - فیزیولوژی جانوری ششم
- ۱۴:۴۵ - گردید انگلیش
- ۱۵ - شیمی ششم
- ۱۵:۳۰ - زنگ تفریح
- ۱۵:۴۵ - گردید انگلیش
- ۱۶ - ترسیم و نقاشی ششم
- ۱۶:۳۰ - مقاله آلمانی
- ۱۶:۴۵ - فارسی ششم
- ۱۷:۰۵ - زنگ تفریح
- ۱۷:۱۵ - طبیعی ۵
- ۱۷:۴۰ - ترانه

### چهارشنبه

- ۱۳:۳۰ - ترانه ها و چشم اندازها
- ۱۴ - بخوانیم و بنویسیم
- ۱۴:۱۵ - رسم فنی
- ۱۴:۴۵ - گردید انگلیش
- ۱۵ - فیزیک ششم
- ۱۵:۳۰ - زنگ تفریح
- ۱۵:۴۵ - گردید انگلیش
- ۱۶:۳۰ - گرامر انگلیسی
- ۱۶:۴۵ - فارسی ششم
- ۱۷:۰۵ - زنگ تفریح
- ۱۷:۱۵ - طبیعی ششم
- ۱۷:۴۰ - ترانه
- ۱۷:۴۵ - شیمی ۵
- ۱۸:۱۰ - فیزیک ۵
- ۱۸:۳۵ - ریاضی ۵
- ۱۹ - زنگ تفریح
- ۱۹:۱۰ - ترسیم و نقاشی ششم
- ۱۹:۳۵ - برنامه کودکان

# نقاشی و آفرینش‌های هنری



## برنامه تلویزیون آمریکا

### پنجشنبه

- ۸:۰۰ دود باروت
- ۹:۰۰ نمایش کودکان
- ۱۱:۰۰ پایان برنامه پامدادی
- ۱۴:۰۰ ورزشکار آمریکائی
- ۱۵:۰۰ برنامه تأثیر
- ۱۶:۳۰ سال های گرانبها
- ۱۷:۰۰ نوعی اسکی
- ۱۷:۳۰ ورزش در هوای آزاد
- ۱۷:۵۵ برنامه آگهی
- ۱۸:۰۰ رویداد های هفته
- ۱۸:۳۰ عبور از هفت دریا
- ۱۹:۰۰ نمایش دانشگاهی
- ۱۹:۳۰ بیل آندرسن
- ۲۰:۰۰ نمایش دین مارتین
- ۲۱:۰۰ کشف جنایت
- ۲۱:۵۵ برنامه آگهی
- ۲۲:۰۰ فیلم سینمایی

از پنجشنبه ۳ تا چهارشنبه ۸ اردیبهشت ماه ۱۳۵۰

### دوشنبه

- ۱۷:۰۰ دانیل بون
- ۱۷:۵۵ برنامه آگهی
- ۱۸:۰۰ اخبار
- ۱۸:۳۰ اطلاعات مخصوص
- ۱۹:۰۰ هانی وست
- ۱۹:۳۰ جولیا
- ۲۰:۰۰ نمایش باربارا مک تیپر
- ۲۱:۰۰ یک روز آرام
- ۲۱:۵۵ برنامه آگهی
- ۲۲:۰۰ نمایش یولگا
- ۲۲:۳۰ مسابقه بکس

### سه شنبه

- ۱۷:۰۰ هانی وست
- ۱۷:۳۰ جولیا
- ۱۷:۵۵ برنامه آگهی
- ۱۸:۰۰ اخبار
- ۱۸:۳۰ اطلاعات مخصوص
- ۱۹:۰۰ اطاق ۲۲۲
- ۱۹:۳۰ نمایش دروین دی
- ۲۰:۰۰ نمایش جیم ناپورز
- ۲۱:۰۰ بونا ترا
- ۲۱:۵۵ برنامه آگهی
- ۲۲:۰۰ گرفتاری داتنه
- ۲۲:۳۰ نمایش دیک کات

### چهارشنبه

- ۱۷:۰۰ برنامه کودکان
- ۱۸:۰۰ اخبار
- ۱۸:۳۰ نوعی اسکی
- ۱۹:۰۰ برنامه مخصوص
- ۲۰:۰۰ برنامه روان و مارتین
- ۲۱:۰۰ برنامه تأثیر
- ۲۲:۲۰ قسمت دوم برنامه تأثیر

### جمعه

- ۱۳:۳۰ چهار راه
- ۱۴:۰۰ زندگی همین است
- ۱۴:۳۰ بازی هفته
- ۱۷:۰۰ مسابقه کشتی
- ۱۷:۳۰ مسابقه اتومبیل رانی
- ۱۷:۵۴ برنامه آگهی
- ۱۷:۵۸ پایان برنامه

روز های شنبه و یکشنبه  
تلویزیون آمریکا برنامه ندارد

### نمایشگاه پیکره و نقاشی

از پنجم اردیبهشت ماه به مدت یک هفته در تالار موزه آثاری از « هنری مور » پیکره تراش و نقاش انگلیسی به نمایش گذاشته خواهد شد.

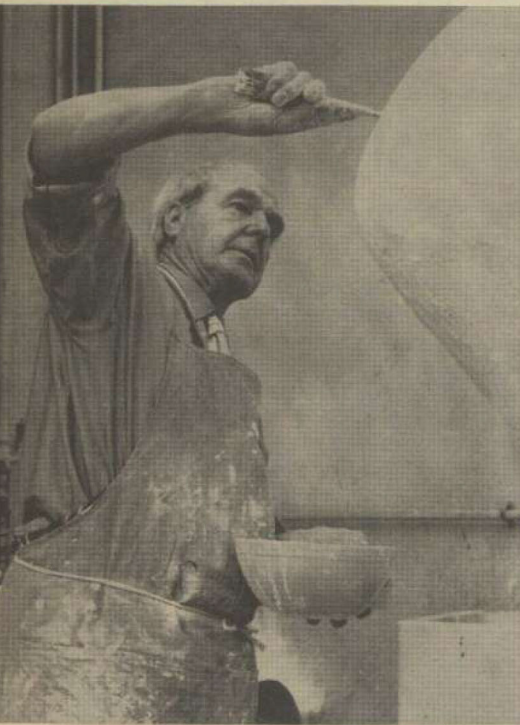
« هنری مور » کارگرزاده‌ای از اهالی یورکشایر بود که در سال ۱۸۹۸ چشم به جهان گشود. او از ابتدای کودکی دل به پیکره های قرون وسطانی کلیسای مجاور زادگاهش بست و این نخستین کنده کاری هائی است که در ذهنش ماند.



او پس از دست کشیدن از خدمت در ارتش، به هزینه آن به مدرسه هنری «لیلز» رفت و سال بعد موفق به دریافت یک بورس دانشجویی ممتاز در کالج سلطنتی لندن شد. در سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۴۰ به تجربه کنده کاری به روی سنگ و چوب پرداخت و در سال ۱۹۴۰ موفق به گرفتن عنوان « هنرمند رسمی زمان جنگ » شد.

در همین سال « هنری مور » دست به کار ساختن پیکره هائی از مفرغ شد و این امر به او آزادی عمل بیشتر و زمینه وسیعتری برای پرداختن به پیکره های بزرگی چون «استراحت کننده » داد. پیکره های او نبرد درون ماده را نشان می‌دهند. پرداختن به شکل ظاهری و فرم تنها کاری نیست که «مور» در خلق آثارش اصرار دارد، او با پرداختن به فرم و وجود به اثرش عمق و خصوصیتی ویژه می‌بخشد.

در این نمایشگاه ۳۶ مجسمه و ۲۷ اثر نقاشی از این هنرمند ارائه شده است.



### « افول » در رشت و مشهد

«علی نصیریان» نمایشنامه «افول» را از تاریخ ۲۹ فروردین تا دوم اردیبهشت در رشت و از ۷ تا ۱۸ اردیبهشت در مشهد اجرا خواهد کرد.



### رزق

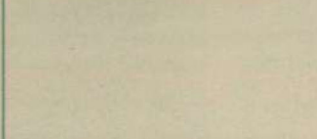
گروه تأثیر شهر به کارگردانی جعفروالی، نمایشنامه «رزق»، نوشته «نصرت‌الله نوبدی» را از پنجم اردیبهشت در تالار ۲ شهرپور به روی صحنه خواهد آورد.

در این نمایش - همین شبهای - ولی شیراندازی - نی پور - امامی - قفس و محمود دولت آبادی بازی دارند.

از «جعفر والی» در سال گذشته نمایش «بامها و زیر بامها» اثر دکتر ساعدی را دیدیم.

### « رستمال »

انجمن فیلمرئونیگ تهران با همکاری انستیتوگروه در ساعت ۸ بعد از ظهر روز چهارشنبه هفتم اردیبهشت ماه جاری یک رستمال گیتار و آواز با شرکت «دوبلیا» برنارد» در محل تالار دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران برگزار خواهد کرد.



### فیلم هالو در فستیوالهای بین‌المللی

داریوش مهرجویی پس از یک اقامت چندین ماهه در آمریکا و انگلیس به تهران بازگشت و بلافاصله تهیه فیلم «پست چی» را آغاز کرد.

مهرجویی دو نظر دارد این فیلم را با شرکت بازیگران دو فیلم قبلیش یعنی نصیریان و انتظامی و خورشید تهیه کند.

فیلم «آقای هالو» می‌مهرجویی از طرف وزارت فرهنگ و هنر برای نمایش در فستیوال های مسکو و برلین برگزیده شده است.



### ناصر تقوایی و فیلم تازه

«ناصر تقوایی» فیلمساز جوان که فیلم آرامش در حضور دیگران، نوشته دکتر غلامحسین ساعدی (گوهر مراد) را با شرکت چند تن از هنرمندان و شاعران سرشناس از جمله منوچهر آتش و محمد علی سپانلو ساخته و در جشن هنر سال گذشته به نمایش گذاشته بود بزودی فیلمی دیگر را با شرکت هنریشه با سابقه «آرموت‌الله انتظامی» آغاز میکند. در این فیلم انتظامی با یک ایمانوردی همباز است.

این فیلم «صادق» نام دارد و فیلمبرداری آن از اول خرداد ماه آغاز خواهد شد.

### حل جدول شماره پیش

افتی:

- ۱ - سریال قمرخانوم ۲ - سوزن - موسوم ۳ - سر - غایب - زومر - ال
- ۴ - ایچ - سزا - دار - مک ۵ - زاک - زندان - خسیس ۶ - مساوی - سیر - کلیسا
- ۷ - رق کاز - جاملان ۸ - رها - هور ۹ - موشزای - شهبدار ۱۰ - آلمان - هرم
- ۱۱ - اشارب ۱۲ - عارذ - مومث - لاش ۱۳ - بدی - شاپ - سال - نمک - هت - مایو
- ۱۴ - ارک - شو ۱۵ - جامدی - حسینی ۱۶ - امیلی، شارلوت، آن

عمودی:

- ۱ - پس از مرگ ماهیها ۲ - ریاست - ولادت ۳ - رس - جلاق - شمزی - جم ۴ - بوغ - کوک - زاد - مای ۵ - آمانی - باران
- ۶ - لایزو - رهی - هایدی ۷ - قربانی - هم پوش ۸ - دست - مرو ۹ - ورتدار
- ۱۰ - مشاعر ۱۱ - خویان - جوش - مارسل ۱۲ - اسمر - کارها - لایو ۱۳ - نور - خلع
- ۱۴ - دشت - کنت ۱۵ - وم - میل - بان - یا ۱۶ - آلیسا - آرامش ۱۷ - الکساندر پشکوف

### تصحیح دو اشتباه

۱) توضیح در مورد جدول کلمات متقاطع (صفحه ۳۹):  
پیش و شکل جدول این هفته اشتباهی رخ داده است، باینجهتی که شکل جدول هفته گذشته که باید در این صفحه در برابر مطلب مربوط به حل جدول قرار گیرد، در صفحه ۳۹ چاپ شده است و شکل جدول این شماره که طبعاً باید در صفحه ۳۹ در برابر مطلب خود قرار می‌گرفت، در این صفحه بجای رسیده است.

ضمن پوزش بسیار متضنی است ضمن توجه باین اشتباه، جدول این شماره را که در صفحه ۳۹ درج شده، بر اساس شکل این صفحه حل کنید.

۲) در همان صفحه ۳۹، لطفاً در مصراع دوم «مطلع غزل معروف حافظ مداحی» را «صراحی» و مصراع آخر را اینگونه بنویسید:  
«نیمه‌خوش به بالین من آمدنشست»

# بوی خوش بیان تازه آزاد

نقد از: هژیر داریوش

بارها گفته‌شده که فعالیت‌های سازمانهای مختلف فرهنگی و جلسات نمایش کمابیش خصوصی‌فیلمها، خیلی بیشتر از کار تجاری فیلم و برنامه‌های سینماهای عمومی، به پیشبرد فرهنگ سینمایی در ایران کمک میکند، و موفقیت‌های بیشتری برای لذت بردن از این هنر در اختیار عامه علاقمند میگذارد - این گفته درستی است.

فعالیت‌های کانون فیلم، مجموعه برنامه‌هایی که انجمن‌های فرهنگی خارجی از میان آثار سینمایی کشورشان گاه عرضه میکنند، و جشنواره‌هایی از قبیل فستیوال فیلم کودکان در این زمره است. در تلویزیون هم دو سال پیش برنامه‌ی بنام «زبان سینما» با این هدف بوجود آمده که تماشاگران را با آثار و سبک‌های شاخص این هنر آشنا کند، اما این برنامه دیرپا نبود.

همه این تلاش‌ها ارجمند اما محدود است. و بجهت همین محدودیت، کمک به تشکیل و توفیق هرچه بیشتر رویدادهای سینارها، جشنواره‌ها و جلسات نمایش که بتوانند در ایجاد ادراک سینمایی بهتر و رغبت بیشتر به کسب فیض از ارزشهای بالای این هنر موثر باشند، و بخصوص «عمومی» تر کردن این رویدادها بنحوی که گروه‌های وسیع‌تر و متنوع‌تری از آن بهره بگیرند، یک وظیفه اساسی همه ما کسانی است که بقول آن دوست، کار و عشق و تفریح را یکی کرده‌ایم، و به سینما می‌پردازیم.

در برابر فقر برنامه‌های سینمایی شهر، در هفته گذشته، شاهد رویدادهای بسیار مهم در تهران بودیم. منظور من برنامه‌های نمایش فیلم با عنوان «جوانان و سینما» است که اولین قسمش در انجمن فرهنگی ایران و آمریکا عرضه شد (دومین، و آخرین، قسمت این برنامه در نیمه اردیبهشت برگزار خواهد شد. با آنکه معمولاً با سلیقه من سازگار نیست که بدیگران دیدن، یا ندیدن، برنامه‌ی را توصیه کنم، مگر در این مورد استثنا قائل میشوم و یادآوری میکنم که اگر به سینما علاقمندید، این جلسات را از کف ندهید.)

گفتم که این رویدادی بسیار مهم بود، نه فقط (یا نه چندان) بخاطر کیفیت آثاری که عرضه شد، بلکه بخصوص به این خاطر که، برای نخستین بار در کشور ما، یک برنامه نمایش فیلم بر مسئله «آموزش سینما» تاکید کرد.

من داعیه تخصصی در این زمینه «آموزش سینمایی» را ندارم، بخصوص که میدانم امروز در چهار گوشه جهان امثال ژان میتری فرانسوی، یویونون سوئدی، جرزی توپلیتر لهستانی، آرتور نایت و کالین یانگ آمریکایی به کار تدریس سینما اشتغال دارند. صرفاً بر حسب تصادف است که در شش سال اخیر، در اینجا، شاهد کوششهایی در این مورد در مکان‌های مختلف بودیم، و بناچار از نزدیک دیدیم که تا چند در این زمینه فقیر و عقب هستیم، با روش‌های غلط -

یا اصلاً بدون روش - به مسئله نزدیک شده‌ایم، و طبیعتاً به نتیجه‌های متوسطی رسیده‌ایم. (بدون شیوه بودن، خطرناک‌تر از بد شیوه بودن است. مضحک است که یک دوره تدریس هنری بدون شکل باشد، چرا که توجه به شکل بخشی اساسی از توجه به هنر است. معلم هنر هنگامی به خلاقیت دست می‌آید که بتواند از بطن هرج و مرج اجتناب‌ناپذیری که شاگردان این رشته با خود می‌آورند ایجاد نظم کند. معلم هنر باید حساسیت شاگرد را به نوعی نظم برانگیزد، زیرا که یک تجربه زیباشناسی خود ناشی از حس نظم است... اما این مقال ظرفیت این بحث را ندارد، و من بهرحال واعظ نیستم.)

مسأله ضعف یا محدودیت آموزش سینمایی مسأله‌ی جدی است. چرا که از یکطرف: سینما محبوبترین و مقبولترین هنر در نزد عامه است و تاثیر عمیقی بر روحیه افراد یک جامعه میگذارد. برای آنکه این تاثیر مثبت باشد و پسرشد و شکستگی درونی این افراد و وسعت‌جهانبینی آنها کمک کند، لازم است که بتوانند بین خودشان و اثری که به آنها پیشنهاد میشود یک «فاصله انتقادی» یا «فاصله‌زیباشناسی» حفظ کنند. و این البته هنگامی بدست می‌آید که آنان نه فقط از «موضوع آشکار» بلکه از «چگونگی بیان» نیز آگاه باشند، و عبارت دیگر، قادر به تجزیه و تحلیل اثر، و تا حد امکان شکافتن همه آن عناصری در یک فیلم باشند که در ذهن تماشاگر عادی بطور نیمه‌آگاه عمل میکنند و تاثیرشان اگرچه واضح نیست مگر در عمیق و دیرپاست.

از طرف دیگر: در این زمان در همجا، و بخصوص در میان جوانان، سینما تبدیل به محبوبترین و موثرترین وسیله بیان شده، و مبارزتی جانشین شعر و داستان‌نویسی است که مثلاً تا بیست‌سال پیش طبیعی‌ترین و منطقی‌ترین وسایل «گفتن» در ابعادی وسیع بحساب می‌آمدند.

حتی چهارده یا پانزده سال پیش، وقتی آلکساندر آستروک کارگردان متفکر فرانسوی نظریه مشهور «دوربین - قلم» را عرضه کرد، شاید



خودش هم می‌پنداشت که بازگوکننده رؤیای یک ایده‌آلیست است. اما حالا این نظریه تبدیل به حقیقتی محض شده - سینما، در دست جوانان امروز، خواه فرانسوی باشند یا ژاپنی یا سوئدی یا آمریکایی، قبل از هر چیز یک شکل «نگارش» است.

برنامه فیلمهای آمریکایی ساخته جوانان که در هفته گذشته در تهران دیدیم، و دوستان شهرستانی در هفته‌های آینده خواهند دید، شاهد روشن چنین تحولی است.

در بدترین وضعیتان، این فیلمها به‌اندازهای دبیرستانی شباهت دارند، با همه «قاطعیت» و سطحی بودن که از یک انشاء دبیرستانی انتظار داریم. (فیلم «هر موقع» که دیوید تور کامو برای دانشگاه نورث‌وسترن ساخته) - در بهترین شکلشان، بیانیتهایی شخصی و قوی و مهیج‌اند که نه به زبان یک گزارش‌نگار بلکه به شیوه یک هنرمند (که استعاره و ابهام رادوست‌داری) با ما از خودشان، رؤیاهایشان، مسائلشان، و محیط دور و برشان سخن میگویند - این بیانیتهای شخصی گاهی استحکام و در عین حال لطافت یک شعر محض را دارند (مثل «بس کنید» ساخته ریچارد گرین برگ دانشگاه ویسکانسین ایلینویز، که با «همکاری» مجانی پلیس شیکاگو در زمان کنوانسیون حزب دمکرات در سال ۱۹۶۸ تهیه شد) - گاه از هر چیز «چشنگ» میگذرند تا از بطن زشتی به آن حد زیبایی برسند که غایت هنر است (مثل «وقتی ماه می‌باید ما به طبقه اول خواهیم رفت» ساخته جان ییزینگر که او هم دانشجوی دانشگاه ایلینویز است - فیلم روایتی شاعرانه و عاطفی از زندگی یک مریض روانی و قلب، و مادر که نسال او، و محیط زندگی آنهاست) و گاه دوربین و همه فنون سینمایی را بعنوان سلاحی برای مبارزه با همه نیروهای بکار می‌برند که شایسته مقام و ارزش انسانی نیست (مثل «کاروسل» اثر لوئیس گرینر دانشجوی انستیتیوی هنر شیکاگو).

از آنچه در بالا آمد جنس میزنید که فیلمهای این برنامه را آثار دانشمندان مدارس و دانشگاههای مختلف آمریکایی که در رشته‌های سینما، تلویزیون، طراحی و از این قبیل تحصیل میکنند تشکیل میداد. شك نیست که در کشوری که (گویا) بیشتر از هشتصد دوره مختلف تحصیل فیلمسازی و تحلیل فیلم عرضه میکند، انتخاب هفتاد یا هشتاد اثر دانشجویی بعنوان نمونه کار بسیار شاقی بوده است. با اینحال، نمونه‌هایی که در اینجا عرضه شدند، علی‌رغم تنوع دلپذیر و امیدبخش و تحسین‌انگیزشان، همه چند نکته مشترک داشتند: دوری جستشان از هر نوع بیان آکادمیک و کهنه و قراردادی - صمیمیت آشکارشان در انتخاب موضوع - دلبستگی عمومی‌شان به مسائل روز و آنچه میتوان «فعلیت» نامید - و بالاخره ظنین آزادی بیان که در همه این آثار متجلی است.

شك نیست که نمی‌توانیم، و لازم نیست، همه این فیلمها را تأیید کنیم. «۲۳ آوریل» (ساخته رابرت تراسل دانشجوی دانشگاه مریلند) روایت کابوسی هم‌آلود و گاه وحشتناک است که، احتمالاً، کارگردان خوب میشناسد. اما روایت و تصاویر، برای تماشاگر بی‌مفهوم باقی می‌مانند. یک تجربه شخصی، بعد از اینکه در قالب فیلم عرضه میشود، باز از حد یک تجربه شخصی فراتر نمیرود، زیرا نمیتواند با بقیه در صفحه ۵.

عباس نعلبندیان نام شناخته شده‌ای در عرصه تئاتر و ادبیات ماست. از سال ۷۷ که نمایش «پژوهشی ژرف وسترن گلدونودرستگواره های دوره بیست و پنجم و زمین شناسی» اجرا شد، همیشه نام او بعنوان نویسنده‌ای صاحب سبک و عنوان مطرح بوده است و با اینکه حرفهای زیادی درباره او زده شده و خود او نیز حرفهایی زده هنوز سخن ناگفته بسیار دارد. بهین دلیل امروز با او بگفتگو نشستیم تا خطوط اصلی‌اش را بهتر بشناسیم.

مردم ترا بیشتر بعنوان یک نمایش نویس میشناسند تا یک قصه نویسی. به این دلیل که ما از تو بیشتر نمایشنامه دیده‌ایم، تا قصه. یعنی وقتی میگویم عباس نعلبندیان بیش از اینکه مثلاً قصه آفای (ص ص) یا بخاطرمان بیاید، نمایشنامه پژوهشی ... را بیاد می‌آوردیم، یا مثلاً این کار آخریت را «ناهان هدا جیباله».

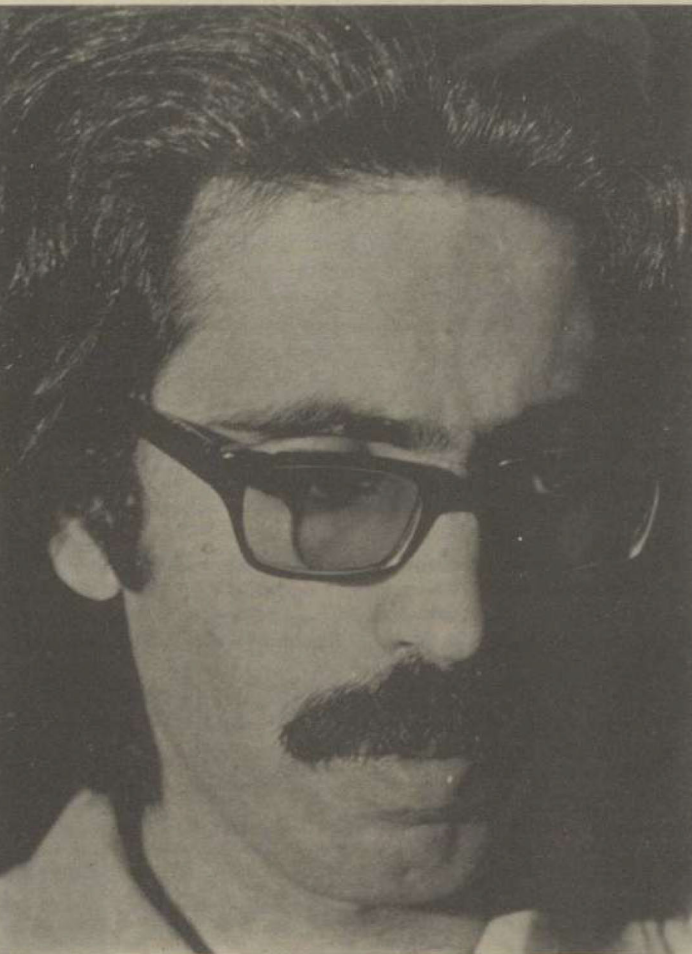
حالا می‌خواستیم ازت بپرسم که تلقیات از قصه نویسی چیست؟ تصور میکنی قصه نویسی ما در چه مرحله‌ای است و تو خودت در کجای آن ایستاده‌ای؟ نعلبندیان - من در مورد قصه نویسی کنجکاوی به آن صورت نکرده‌ام که کاملاً تو عفتش فرو بروم و ببینم که قصه نویسی ما در چه مرحله‌ایست و یا از چه مرحله‌ای شدیدا شروع شده، یا بکجا رسیده‌ایم و تا کجا خواهیم رفت. اینها را من هیچ حسابی را نکرده‌ام. فقط می‌بینم که چیز خیلی درختانی نیست، یعنی در حد متوسطی دارد جلو می‌رود و بهین دلیل است که بکاره اثر یک نویسنده قصه چشنگ می‌نویسد، فوری گل می‌کند که البته نمونه‌های زیادی در این مورد داریم.

تو بعنوان یک نمایش نویسی، بطور کلی از تئاتر چه می‌خواهی؟ فکر میکنی تئاتر چه میتواند باشد و بعنوان یک هنر چگونه مطرح میشود؟ وقتی که تئاتر نویسی را انتخاب میکنی و اخیراً دست به کارگردانی تئاتر هم میزنی در جستجوی چه هستی؟ - اصولاً من تئاتر را به آن صورت نمی‌شناسم و آمدن من به تئاتر تقریباً تصادفی بود. یعنی وقتی من نمایشنامه پژوهشی ... را می‌نوشتیم نه فکر میکردم که مثلاً چیزیکست که کسی بخواند و نه اینکه اجرا بشود. تا وقتی که این نمایش برنده جایزه شد، شاید فقط دو یا سه نفر آن را خوانده بودند که البته هیچکدام هم نظر موافقی نسبت به آن نداشتند. من هیچ تصور نمیکردم که روزی این نمایشنامه اجرا بشود.

این نمایش یک مسئله ذهنی بود. یعنی میلی بود که فقط از جوشش آمده بود، نه از کوشش. یعنی من نشسته بودم نمایش می‌نویم، بلکه چیزی در من بود که احساس کردم بهتر می‌توانم نمایش کنم. و این شکلی بود که من اولین نمایشم را نوشتم و بعد به اینصورت که می‌بینید ادامه‌اش دادم، یعنی تا حدی قصه را رها کردم، مخصوصاً این اواخر که اصلاً قصه ننوشتم. و این به‌این

# گفتگوی باعباس نعلبندیان

من نمیتوانم ذهنیتیم را مهار کنم!  
من تا تر را بدقت نمیشناسم و آمدنم به تا تر تصادفی بود.  
من نمیتوانم به دروغ ادعا کنم که باید برای مردم بنویسم!  
نوشته‌های من حاصل خمیر مایه‌ایست که جامعه بمن داده و من آنرا شکل داده‌ام



دلیل است که دیدم نمایش را خیلی راحت‌تر می‌نویم. نثری را که برای نوشته نمایش انتخاب میکنم هرگز بدرد قصه نمی‌خورد. در نمایش یک گونه آزادی بیشتر برای خود می‌بینم و تنها چیزی که من را بطرف تئاتر می‌کشد همین آزادی بیشتر و فضایی بازتر است یعنی فضایی که مستقیماً در مقابل مردم قرار میگیرد.

● منظورت از «مقابل مردم قرار

میگیرد» چیست؟ یعنی اینکه در قطب مخالف واقعیت عینی می‌آیستی؟ - نه. در قطب مخالف واقعیت عینی نیست. بلکه، چطور بگم ...

● به بین، عده‌ای معتقدند که درکار تو هدف بخود بیگانگی هرچه بیشتر و نفی ذات دنیامیک انسان است. قهرمانان تو هیچ چیزی را ارائه نمی‌دهند. تو چرا راه نجات را در جریانات ژرف می‌یابی واقعیت‌های عینی

جستجو نمی‌کنی؟ - من فکر نمی‌کنم که تحرک را نفی بکنم، بلکه من می‌بینم که تحرک نیست یا اگر بوده امروز دیگر وجود ندارد.

● این چه حرفی است؟ هر چیز زاده روابط علت و معلولی است و انسان و خصوصاً هنرمند لامحاله تحت‌تاثیر شرایط مادی محیطش قرار دارد. در محیطی که تو زیست میکنی خیلی از مسائل هست که نمی‌تواند هدف هنرمند، بخود بیگانگی و نفی ذات دنیامیک انسان باشد. تو تحت تاثیر چه جریانات و چه علت‌هایی به این نتیجه رسیده‌ای که دیگر تحرک وجود ندارد؟

- تحت تاثیر جریانات اجتماعی مملکت. تحت تاثیر چیزهایی که ما بچشم می‌بینیم. چیزهای کاملاً مرئی که وجود دارند. مثلاً در «پژوهشی» ادعاهایی هستند که اگر دقت داشته باشیم می‌بینیم که از اجتماع خودمان بیرون آمده‌اند. آدم‌هایی هستند که دانش را می‌زنند و بعد ول می‌کنند و می‌روند چون فقط داد زدن است و بس. و همینطور می‌بینیم که در آخر نمایش هم باز صدای داد و فریاد می‌آید و یک نفر هست که «زمنهوف» صدا میکند ولی دیگر هیچ امیدی نیست. این چیزی است که من خودم می‌بینم. اگر اجتماع چیزی بمن میدهد همین هاست که در نوشته‌های من منعکس شده. من نمی‌توانم دروغی بگویم باید برای مردم بنویسم و یا شعار بدهم که: ای وای مردم من ... مردم! ... مردم!

یعنی تو بادیگران فرق داری؟ - نه! فرق ندارم، چیزی که من میگیرم با چیزی که تو میگیری فرق دارد. ما هر دو در این اجتماع هستیم. اجتماع چیز دیگری بتو میدهد یا تو از آن میگیری و من چیز دیگری

● هنر همیشه منعکس کننده سبک موقعیت خاص تاریخی است با تمام نیازها و خواست‌های وابسته به آن. و این را هم میدانیم که نیاز و خواست و منفعت مفاهیمی طبقاتی‌اند. چیزی که می‌خواهم بگویم این است که آیا موقعیت طبقاتی تو، ترا وادار نمی‌کند که به چیزی به بردازی که واقفا حس می‌کنی نه اینکه بیانی و در مرداب ذهنیت فرو بوی؟

- اشتباه تو همین است. همیشه بمن میگویند که تو چرا چیزی را که احساس میکنی نمی‌نویسی. چرا چیزهایی را که در طبقه تو هست منعکس نمی‌کنی؟ آخر چه کسی میداند که در طبقه من چه هست و من چه احساس میکنم؟

● در کار تو همیشه یک فاصله بین ذهن و عین وجود دارد.

- خوب: این برگردان من است از چیزهایی که اجتماع بمن میدهد. چرا اگر من مثلاً روزنامه فروش هستم همه باید از من انتظار داشته باشند که اگر چیزی می‌نویسم درباره طبقه ۲ یا ۳، این مملکت باشد. چرا همه فکر میکنند که قهرمان‌های من باید یک بغی در صفحه ۶

# تقارن و آرتیستیکالیت



« جان کارلو جانینی » هنرپیشه جوان ایتالیایی طبرغم جوان بودنش شهرتی همپایه هنرپیشگان برجسته ایتالیایی دارد. متولد ۱۹۴۲ است و فعالیت هنرش را از ۱۹ سالگی با ایفای نقشهای کوچک در تئاتر و تلویزیون شروع کرده است در «حسادت بسبک ایتالیایی» با هنر نمایی مارچلو ماسترونی و مونیگوتی محبوبیتی جهانی بدست آورد. « جان کارلو » که در این فیلم نقش رقیب مارچلو را بهمه داشته ، بعد از موفقیت این فیلم قراردادی برای شرکت در فیلم «رم شلوغ» بسته است که هم اکنون آخرین صحنه های آن فیلمبرداری میشود.

برای ملاقاتش هنگام فیلمبرداری بدینش میروم ، با خوشرویی از من استقبال میکند . میپرسم :  
 - حقیقت دارد که بزودی پدر خواهی شد ؟  
 - خودش را جمع و جور میکند و در حالیکه لیختنی بلب دارد میگوید :  
 - من ؟ چه کسی بشما گفته ؟  
 - در مجلات خوانده ام .  
 - هه ... امکان دارد !  
 - چه میخواهی بگویی ؟ مگر همسر تو انتظار فرزندتی را نمیکشد ؟  
 - بسیار خوب. این خبر صحت دارد . ما بزودی دارای فرزند دیگری خواهیم شد .  
 - آیا خوشبخت هستی ؟

بیش از آنچه بخواهید تصورش را بکنید !  
 - بو پسر زیبایی داری . آیا مایل بیستی فرزند دختری داشته باشی ؟  
 - نه ... ترجیح میدهم پسر دیگری داشته باشم .  
 - از هم اکنون اسمی برایش انتخاب کرده ای ؟  
 - هنوز حیر . ولی بهرحال من و همسر در نهایت خوشبختی در کنار هم زندگی میکنیم و دلمان میخواهد فرزندان زیادی داشته باشیم .  
 - کمی از کارهایت برام بگو آیا آخرین فیلمت را که یک کیلومتر اسم دارد بیانی رسانده ای ؟  
 - بله ، فیلمبرداریش تمام شده ، بدبختانه آنقدر اسمش طولانی است که خودم هم آنرا بیاد نمیآورم . دوبهرفته فیلم جالبی از آب درآمده است . من نقش جوانی را بهمه دارم که دیوانه وار عاشق زنی است . و این عشق برهن من بزندان منتهی میشود . از این فیلم آنقدر راضی هستم که آرزو میکنم یکبار دیگر فیلمبرداری شود . بعد از آن فیلم ، برای شرکت در فیلمی بکارگردانی کارگردان خوب فرانسوی «ژوزه چووانی» دعوت شدم تحت عنوان « فقط رفتن » و اکنون آخرین فیلمم « رم شلوغ » در حال اتمام است .  
 - لابد بهمین علت سیبهایت را گذاشته ای بلند شود ؟  
 - بله ... شاید بعد آنها را بتراشم .  
 - رم شلوغ از چه صحبت میکند ؟  
 - داستانی شاعرانه بر محور « پورتایا » دارد - ( پورتایا محلی است در رم ) .  
 - از فعالیت های تلویزیونی خود کمی صحبت کن .  
 - بزودی سریال کوتاهی که در آن شرکت کرده ام از تلویزیون پخش خواهد شد . نام آن « وستارگان نگاه میکنند » است که در آن هنرپیشگان دیگری مانند آناماریا و اورانیسی - لرتا و دانیلا گوجی با من همبازی هستند . قبل از آنکه فعالیت سینمایی و تئاتری داشته باشم وقت بسیاری برای شرکت در برنامه های تلویزیونی داشتم ، ولی متأسفانه اکنون فرصت زیادی ندارم . من معتقدم که تلویزیون از هر نظر بر سینما ارجحیت دارد . من محبوبیتم را از « تی . وی »

بیش از آنچه بخواهید تصورش را بکنید !  
 - بو پسر زیبایی داری . آیا مایل بیستی فرزند دختری داشته باشی ؟  
 - نه ... ترجیح میدهم پسر دیگری داشته باشم .  
 - از هم اکنون اسمی برایش انتخاب کرده ای ؟  
 - هنوز حیر . ولی بهرحال من و همسر در نهایت خوشبختی در کنار هم زندگی میکنیم و دلمان میخواهد فرزندان زیادی داشته باشیم .  
 - کمی از کارهایت برام بگو آیا آخرین فیلمت را که یک کیلومتر اسم دارد بیانی رسانده ای ؟  
 - بله ، فیلمبرداریش تمام شده ، بدبختانه آنقدر اسمش طولانی است که خودم هم آنرا بیاد نمیآورم . دوبهرفته فیلم جالبی از آب درآمده است . من نقش جوانی را بهمه دارم که دیوانه وار عاشق زنی است . و این عشق برهن من بزندان منتهی میشود . از این فیلم آنقدر راضی هستم که آرزو میکنم یکبار دیگر فیلمبرداری شود . بعد از آن فیلم ، برای شرکت در فیلمی بکارگردانی کارگردان خوب فرانسوی «ژوزه چووانی» دعوت شدم تحت عنوان « فقط رفتن » و اکنون آخرین فیلمم « رم شلوغ » در حال اتمام است .  
 - لابد بهمین علت سیبهایت را گذاشته ای بلند شود ؟  
 - بله ... شاید بعد آنها را بتراشم .  
 - رم شلوغ از چه صحبت میکند ؟  
 - داستانی شاعرانه بر محور « پورتایا » دارد - ( پورتایا محلی است در رم ) .  
 - از فعالیت های تلویزیونی خود کمی صحبت کن .  
 - بزودی سریال کوتاهی که در آن شرکت کرده ام از تلویزیون پخش خواهد شد . نام آن « وستارگان نگاه میکنند » است که در آن هنرپیشگان دیگری مانند آناماریا و اورانیسی - لرتا و دانیلا گوجی با من همبازی هستند . قبل از آنکه فعالیت سینمایی و تئاتری داشته باشم وقت بسیاری برای شرکت در برنامه های تلویزیونی داشتم ، ولی متأسفانه اکنون فرصت زیادی ندارم . من معتقدم که تلویزیون از هر نظر بر سینما ارجحیت دارد . من محبوبیتم را از « تی . وی »

## دیداری با جان کارلو جانینی هنرپیشه فیلم حسادت بسبک ایتالیایی باوضع فعلی تاتر، اگر از گرسنگی هم بمیرم ، حاضر نیستم به تاتر برگردم

ترجمه : حسن مرتضوی

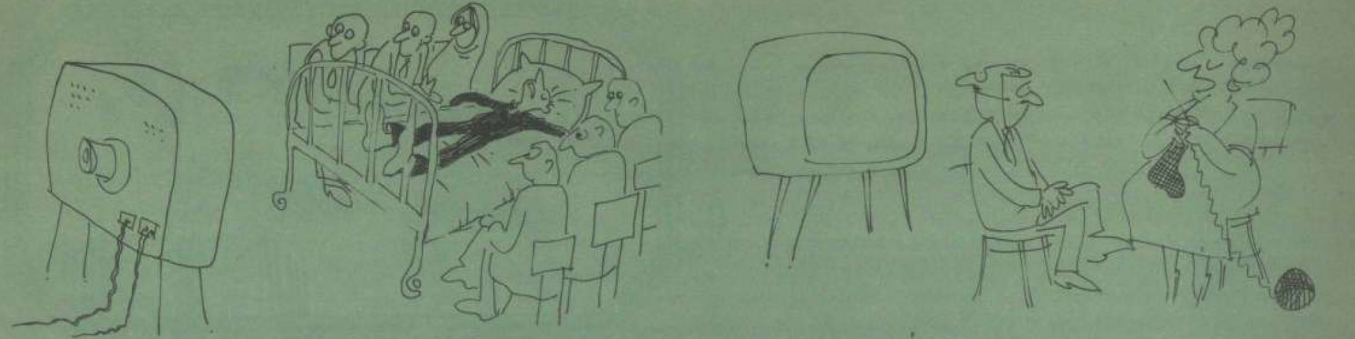


دارم و زندگی هنرم را مدیون آن هستم .  
 - گفتی تاتر ، آیا تصمیم نداری مجددا فعالیت تاتری را شروع کنی ؟  
 - هنوز برنامه ای ندارم . برای اشخاصی مانند من که در رشته تاتر تحصیل کرده ام ایفای نقش بر روی سن تاتر یک آرزو محسوب میشود ، ولی اکنون در سینما موقعیتی بسیار عالی دارم و با وضع تاتر کنونی ، حتی اگر از گرسنگی تلف شوم ، مایل نیستم دوباره به تاتر برگردم .  
 - بدین ترتیب ، میخواهی بگویی نمیخواهی هرگز در تاتر فعالیت کنی ؟  
 - ای ... بین ما هنرپیشگان چه آمدهای رمانتیکسی هستیم ! باید بگویم که خیر ، ولی بر عکس « اضافه میکنم : شاید تا چند سال دیگر مجددا به تاتر روی آورم ، البته با پیدا کردن یک زوج تاتری . مدتهاست که یک نمایشنامه انگلیسی دارم که فقط دو پرسوناژ دارد و همیشه در صدد آن بوده ام که آنرا برای تاتر آماده کنم . آرزو میکنم روزی برسد که از هر نظری برای بروی صحنه آوردن آن آمادگی داشته باشم . انوقت خواهی دید که مردم چگونه برای دیدن یک تاتر خوب سرودست میشوند .»  
 - عالی است . برایت آرزوی موفقیت میکنم. خداحافظ !  
 - متشکرم . نافرا رسیدن آن زمان باید سعی کنم حداقل ماهیانه در یک فیلم شرکت کنم ... خداحافظ .



## همصدائی با تلفن ۸۹۰۰۰۰

می دانید که تلفن ۸۹۰۰۰۰ تنها روزنه ایست که تماشاگران از آن به داخل ساختمان تلویزیون ملی سرک می کنند و حرفهایشان را مستقیماً می گویند و گوش را می گذارند . بعد این حرفها را روابط عمومی تلویزیون پلسی کپی می کند و به اطلاع مقامات مسئول تلویزیون می رساند . این هفته یک نسخه از پلی کپی نامبرده به دفتر تماشا آمد و ما ضمن خواندن آن دیدیم تماشاگران عزیز گاهی حرفهایی می زنند که بر بی بره نیست . « مثلاً آقای تلفن کرده است که : « چه خوبست خوانندگان تلویزیون مناسب با فصل و مناسب با آهنگ لباس بپوشند که خود پر لطف برنامه می افزاید .» راست می گوید ، چه عیب دارد ؟ مگر نمی شود این شعر زیبای حافظ را خواننده های مناسب ، در فصلی مناسب با لباسی مناسب بخوانند :  
 زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست پیرهن چاک و غزلخوان و مداحی در دست نرگش عربده جوی و لبش آفوس کتان نیمه شب دوش بر بالین آمدنشست



ما مثلاً آقای دکتری تلفن کرده است که : « در برنامه کارگران توضیح داده شود که رفتارشان با پزشکان محترمانه باشد .»  
 ما ضمن تأیید این پیشنهاد اضافه می کنیم که در برنامه قمرخانم هم توضیح داده شود که رفتارشان با مستاجران محترمانه تر باشد .  
 یک قاضی نیز پیشنهاد داده است که : « قوانین دادگستری را به صورت برنامه تهیه کنید و در خلال برنامه سرکار استوار بخش کنید چون اکثریت مردم از قوانین دادگستری اطلاعی ندارند .»  
 به گمان ما ضمن اینکه این کار را باید کرد ، باید قوانین شهرداری را هم به صورت برنامه ای تهیه کرد و در خلال برنامه هفت شهر عشق بخش کرد ، چون اکثریت مردم از قوانین شهرداری هم اطلاع ندارند .  
 ایضاً پیرمردی اعتراض کرده است که : « چرا مدت کارتون بچه ها اینقدر کم شده ؟ »  
 که اعتراض بجائی است ، بخصوص که گروهی از کودکان نیز به کم بودن زمان برنامه ایران زمین معترضند و از « عصر ! »

### جدول کلمات متقاطع

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱														
۲														
۳														
۴														
۵														
۶														
۷														
۸														
۹														
۱۰														
۱۱														
۱۲														
۱۳														
۱۴														
۱۵														



# شوخی

مترجم: میلان کوندرا  
(Milan Kundera)  
ترجمه: سوسن مجیدی

## قسمت سوم: لودویک

بله، دوباره به قدم زدن پرداختم. روی پل رودخانه موروا ایستادم و قسمت پائین رود را نگریدم. موروا چه رود تنفر آورست - آنقدر تیره است که که گویی لجن بجای آب در آن جاریست - و چه کناره ملالت باری دارد، خیابانی پانچ خانه یک طبقه متوسط، جدا از یکدیگر، باشکلهای غیر هنسی و توسری خورده. شاید این خانه هارا برای زیبا کردن منظره رودخانه‌یی ساخته بودند که سرگذشت افتخار آمیزش هرگز شناخته نشده بود. نمای دوتا از آنها دارای نقش فرشته و کنده کاری روی آجر و گچ بود، که البته امروز دیگری چیز بی ارزش واز بین رفته است، بالهای فرشته‌ها شکسته است، و قسمت پائین نقش ها و کنده کاریها پاك شده و آجر برهنه ادامه تصاویر را از بین برده است. این خیابان با خانه‌های یتیمش به همین ترتیب ته می‌کشد، فقط می‌ماند تیرهای فلزی برق، علف و قلیلی غاز جستجوگر، و بعد مزارع، مزارعی بی اقب، مزارعی که بجای منتهی نمی‌شود، مزارعی که لجن روان «موروا» در چشم انداز آن ها گم می‌شود.

شهرها از روی توانائیشان در تجسم یکدیگر شناخته می‌شوند، و منظره‌ای که من از زمان کودکی دیده‌بودم، و هیچگاه چیز تازه‌ای برای گفتن نداشت، ناگهان مرا به یاد استراوا (Ustrava) انداخت، شهری مین گذاری شده، با خانه های متروک، و خیابان های کثیف، رویه چون نوانخانه‌ای عظیم. به دام افتاده بودم، همچون محکومی که در برابر لوله مسلسل ایستاده باشد، روی پل ایستادم. تحمل نگاه کردن به آن خیابان لعنتی و پنج خانه تارک افتاده‌اش را نداشتیم، زیرا اندیشیدن درباره استراوا را تاب نمی‌آوردم. بنابراین برگشتم و قسمت بالای رودخانه را تماشا کردم.

در ساحل رود گذرگاهی بود، که جمعی انبوه از درختان سپیدار آنرا به صورت تفرجگاهی باریک در می‌آورد، و شیب کنار آن تا بستر رودخانه را سبزه و چمن پوشانده بود. در ساحل دیگر رود، فروشگاهها، مغازه‌ها و باغچه‌های چند کارخانه کوچک دیده می‌شد. در آن سوی گذرگاه، علفزاری کثیف بود، و پس از آن بازمه کشتزارها بود و تیرهای فلزی. گذرگاه باریک را پیش گرفته و چنانکه گویی از پلی بلند و باریک بروی دریای پهناور می‌گذرم، با احتیاط قدم زدم - اگر این منظره را به دریا تشبیه کردم علت آن بود که بادی خنک برتن خود حس کردم، و هنگام قدم زدن در آن گذرگاه فکر می‌کردم که ناگهان در لحظه‌ای از آن سقوط خواهم کرد. در این هنگام بود که برخلاف تمایل خود، حس کردم که فضای خیال انگیز اطرافم تمثیلی است از آنچه نمی‌خواستیم پس از ملاقات بالوسی به یاد بیاورم، خاطرات گذشته‌ام را در آنچه می‌دیدم به یاد می‌آوردم، در دلنگی کشتزارها و انبارها، در غلظت آب رودخانه، و در خطای که همه‌جا حاضر بود و وحدتی به تمام صحنه می‌داد. می‌دانستم که راهی برای گریز از خاطرات ندارم. زیرامرا محاصره کرده بودند.

## آنچه خواندیم:

لودویک روایت کرد که برای دیدن زنی به یکی از شهر های جنوب چکسلواکی آمده است و ضمن تهیه آپارتمان در انتظار این زن است. در روایت هلتا متوجه شدیم که وی زن مردی به نام پاول است و در ضمن ناسی که به عنوان خبرنگار رادیو با لودویک داشته شیفته او می‌شود با او در شهری که لودویک روایت کرد، قرار ملاقات دارد. اکنون باز می‌گردیم به روایت لودویک ...

۵

۲ حوادثی که منجر به نخستین بدبختی من - از جمله ماجرای ناگوار لوسی - شد، به سادگی مربوط می‌شد به لحن شوخ من و حتی یک تفریح ساده. علت تمام ماجرا ها تمایل شدید من به شوخی های احتمانه بود، و ناتوانی شدیدمارکتا (Marraca) در فهم این شوخی ها. مارکتا در همه چیز جدی بود (و البته هم آهنگی درستی باروحیه زمان داشت) و به همین درجه نیز ساده و زود باور. این بدان تعبیر نیست که تصور کنید دختر احمقی بود، بر عکس، باهوش و زیرک و بهر حال جوان بود، دختری نوزده ساله بود در سال اول، بی‌ترویر و قابل اعتماد بود و فریبندگیهایش به نگاهش می‌چربید، بخصوص که از نظر جذابیت جسمی نیز بی‌رقیب بود. در دانشکده همه ما مارکتا را دوست داشتیم اما در عین حال، این رابطه مانع از آن نمی‌شد که حدرا نگاه داریم و به تفریح و شوخی ساده‌ای اکتفا کنیم.

البته برخورد مارکتا با شوخی چندان خوب نبود، و برخورد زمان از آنها بدتر بود. نخستین سال پس از فوریه ۱۹۴۸ بود، زندگی نوینی آغاز شده بود یک زندگی کاملا متفاوت، و کیفیت این زندگی تازه، آنچنان که به خاطر من مانده‌است، به شدت جدی بود - هر چند که جسدی بودن شکلی تعجب‌آور گرفته بود، البته نه تعجبی عیوس، بلکه مثبت. بیه آن سالها را سالهای درخشان نامیدند. من آنوقتها غمهای درونی کمتری داشتم، آنچه بیشتر داشتم ذوق شوخی بود، اما هنوز هم نمی‌شود گفت که من در آن سالهای درخشان از قیود گوناگون آزاد بودم. شوخی های من بقدر کافی جدی نبود، و ذوق شوخی پذیری عصر با شوخی‌های خنک و واقعی میانه‌ای نداشت. همانطور که گفتم، نوع بسیار جدی شادی مطرح بود، شادی که نام خود را با افتخار تمام «خوش‌بینی تاریخی طبقه پیروز» نهاده بود، یک شادی مرتاضانه و تشریفاتی، یا بهتر بگوئیم شادی با حروف درشت.

به خاطر هم هست که در آن روزها چگونه تمام دانشکده در گروه‌های کذائی آموزشی گردآمده بودند، و بارها به بحث درباره انتقاد از جامعه و انتقاد از خود می‌پرداختند، و به ارزیابی هر یک از اعضا دست می‌زدند. بعضی وقتها، البته غالبا به شوخی و بدون هیچ ارتباط واقعی، در برابر اتهام خودگرا بودن از خود دفاع می‌کردم واز رفتار دلیل می‌خواستم. استدلالشان محکم نبود و غالبا می‌گفتند:

- رفتارات اینطور است. می‌پرسیدم:
- رفتارم چطور است؟
- همیشه لیخندی عجیبی داری.
- چه اشکالی دارد؟ من از زندگی لذت می‌برم.
- نه، طوری می‌خندی که انگار به خودت فکر می‌کنی.

سیمها حرکت دهد.) اگر گفتم که به هنگام فکر زدن به «مارکتا» گرفتار احساسات کودکنه‌ای می‌شدم، باید جملعرا بدینگونه کامل کنم که احساسات من بیشتر از آنکه از نادانی من سرچشمه بگیرد از هوشیاری وعدم اطمینان بود و بدینجهت بار سنگینی که این احساسات بر قلب من می‌افکند و مرا از فعالیت و تفکر می‌انداخت، سنگین‌تر از بار عشق «مارکتا» بود.

برای جبران ناشی‌گریها و شتابزدگی‌هایی که در برابر مارکتا نشان داده بودم، که از آن جمله بود مخالفت با او در موقعیتهای مختلف، یا به‌شوخی گرفتن عقاید او، ناچارم توضیح دهم که مارکتا در مقابل زیرکی و زیبایی خود، که به زعم اطرافیان مانند هر زیبایی دیگری دست نیافتن بود، دختری بود ساده لوح و زودباور، که هیچگاه عشق را نمی‌دید و فقط ظاهر را می‌نگریست. مثلا فهم خارق‌العاده‌ای در گیاهشناسی داشت. اما غالبا از درک‌کننده ماجراهای کمیک عاجز بود. همچنین، با آنکه به خود اجازه می‌داد که به دنبال هیجانانگیز زمان برود، هنگامی که با مساله‌ای سیاسی روبرو می‌شد و بایستی قضاوت می‌کرد، آن چنان دیر فهم می‌شد که گویی بسا لطیفه‌ای سرو کار دارد.

من قصد داشتم این دو هفته را با مارکتا در پراگ تنها بمانم و رابطه‌ام را محکم‌تر کنم، فکر می‌کردم باهم خواهیم بود، قدمی خواهیم زد، گفتگوئی خواهیم کرد، فرصتی برای چند بوسه خواهد بود و ایجاد رابطه‌ای طولانی‌تر. من فقط این دو هفته را داشتم - چون دو هفته بعد را باید به تحقیقات زمین‌شناسی می‌پرداختم و آخرین دوهفته تعطیلات را نیز با مادرم به موروا می‌رفتم - بدین جهت، جدا از مزاحمتی که در این دوره می‌دیدم، هنگامی که از مارکتا شنیدم که توصیه حزب را پذیرفته است احساس حسادتی دردآور کردم.

از محل دوره، که قلمه‌ای در بوم‌مردگری بود، نامه نمونه‌ای برایم فرستاد که حاکی از توافق سیمانه او با روینده‌های دوره بود. از همه چیز آن خوشش آمده‌بود، حتی ورزش‌صباحگاهی، سخنرانیها، بحث‌ها و آوازها، توضیح داده بود که در اینجا «فضای سالم» حکم می‌راند. علی‌الاصول، با آنچه مارکتا گفته بود موافق بودم اما یک چیز وجود داشت که نمی‌توانستم با آن موافق باشم: اینکه او تا این حد خوشحال و راضی باشد حال آنکه من از او دور باشم. بنابراین یک کارت پستال خریدم، و برای آنکه او را بیازارم، مثوش کنم و تکان دهم، روی آن نوشتم:

خوش بینی تریاک مردم است! فضای سالم متعفن است!

## لودویک

۳ مارکتان کارت‌پستال تحریک‌آمیز مرا با نامه‌ای کوتاه که حاوی چند کلمه بیش پا افتاده بود جواب داد، و به دیگر نامه‌هایی که در طول مدت تعطیلات برایش نوشتم پاسخی نداد. من جایی در سوماوا (Sumava) بودم و باتعدادی از دانشجویان وقت تلف می‌کردم، و سکوت مارکتا روحیه‌ام را خراب کرده بود، تقریبا هر روز برایش نامه می‌نوشتم، نامه‌هایی مملو از لابه‌ها و زاریهای ناشی‌از شیفتگی. عاجزانه از او تمنا می‌کردم که بگوید آیا در عرض این دوهفته آخر تعطیلات می‌توانیم یکدیگر را ببینیم یا نه؟ می‌خواستم از این سفر به‌خانه برگردم، از دیدار مادر بیچاره‌ام چشم‌پیوشم، به خاطر دیدار مارکتا و هر کاری بکنم، نه تنها به‌این خاطر که دوستش داشتم، بلکه به‌این جهت که او تنها زن اقب دید من بود، پسر بودن و بی دختر بودن حالتی تحمل‌ناپذیر بود. اما مارکتا به نامه‌های من پاسخی نداد.

منی‌توانستم بفهمم که چه روی داده است. در ماه اوت به پراگ برگشتم و ترتیبی دادم تا او را به خانه‌ام ببرم. به گردش معمولی در ساحل «ولتاوا» رفتم و ساحل را تا چمن های امپراطوری، آن

سبزه‌زار ملال آور با درختهای افرا و فضای خالی زیر پا داشتیم، و مارکتا گفت که بین ما هیچ چیزی تغییر نکرده است و همانیم که بودیم - اما با یک نواختی بی‌ترازل ناپذیر (یک نواختی بوسه، یک نواختی گفتگو، یک نواختی لیخند) که نشانی از افسردگی بود. وقتی که از او قرار ملاقات بروز بعد را خواستم گفت که به او تلفن کنم تا ترتیبش را بدهیم.

تلفن کردم - و صدای زنی غریبه پاسخ داد که مارکتا پراگ را ترک کرده است. آنقدر ناشاد بودم که مردی جوان و بیست ساله و بی‌زن تواند بود، مردی جوان و کمرو که عشق را، آنها هم به صورت جسمی، در لحظاتی زود گذر وانگشت شمار، باشتاب زدگی و ناشیگری لمس کرده، اما فکرش همواره بدان مشغول بوده است. روزها به طریق تحمل‌ناپذیر دراز و بی ثمر بود، نه مطالعه می‌توانستم کرد و نه کار، روزی سه‌بار به سینما می‌رفتم، از این سینما به آن سینما، فقط برای کشتن وقت، و برای خفه کردن مرغواهی‌جنسی که جانی در درون من لانه کرده بود. من - که با بی‌اعتنائی خود توجه مارکتا را جلب کرده بودم و شکرگزار خویش بودم که چون مردان عشرت‌زده زنان را با بی‌اعتنائی می‌نگرند، اکنون حتی این جرات را نداشتم که یا دختران خیابانی، دخترانی که پاهای زیبایشان آتش هوس بردم میریخت گفتگو کنم.

هنگامی که ماه سپتامبر فرا رسید، وترم دانشگاه، و چند روز زودتر از آن کار من در کمیته دانشجویان شروع شد خوشحال شدم و به اطاق‌خویش رفتم تا کارهای انباشته‌ام را انجام دهم. روز دوم بود که تلفن زنگ زد و مرا به دبیرخانه حزب فرا خواندند. از آن لحظه به بعد، تمام جزئیات ماجرا را به خاطرم دارم: آن روز آفتابی بود، و هنگامی که ساختمان کمیته دانشجویان را ترک کردم روحیه خرابی که در تعطیلات پیدا کرده بودم به تدریج می‌رفت تا بهبود یابد. جای خوشوقتی است که علاقه به کار اجتماعی سبب می‌شود که احساسات شخصی فرد تغییر مسیر دهد، خوشحال بودم که باردیگر بسوی کارهای اجتماعی خوانده شده‌ام و بانکجاکوای خوشحال کننده‌ای به دبیر خانه رفتم. زنگ‌ها فرسردم، رئیس کمیته در را به رویم گشود، مرد جوانی بود با صورتی تکیده، موهای زیبا و چشمان آبی و سرد. سلام استاندارد حزبی را به‌او دادم.

اما بجای پاسخ دادن گفت:

- آنطرف. آنها در انتظار تو هستند. در آخرین اطاق راهرو دبیرخانه سه تن از اعضای کمیته حزبی دانشگاه را یافتم که در انتظار من بودند. گفتند بشنیم. در هنگام نشستن، چیزی شوم را در فضا حس کردم. این سه «رفیق»، که با آنها نزدیک ترین رابطه را داشتم، روشی خشک و بی‌انصاف اتخاذ کرده بودند، به جای کلمه شما کلمه «تو» را به کار می‌بردند (همانطور که رسم «رفقا»ست) که ظاهرا باید دوستانه‌تر باشد، اما در اینجا لحنی رسمی و تهدید کننده داشت و اثری از مهربانی در آن نبود. روبروی آن سه دانشجویانم وقت تلف می‌کردم، و تقریبا هر روز برایش نامه می‌نوشتم، نامه‌هایی مملو از لابه‌ها و زاریهای ناشی‌از شیفتگی. عاجزانه از او تمنا می‌کردم که بگوید آیا در عرض این دوهفته آخر تعطیلات می‌توانیم یکدیگر را ببینیم یا نه؟ می‌خواستم از این سفر به‌خانه برگردم، از دیدار مادر بیچاره‌ام چشم‌پیوشم، به خاطر دیدار مارکتا و هر کاری بکنم، نه تنها به‌این خاطر که دوستش داشتم، بلکه به‌این جهت که او تنها زن اقب دید من بود، پسر بودن و بی دختر بودن حالتی تحمل‌ناپذیر بود. اما مارکتا به نامه‌های من پاسخی نداد.

منی‌توانستم بفهمم که چه روی داده است. در ماه اوت به پراگ برگشتم و ترتیبی دادم تا او را به خانه‌ام ببرم. به گردش معمولی در ساحل «ولتاوا» رفتم و ساحل را تا چمن های امپراطوری، آن

- چیزی درباره دوره نوشت؟  
گفتم:  
- چرا، نوشت  
- چه نوشت؟  
- که از آن لذت می‌برد.  
- و؟  
- و اینکه سخنرانیها خوبست و افراد هم خوبند.

- به تو نوشت که در آنجا محیط سالمی هست؟  
گفتم:  
- چرا، فکر می‌کنم چیزی در همین‌زمینه نوشت.  
ادامه دادند:  
- برایت ننوشت که به قدرت خوش‌بینی بی برده است؟  
- چرا، نوشت.  
پرسیدند:  
- تو درباره خوش‌بینی چه فکر می‌کنی؟  
- خوش‌بینی؟ مگر قرار است چه فکری بکنم؟

به اصرار گفتند:  
- تو خودت را خوش بین می‌دانی؟  
با بی‌اعتدای گفتم:  
- بله. من بی‌اندازه به شوخی علاقمندم، آدمی هستم که زندگی را شاد دوست دارم. کوشش داشتم که فضای گفتگورا قابل تحمل کنم.  
یکی از آنها گفت:  
- عاشق زندگی ممکن است نبهیلیست هم باشد.

وبعد ادامه داد:  
- حتی ممکن هم هست که به ارزش های آنها که رنج می‌برند بخندد. بخوبی می‌تواند بدبین هم باشد.  
با حالتی تدافعی گفتم:  
- منظورتان چیست؟  
حمله را شروع کردند:  
- چون به اعتقاد تو خوش‌بینی تریاک مردم است.

من هنوز حالت دفاعی داشتم:  
- منظورتان چیست؟ تریاک مردم؟  
دیگری ادامه داد:

- کوشش نکن که طفره بروی - این چیزست که تو نوشتی. تو فکر می‌کنی که خوش بینی ما تریاک است! این چیزست که به‌مارکتانوشی. دوست داشتم بدانم کارگزاران ما، گروه عظیم کارگرانی که برنامه های مارا به ثمر می‌رسانند، وقتی بفهمند که خوش بینی‌شان تریاک است، چه می‌گویند.

و سومی افزود:  
- برای یک فرد بدبین خوش‌بینی همیشه تریاک است. و تو بدبینی.  
پرسیدم:  
- ترا به خدا این برداشت را از کجا پیدا کردید؟

- تو این را نوشتی یا نوشتی؟  
- ممکن است من یک چنین چیزی را به شوخی نوشته باشم. بهر حال مربوط به دو ماه پیش است و درست یادم نیست.  
گفتند:

- به یادت می‌آوریم.  
و کارت پستالم را بلند خواندند:  
- خوش بینی تریاک مردم است! فضای سالم متعفن است!

لودویک «ناتمام»



# ۵ هدیه به پیشگاه ملت ایران

## پیکان

دارای موتور «های کمپرسن» قدرت ۹۴ اسب، با سر سبندر آلومینیومی، دو کار پرا تور، داشبورد مخصوص پادور شار موتور، صندلی‌های اختصاصی، ریسک اسپرت، لاستیک‌های رادیال ۵ اینچ و ترک مخصوص برای جوانان.

کاملتر، زیباتر، راحت تر با تودوزی جدید پرس شده، کزلیتات کامل، لاستیک دور سفید، رادیو با آنتن و رنگ‌های جدید، یک اتومبیل ایده‌آل برای طبقات مختلف مردم مخصوص خانواده‌ها.

با برخورداری از تمام امتیازات فنی پیکان و رنگ‌های مخصوص برای شهرستانهای مختلف، یک تاکسی ایده‌آل برای عموم رانندگان کشور.

برای مردان کار، برای کسانی که با بودجه کمتر یک اتومبیل قوی و کاری می‌خواهند.

در رنگ‌های جدید، متالیک، با تودوزی اختصاصی، مجهز به موتور قوی تر به قدرت ۷۳ اسب و تریکس اتوماتیک، سبیل زیبایی، سهولت و قدرت.

کارخانجات صنعتی ایران ناسیونال، هم‌آهنگ با شرایط عصر انقلاب که الهام بخش پیشرفت‌های سریع ملت ایران در شاهره کامل و سازندگی است گام بلند دیگری در راه تحقق آرمانهای مقدس ملی برمی‌دارد و پنج هدیه به پیشگاه ملت ایران تقدیم میکند:

پیکان جوانان، پیکان دولوکس، پیکان کار، پیکان تاکسی و پیکان اتوماتیک. این پنج هدیه، سند زنده تکامل درخشان صنعت ملی و ثمره مطالعات دقیقی است که توسط متخصصین و با استفاده از جدیدترین پیشرفتهای تکنیکی در زمینه تکامل صنعت اتومبیل سازی ایران بعمل آمده است تا هر ایرانی جوان، متناسب با هر نوع سلیقه و بودجه‌ای که دارد، اتومبیل دلخواه خود را از میان ۵ اتومبیل ملی انتخاب کند و از اتومبیل‌های مشابه خارجی بی‌نیاز باشد.

کارخانجات صنعتی ایران ناسیونال، یکبار دیگر از فرد فرد ملت ایران که با حمایت بیدریغ و استقبال بی‌ظنیر خود، امکان تکامل و ترقی افتخار آمیز پیکان را فراهم ساختند، سپاسگزاری میکند و هنگام با ملت ایران با استقبال پیر و زیبای درخشان‌تر می‌تابند.

ستاره مک ایلوین بقیه از صفحه ۱۵

همسایه‌هایش در میان است، و اگر من پام را بیرون بگذارم می‌بینش. بعدها چند دفعه دیگه به‌باشگاه بیکسبای رفتم و با رفقای صبحت کردم. ریچاردسون مرا از رازی با خبر کرد. تصمیم گرفته بود با کلکی به‌باشگاه مک ایلوین راه پیدا کند و با او قدری صحبت کند تا باورش بشود که «گورو» انگلیسی میدانند. بعد که وادارش کرد که این صحبت را جدی بگیرد. آنوقت برگردم به‌باشگاه بیکسبای و مک ایلوین را حسابی دست بیاندازد. البته ماجرا به آن ترتیبی که ریچاردسون فکر می‌کرد برقرار نشد.

ریچاردسون به‌داخل دستگاه مک ایلوین رفت و گفت: مک ایلوین، صدای منو میشنی؟ مک ایلوین دچار حیرت شد. تصویری که از «گورو» در ذهنش داشت مبهم بود. صدایی که انگلیسی حرف می‌زد خیلی روشن بود، انگار از همین نزدیکیها می‌آمد.

با تردید گفت: بله. — خب، به‌من که «گورو» هستم گوش بده. حالا دیگه به‌اندازه‌ی کافی از وضع شما اطلاع پیدا کردیم و برامون به. ما، در عرض بیست و چار ساعت یک جنگ منهدم‌کننده رو علیه زمین شروع می‌کنیم.

مک ایلوین فریاد زد: چرا؟ تصویری که در ذهنش بود روشن شد. بعد این جمله در مغزش گفته شد: خط قاطعی شده. چند دقیقه از دستگاهت خارج شو تا خرابکارو از بین ببرم. مک ایلوین پیش از اینکه از دستگاهت خارج شود فکر می‌کرد دستگاه بزرگتری امواجش را روی خط دستگاه او انداخته.

هریگان ادامه داد: ماجرای مک ایلوین به‌اینجا کشید که بعد از چند لحظه برقی در بیرون پنجره‌ی خانه‌اش پیدا شد. و شعله‌ی از پنجره داخل شد و به‌طرف دستگاه رفت. وقتی حواسش سرجا آمد برگشت تا ببیند چه اتفاقی افتاده. چیزی جز مقداری غبار دیده نمی‌شد. خودش می‌گفت: «انگار خاک‌های داخل یک جاروی برقی را به‌هوا ریخته بودند.» راه بین پنجره و دستگاه را معاینه کرد، رد یک غبار در آنجا دیده می‌شد. طوری که انگار چیزی از پنجره وارد ماشین شده و برگشته بود.

ممکن است تصور شود که اینها همه کار ریچاردسون بوده و این رد غبار هم مربوط به‌سیم میکروفونی بوده که ریچاردسون به‌دستگاه کشیده؛ اما این حقیقت است و خیالیافی نیست. از آن لحظه به‌بعد ریچاردسون ناپدید شد.

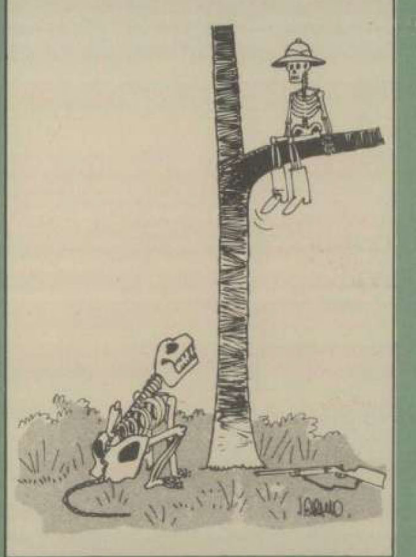
پرسیدم: لایذ تحقیق کافی شده بود؟ هریگان گفت: بله، تحقیقات مفصلی کردیم. پلیس را هم دخالت دادیم. آن روز در شیکاگو اشتاشی هم بود؛ ولی ریچاردسون آدمی نبود که در تظاهرات شرکت کند. نزدیکاش در این مورد هیچ اطلاعی نداشتند و تنها از دو تن رفقای او در باشگاه بیکسبای می‌شد تحقیق کرد؛ ولی آنها هم بی‌اطلاع بودند و مک ایلوین نیز بی‌اطلاع‌تر از بقیه بود؛ اما دوستانش روزگار پیر مرد را سپاه کردند. با بیل به‌جان خانه‌اش افتادند. باخچه‌اش را زیر و رو کردند، زیرزمینش را به‌هم ریختند. انگار فکر می‌کردند که او مرتکب جانی شده است؛ اما چیزی دستگیرشان نشد، و چون هیچ نشانه‌ی وجود نداشت که ثابت کنند او از حقه‌ی ریچاردسون با خبر بوده، هیچ مدرکی هم نمی‌توانستند برضدش پیدا کنند.

هیچ‌کس هم ریچاردسون را آنجا ندیده بود. جز حرفهایی که مک ایلوین شنیده بود و بازگو کرده بود. هیچ چیزی دیگری وجود نداشت. در این ماجرا هیچ دخالتی نداشت، اما عملاً در متن آن قرار گرفته بود. بعد از اینکه پلیس‌کارش را با او تمام

کرد، در گزارشش نوشت که او دیوانه است؛ اما معنای گم‌شدن ریچاردسون هنوز حل نشده است. گفتم: خیلی از مردم هستند که ترک زندگی می‌کنند و دیگر هم زنده نمی‌شوند. — بله، گاهی این اتفاق می‌افتد. اما ریچاردسون ترک زندگی نکرد؛ چون، اگر اینطور بود حداقل لباسهایش بجا می‌ماند؛ اما از او هیچ چیزی بجا نماند.

— مک ایلوین چه شد؟ هریگان لبخندی زد و گفت: ادامه داد. تصدیق می‌کنی که چاره‌ی دیگری نداشت. آخر، قسمت اعظم عمرش را صرف برقراری ارتباط با ستارگان کرده بود. هیچ در نظر نداشت که این تماس را قطع کند. برایش هم مهم نبود که به‌سر ریچاردسون چه آمده. یک لحظه قبول کرد که ریچاردسون را عملاً «گورو» از بین برده. این موضوع را هم توضیح داد؛ اما در موقع طرح این مساله دیگر غبار از بین رفته بود و همه به‌حرفهای او می‌خندیدند. بنابراین دوباره به‌طرف دستگاهش، به‌طرف گورو و به‌طرف جمع کوچک دوستانش در بیکسبای رفت.

وقتی مک ایلوین وارد شد، لئوپولد پرسید: آخرین خبری که از ستارمات رسیده چه؟ مک ایلوین با لذتی تردیدآمیز گفت: میخوان



عمر دوباره بهم بدن. الکساندر با کج خلقی گفت: عمر دوباره دیگه چه؟ — می‌کنم که می‌تونم دوباره جوونم کنن، مثل خودشون. اونا هیچوقت نمی‌میرن. مدت زیادی زندگی می‌کنن، بعد دوباره جوون میشن و از نو شروع می‌کنن. اینم یکی از خصوصیاتشونه.

الکساندر پرسید: گسون کتم دارن برنامه درست می‌کنن که بیان پائین، تورو وردارن بیرون بالا و کارهارو بدن دست. مگه نه؟ مک ایلوین جواب داد: نه، «گورو» می‌گه به‌هیچین چیزی احتیاج نیس — تو دستگاه خودم ترتیب کارو میدن. مثل دستگاههای تجزیه‌ی شیمیایی عمل می‌کنن. آمو برمی‌گردونن به‌سی‌سالگی یا بیست سالگی یا هر سن دیگه‌ی که دلش بخواد.

لئوپولد گفت: — خب، پس کاشکی منو برمی‌گردونن به‌بیست و پنج سالگی. الکساندر گفت: مک، بین چی می‌گم. برو امتحان کن، بعد بیا نتیجه‌رو به‌ما بگو. آگه درست بود، ما هم میاییم.

— بهتره اول فکراتو بکنی، بعد باهش تماس بگیري.

— من همین امروز بعد از ظهر باهش صحبت کردم و قرارشو گذاشتم. لئوپولد با خنده‌ی تمسخرآمیزی گفت: مک، این جریانو جدی بگیر. میدونی، فعلاً یکی‌مون کم شده. دیگه حوصله ندارم تو هم کم بشی.

مک ایلوین که ناراحت شده بود، برای اینکه رفقاییش را مطمئن کند گفت: کار تموم شده، هیچ بلایی هم سرم نیومده. قرار شده جوون بشم، همین و بس. امشب تو دستاه روی من کار می‌کنن و جوون میشم. الکساندر با یوزخندی گفت: لایذ اینم از اون آزمایش‌هایی که روی میمون انجام میدن. لئوپولد گفت: من می‌گم، او ششهای ستاره‌ی تو، در آزمایشهای علمیشون به‌اشکال برخوردن، حالا میخوان رو تو امتحان کنن.

مک ایلوین با خاطری رنجیده گفت: اونا شیش نیستن. آدمن، ممکنه شبیه من و تو نباشن؛ اما واسه خودشون آدمن. آن شب با قلبی پر از انتظار به‌خانه رفت. کاری که به‌آن اعتقاد داشت به‌انجام رساند تا دوباره جوان شود. «گورو» از اینکه شنیده بود مردم کرمی زمین بدون اینکه لزومی داشته باشد می‌میرن ناراحت شده بود و می‌خواست مک ایلوین را جوان کند. مک ایلوین وارد دستگاهش شد و دگمه را فشار داد تا با ستاره‌اش رابطه برقرار کند. مدت درازی منتظر ماند، و درست در لحظه‌ی که فکر می‌کرد ارتباط قطع شده، «گورو» پیدا شد.

به‌آرامی پرسید: مک ایلوین، حاضری؟ مک ایلوین که از اشتیاق می‌سوخت جواب داد: بله. حاضریم. — «گورو» گفت:

— هیچ ترس. چند ساعت طول می‌کشد. مک ایلوین گفت: هیچ نمی‌ترسم. واقعا هم نمی‌ترسید، لبریز از انبساط بود، و انتظار امری را می‌کشید که حادثه‌ی بزرگی در زندگی بی‌روح و کسل‌کننده‌ی پیرمردان بود.

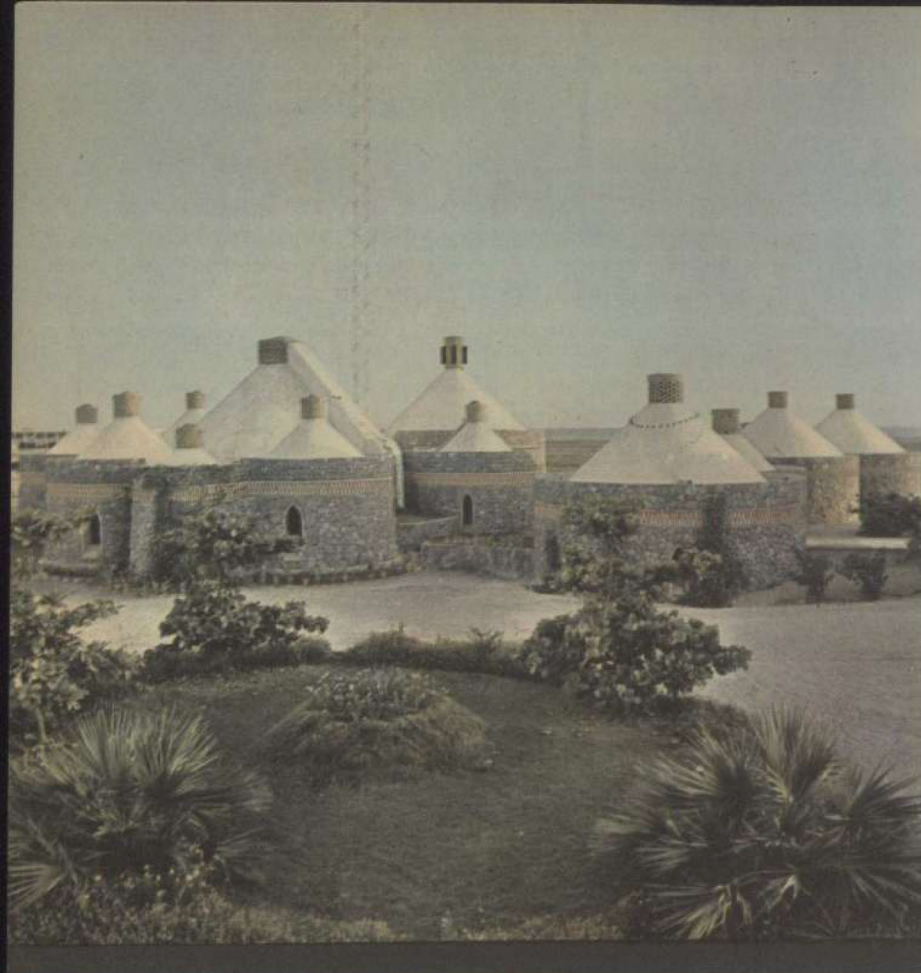
هریگان گفت: ناپدید شدن مک ایلوین، پس از گم شدن ریچاردسون، داستانی جالب به‌دنبال داشت. تنها ناراحتی ما این بود که مجله‌ی «گلوب» نتوانست خبر را سر ضرب به‌دست بیاورد. اطلاعاتمان درباره‌ی ریچاردسون تقریباً صفر بود، به‌فکر الکساندر یا لئوپولد نرسید که درباره‌ی غیبت مک ایلوین نیز به‌ما تلقین کنند. بالاخره لئوپولد که خیال می‌کرد مک ایلوین بیمار شده، به‌خانه‌ی او رفت.

جوانی در را باز کرد. لئوپولد پرسید: مک ایلوین کجاس؟ جوان جواب داد: مک ایلوین خودم. لئوپولد توضیح داد: منظورم تادئوس مک ایلوینه.

تنها جوابی که گرفت این بود: این اسم منه. لئوپولد گفت: منظورم تادئوس مک ایلوینه که تو باشگاه بیکسبای یا ما ورق‌بازی می‌کنه. سری تکان داد و گفت: متأسفم، مثل اینکه دنبال کس دیگه‌ای می‌گردین. بعد لئوپولد پرسید: تو اینجا چکار می‌کنی؟ جوان گفت:

— چطور مگه؟ اینجا از دایم بهم ارث رسیده. و وقتی لئوپولد با من گفتگو کرد و وادارم کرد که با او به‌وکیل مک ایلوین مراجعه کنم، متوجه شدیم که مک ایلوین وصیتنامه‌ی نوشته و همه‌ی اموالش را به‌خواهرزاده‌ی هم‌نامش واگذار کرده. متن وصیتنامه حیرت‌انگیز تام داشت. در آن وصیت کرده بود که در انتظار وقوع حادثه‌ی بی‌ست. قرائن هم نشان می‌داد که

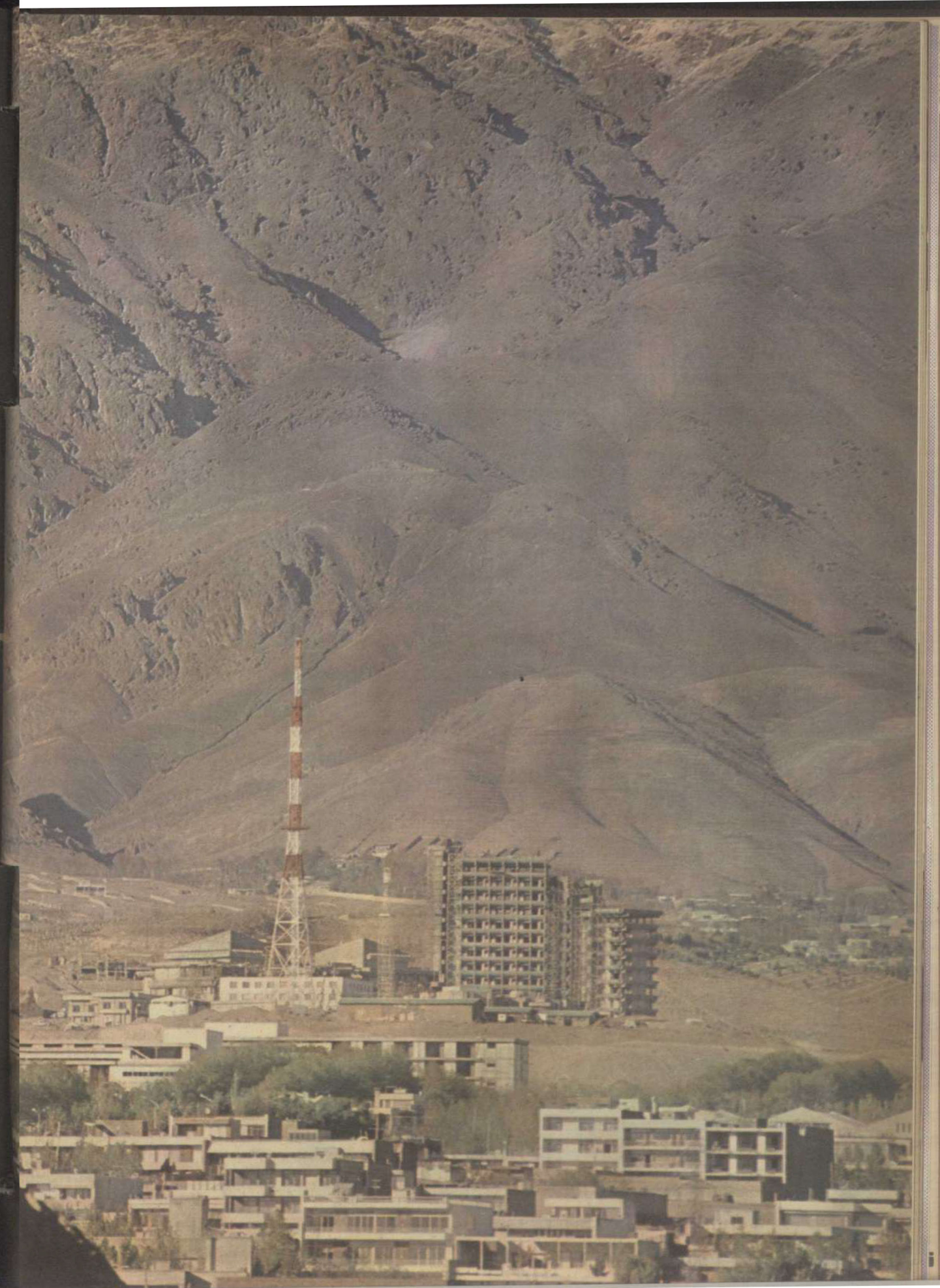
بنای تلویزیون خلیج فارس - مرکز بندر عباس



تلویزیون خوزستان - مرکز آبادان



مرکز تلویزیون تهران



اسلایدهای رنگی از کامران عدل

مرد ؛ اما جای شك هم وجود داشت . مع الوصف ، خواهرزاده‌اش در تصرف اموال او مجاز بود .

گفتم : لابد به‌سرآغ خواهرزاده رفتید . هر يكان جواب داد : واضح است . چون این شخص ، تنها بازمانده‌ی او بود . هم مطبوعات و هم پلیس معمولاً در چنین مواقعی به‌همین ترتیب عمل می‌کنند . هیچ چیز مطمونی در حرفهای او وجود نداشت . جز یکی دو مورد کوچک ، بقیه‌ی حرفهای صریح بود . هیچ آدرس دقیقی از دایی خود نمی‌داد .

فقط یکبار اسمی از « دیترویت » برد . یکی از رفقای روزنامه‌نویسم را صدا زدم تا تحقیقی درباره‌ی صاحبان نام مك ایلوین انجام دهد . نتیجه‌ی تحقیق روشن کرد که فقط يك مك ایلوین وجود داشته ، و آنهم دایسی مك ایلوین فعلی بوده ، بنابراین ماجرا بسیار جالبشده . پس شایهت اسمی باعث این اشتباه شده بود .

تقریباً ؛ اما جالب‌تر این بود که مك ایلوین پیر ، در دوره‌ی جوانی شباهت تمامی به مك ایلوین جوان فعلی داشته . امیدوارم جرت و پرتهای پیرمرد درباره‌ی جوان شدن او ذهنت را مشوب نکرده باشد . چون اولین کاری که خواهرزاده کرد این بود که خودش را از شر آن دستگاه کذابی دایی رهاوسی بخشید . هیچ به‌عقل جور در می‌آید که دایی او چنین کاری می‌کرد ؟

من سری به‌علامت‌نهی تکان‌ندادم ؛ اما نمی‌توانستم از این تصور بگذردم که در ماجرای مك ایلوین حتی رازی بوده . مگر ممکن نبود که آن موجودات فضایی فکر او را هم به‌عقب برده باشند ؟ در این صورت او دیگر نه به‌فکر ماشین بود و نه مصرف آن . این مناله حتی برای ساکنان ستاره‌ی مذکور نیز غیرمنتظره می‌بود ؛ زیرا از این پس با تمام علاقایی که به‌ارتباط با زمین داشتند ، رابطه‌شان قطع می‌شد .

— او اصلاً دستگاه مك ایلوین را اوراق کرد و دور انداخت . چون هیچ اطلاعی از مصرف آن نداشت و طرز کارش را هم نمی‌دانست .

— تسکوپ چطور ؟

— آنرا نگهداشت ؛ چون می‌گفت به‌نیجوم علاقه دارد و اگر فرصتی داشته باشد این حرفه را دنبال می‌کند .

— عجب ، پس علاقه‌های خانوادگی‌را حفظ کرده .

— بله ، خیلی هم زیاد . مك ایلوین پیر ، آدمی محبوب و خوددار بود . اینهم همان اخلاق را دارد . معلوم است که در این مورد هم خلف خانواده‌ی اوست ؛ اما افتکارش شبیه طرز فکر آدمهای ابتدای قرن بیستم است . چندین‌بار ملاقاتش کردم . پلیس مدتی تحت نظر قرارش داد ؛ اما زیاد طول نکشید ، چون وضعتش آنقدر روشن بود که چیز مرموزی در رفتار او نمیشد یافت .

### استالین و باستان شناسان

در دوره زمامداری استالین بر روسیه ، جمعی از باستان شناسان ، استخوانی از يك کالبد قدیمی کشف کردند و گفتند که این استخوان جمجمه چنگیز خان مغول است خبر به استالین رسید و برای اینکه این قضیه را روشن کند ، هیاتی دیگر از باستان شناسان را برای مطالعه روی این موضوع تعیین کرد

آنها هم پس از مطالعه گفتند : بله این استخوان چنگیز است .

استالین برای اطمینان پرسید :

شما از کجا و از روی چه مدرکی می‌گوئید این که این استخوانها از چنگیز است ؟

باستان شناسانی گفتند :

— قربان از خودش اقرار گرفتیم !

جستجو برای یافتن پیر مرد هم زیاد طول نکشید ، با آنکه بعد از آن شبی که در یکسای بود دیگر کسی او را ندید ، همه به‌علت آنکه دیوانه‌اش می‌دانستند ، فکر می‌کردند به‌سرش زده و شاید هم محل اصلی زندگی‌اش را پیدا کند .

— دلم برایش می‌سوزد .  
— برای چه کسی ؟  
— خواهرزاده ، سرگردان به‌نظر می‌آید ، گویا می‌خواهد چیزی را به‌یاد بیاورد ولی نمی‌تواند . چند بار که با او حرف می‌زدم متوجه شدم که چیزی می‌خواهد بگوید ولی نمی‌تواند ، مثل اینکه نمی‌تواند آنچه را که فکر می‌کند ، به‌زبان بیاورد . گاهی چیزی را می‌خواست مشخص کند ؛ اما نمی‌توانست .

— حالا چه به‌سرش آمده ؟  
— همین دور و بر است . فکر می‌کنم جایی کار گیر آورده . دیرروز عصر دیدمش . تازه از سرکارش برگشته بود ، جلو باشگاه یکسای ایستاده نبود ، مورتش را به‌شیشه چسبانده بود و داخل باشگاه نگاه می‌کرد . من جلو رفتم و زیر نظر گرفتمش . لئوپولد و الکساندر ، دو پیرمرد تنها ، توی باشگاه نشسته بودند و بیرون را نگاه می‌کردند و يك جوان تنها ، داخل باشگاه را در چهره‌ی مك ایلوین چیزی وجود داشت . همان چیزی که قبلاً هم بارها دیده‌بودم ، باز هم به‌خودش فشار می‌آورد که چیزی بنهد ، چیزی به‌خاطر بیاورد ، چیزی بگوید و کاری بکند ، اما هیچك از این خواسته‌هایش را نمی‌توانست دقیقاً روشن کند ، گویا دلش می‌خواست به‌گذشته برگردد .

با لبخندی نیشدار گفتم :  
— شاید هم به‌آینده .  
— بیچاره ! اگر به‌گذشته برمی‌گشت ، شاید خوشحال‌تر بود .

پرسیدم :  
— مگر همه‌ی ما همین آرزو را نداریم ؟... اما حیف که به‌گذشته بر نمی‌گردد . شاید مك ایلوین هم دیگه به‌خوشبختی گذشته دست نیابد .

— باید موقعی که داشت به‌لئوپولد و الکساندر نگاه می‌کرد ، می‌دیدش که چقدر از وضع فعلی ناراحت است . شاید آنکاس نور در صورت او باعث شد که من این برداشت را از دیدن چهره‌اش داشته باشم . شاید هم این برداشت حاصل تخیلات من بود ؛ اما وضع او مرا به‌خاطر ام بر می‌گرداند . مك ایلوین پیر کوشش داشت کسی را بیابد که حرف او را باور کند و اکنون خواهرزاده‌ی جوانش به‌دنبال کسی می‌گردد که او را بیخورد .

سبیلوی و ارتان در رم

سبیلوی و ارتان خواننده زیبای فرانسوی بدموت یکی از کاباره‌های معروف ایتالیایی بهم رفت تا صحنه اجرای برنامه چند آهنگ جدید بزبان ایتالیایی در آن کشور ضبط کند و ارتان سالهاست آهنگهای ایتالیایی اجراء میکند و موفقیتش را مدیون کشور ایتالیا میدانند زیرا همیشه صفحاتش جزو پر فروشترین صفحات روز بوده است که از آن جمله « و دقیقه از خوشبختی » را میتوان نام برد که رکورد فروش را در سالهای اخیر در کشور ایتالیا شکسته است .

مرده شور ، يك زن فاحشه با يك جوان ژنده پوش باشد یا همان کتابها . البته من اینها را هم می‌گیرم . من هر روز این مسائل را می‌بینم . از این بدتر هایش را هم می‌بینم . کثیف‌تر از اینها راهم می‌بینم . اما من نمی‌توانم خودم را مجبور کنم . من نمیتوانم قلم را کنار بگذارم و بگویم نه ! یا اینکه بگویم چون من از طبقه‌ای زحمتکش هستم پس فرمان من باید يك فالپاق دزد یا یک‌ماشین بافکن باشد .

ممکن است بعضی ها کار های من را انتزاعی بدانند ولی خودم این عقیده را ندارم . چون نوشته های من حاصل خمیر ماهه‌ای است که جامعه بمن داده و من آن را شکل داده‌ام . باز من به‌نتیجه قبلی می‌رسم که نوشته های تو نشانه جدایی تو از نیرو های سازنده تاریخ است .

نعلبندیان - خوب ، این برداشت‌نست . من چنین برداشتی ندارم . یعنی من به نیرو های سازنده‌ای که مورد نظر تست اعتقاد ندارم . تو مرا مهم می‌کنی که درمقابل واقعیت عینی می ایستم . در حالیکه اینطوری نیست . من از طریق ذهنیت شدید عینیت را می‌بینم . یعنی اینکه عینیت چیزی را که در خودش دارد بمن میدهد و من در ذهنیت آن را می‌پردازم ، حلای می‌کنم و آن شکلی را که میتوانم به آن میدهم و وقتی آن را ارائه می‌کنم خودش يك مثبت تازه است که من از خودم بردانده‌ام .

از سال ۱۳۴۰ به بعد حرکت تحولی جدیدی در ادبیات ما به چشم می‌خورد که این حرکت نشانه هائی از نخستین رگه های رنالیسم انتقادی نوپا را در خودش دارد که نشان دهنده نوعی برداشت تکنیکی از داستان بردازی غربی است . در این باره چه می‌گوئید ؟

من به این رنالیسمی که می‌گوئید اعتقاد ندارم . قبلاً هم اشاره کردم . من نمی‌توانم ذهنیت را مهار کنم و کنار بگذارم . من هیچ وقت برای خوش آمد طبقه ای که اتفاقاً کم نیستند و زیاد هستند و اتفاقاً فلاپی هم هستند ، اصالت و ذهنیت را به بند نمی‌کنم . من به این روش اعتقاد ندارم . و معتقدم اینها هم که در این روال می‌نویسند کارشان نمره شکستی است که درباره‌ای از جریانات اجتماعی خودده‌اند . من بهرام صادقی را قبول دارم .

بچه دلیل ؟  
سبزی اینک خوشم می‌آید . من هیچ دوست ندارم برای اثبات علاقه‌ام به‌کنیوسنده دلیلی بیاورم که بسته بدم چند تا « ایسم » و « ایست » باشد .

منشکر

بچه دلیل ؟  
سبزی اینک خوشم می‌آید . من هیچ دوست ندارم برای اثبات علاقه‌ام به‌کنیوسنده دلیلی بیاورم که بسته بدم چند تا « ایسم » و « ایست » باشد .

منشکر

### -۲-

دنبال بررسی کوتاهی که از کتاب های منتشر شده سال ۱۳۴۹ در شماره پیش دیدید اینک تصویری کوچک از آنهائی که ندیدید ؛ تا چه در قبول داور افتد :

#### صبح نارنجستان

مهدی محبی کرمانی  
ناشر ( ندارد )

چاپ اول اسفند ۴۹

« ... از این جا ، من سلام را به‌سبب روشنایی‌ها بروز آفتاب گرم . بشهر مهربانم ، خانام ، تقدیم میدارم  
من امشب گریه خواهم کرد و فردا مادر من گریه خواهد کرد . »

#### انسان شیشه‌ای

هوشنگ صهبا  
چاپ اول پائیز ۴۹

اگر روزی موسیقی‌دانان موزیک سنتی ایران باور کنند که خیلی خوب شعرهای فارسی را نواخته‌اند ، موسیقی نویسان معاصر هم برای شعرهای هوشنگ صهبا خواهند نواخت .

« ... با خون سرخ گل سرخ و با کیودی انگشتانم بر آینه که رو‌نخاته مریانی بود نوشتم که دوست دارم ... »

#### رایا

محمد رضا فهاهی  
ناشر ( ندارد )

چاپ اول اسفندماه ۴۹

« رایا » به‌نظر می‌رسد که تحت تاثیر مستقیم « وسلت در منحنی‌موم » است ، منهای بدنی که آن يك داشت و این يك ندارد . بعدی فوق‌الطبیعه و عرفانی و وقتی که این بعد از آن گرفته شود چیزی نمی‌ماند جز همه‌ی گنگی پشت ابر عظیم صداها ...  
« وقتی که زخم شانگی لیلی بر کتف ماه بود مثل پرنده‌های قدیمی بودی و زمانی هم متاثر از « دریایها » ... من در کنار نام تو بودم که ناگهان آواز عشق تو بر می‌خاست . وقتی به شهر ؛ عشق نمی‌آمد

#### تنهایی زمین

منصور اوجی  
انتشارات امیرکبیر

چاپ اول مهر ۱۳۴۹

« بنگر تو چهره را ! در چشم سنگچهره بود این سهره بود می‌خواند ، در جنگل بلوط

# جایزه کتاب شعر سال

نورالدین شفیعی

### از صدای سخن عشق ...

اسماعیل خوبی  
انتشارات رز

چاپ اول آبان ۱۳۴۹

سومین دفتر شعر اسماعیل خوبی ظرف سال ۴۹ . آنچه لازم بود درباره‌ی شعر اسماعیل خوبی گفته شود ، در شماره‌ی قبل گفته شد . تنها می‌ماند نقل قولی از « یدالله رویایی » « عبور از شعر حجم » ( بررسی کتاب ، اسفندماه ۱۳۴۹ )

« خوبی که می‌داند در ماوراء چه خبر است باید از این جویبار کم‌آب ناامید قطع امید کند تا در شعر ماورایی به‌جادو و جبروت برسد و اسرار حجم را کشف کند ، و گرنه با تائیری که از يك شعر مرتجع دارد ، همشهریانه در حوالی طوس می‌ماند ... »

### شکفتن درمه

احمد شاملو  
انتشارات زمان

چاپ اول ۱۳۴۹

این آخرین کتابی است که شاملو منتشر کرده است . نشانی از رجعت به‌گذشته و ناخنکی به‌آرشو قصیده‌های جوانی . تنها قصیده‌ای که در کنار شعرهای آزاد به‌چشم می‌خورد ، با قافیه نادر آن خود نشانی از تسلط شاعر به‌گوشه‌های تکنیکی شعر کهن فارسی است . سایر شعرهای این دفتر را شعرهای منشور شاملو می‌سازد که در این قلمرو آغاز کننده و چهره‌ی شعر فارسی است . سؤال من این است که آیا امکانات تکنیکی که می‌توان در قلمرو شعر آزاد جست‌وجو کرد تنها به‌جست‌وجوهای شاملو ختم می‌شود ؟ و این که در قافیه کردن کتاب « آری » یا « باری » جست و جوی حسی شده است ؟

« ... عقوبت دشوار را چندان تاب آوردم آری  
که کلام مقدس‌مان باری ... »

### مصیبتی زیر آفتاب

رضا براهنی  
انتشارات امیرکبیر

چاپ اول ۱۳۴۹

رضا براهنی که در زمینه‌ی نقد شعر امروز فارسی فراوان نوشته است ، خود اثر شاعریش را با نام « مصیبتی زیر آفتاب » ارائه کرده است .

« مصیبتی زیر آفتاب » در مقابله با « گل بر گستره ماه » تکنیک قوام‌یافته‌تری ارائه نمی‌کند . با اینکه مؤخر بر آن است .

### سرخ‌ی گیلاسهای کال

فرهاد شبانی  
ناشر انتشارات جوانه

چاپ اول فروردین ۴۹

« شبانی » شاعر شعرهایی ساده است . شعرهایی ساده که زود می‌روند ... و ورزش رمانتیک خود را با خود می‌برند . « ما ترا ای عشق  
ما ترا ای لیلی غمناک  
باتمام قلبهایمان دوست می‌داریم . »

### گل برگستره ماه

رضا براهنی  
ناشر ( ندارد )

چاپ اول فروردین ۴۹

براهنی در « گل برگستره ماه » تصویری نو از فرم و ساختمان پیدا می‌کند با برداشتی از کلمه به‌عنوان عامل فرم و اینکه اگر از بعضی از « مدح‌ها » در می‌گذشت از این قبیل :

« مدح ۳  
شفافیت یاخته‌های سیب بر پیشانی آهوان ماده حتی موجی نو  
از برهنه شدن در آفتابستی مادینه سبزه‌زاراستی

نه !  
که روی عمودی از آفتابستی ... »

### آبی

فروغ میلانی  
پخش از نیل

چاپ اول اسفند ۴۹

ساله ، وجود نداشتن مسایل حقیقی برای زن ایرانی است ، که این مسایل بتواند پشتوانه شعرهای زنانه باشد . به‌همین جهت ، فروغ میلانی شاعره بی‌منطق شعرهای بی‌مایل است .

صبح  
گوئی زنی زیبا  
شاه‌های خود را در افق برهنه کرده .

### نفس زیر لختگی

احمد رضا چه‌کنی  
ناشر ( ندارد )

چاپ اول شهریور ۱۳۴۹

حجم ساده شعر « چه‌کنی » - اگر به‌دلایل وجودی و دانش حجم برسد - می‌تواند کناره‌ی سازد از بافت مجموعه‌ی شعر حجم ایران . و نیز کناره‌ی برای موزیک شعر « رویایی » . « ... چیزی مثل وهم يك سایه در ذهن آشفته‌ام می‌گذرد ... »





بمناسبت  
بیست و چهارمین سالگرد تأسیس  
سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی

# جوایز بلیطهای اعانه‌های

یکجایز برای یک  
قهرمان شانس

## ۵ دستگاه پیکان ۵۰



پیکان اتوماتیک



پیکان تاکسی



پیکان کار



پیکان جوانان



پیکان دولوکسی

جایزه ممتاز: ♦♦♦ ۳ هزار تومان



هرندی

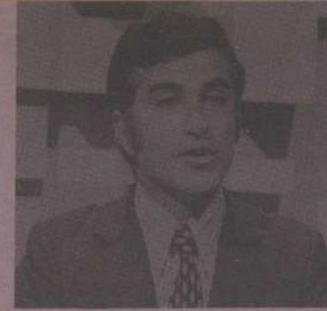
هرندی به گفته خودش از کلاس پنجم دبستان کارهای هنری را به عنوان آماطور آغاز کرد و حالا علاوه بر این که در قسمت اخبار تلویزیون کار می‌کند در نمایشنامه‌های تلویزیونی هم شرکت می‌کند.

از خاطرات چالش داستان یکی از روزهای فیلمبرداری است. تعریف می‌کند که: «روزی با گروهی رفته بودیم در یکی از میهمانخانه‌های مشهد فیلم بگیریم. من رفتم از مسئول میهمانخانه خواهش کردم که از مردم بخواهد مدتی محل فیلمبرداری را خلوت کنند بعد رفتیم و روی یکی از پله‌های آن عمارت نشستیم. صورتی را تازه گرم کرده بودم و اگر حرف می‌زدیم تمام گرم فانی‌ها می‌آمد. صاحب میهمانخانه از اجرای مراسم فیلمبرداری در آنجا خیلی خوشحال بود و دو نفر را مامور کرده بود که همه را بیرون کنند. منم منتظر شروع کار، روی پله‌ها نشسته بودم. ناگهان دوربینی قوی مرا از پشت سر گرفتند و ناآدم بچشم‌ها از ساختمان انداختند بیرون. و صاحب دستها گفت:

«آقا جان مگر نشینیدی؟ نمی‌فهمی داد می‌زنیم همه بروند بیرون. می‌خواهند فیلم درست کنند؟ نکنند توهم با این فیافه هوس کرده‌ای ستاره سینما بشوی؟ مدتی طول کشید و من بیچاره شدم تا یکی از همکارانم سر رسید و شهادت داد که من واقعا با این فیافه‌ها یکی از بازیگران فیلم هستم.

شما به چه کسانی رای می‌دهید؟ آقا و خانم تلویزیون در سال ۱۳۴۹ چه کسانی بودند؟ خوانندگان ما در هفته‌های گذشته تعدادی از گویندگان، بازیگران و اجرا کنندگان را برگزیده‌اند. بدیهی است لقب آقا و خانم تلویزیون می‌تواند به‌حق شایسته کسانی نیز باشد که ما و شما چهره آنها را روی پرده تلویزیون نمی‌بینیم و به راه‌های مختلف در گردش کارهای سازمان و تهیه برنامه‌ها نقش‌هایی حساس و ارزشمند دارند، اما ناگزیر وقتی از تماشاگران تلویزیون رای خواسته می‌شود کسانی برگزیده می‌شوند که به‌رحال بر صفحه تلویزیون اجرا کننده نقش هستند.

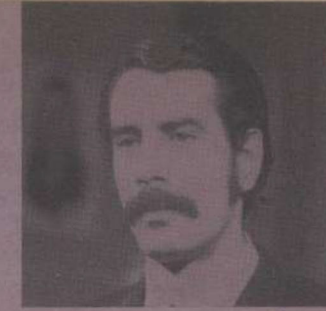
درباره جایزه این نظر خواهی، برای خوانندگان تماشا قبلا توضیح داده‌ایم. در پایان تیر ماه براساس آراء خوانندگان مجله، آقا و خانم تلویزیون انتخاب می‌شوند. از کلیه کسانی که به این دو تن رای داده‌اند دعوت خواهد شد که در ضیافت با شخصیت‌های محبوب خود آشنا شوند و در همان ضیافت دو تن به عنوان برندگان نهایی برگزیده می‌شوند که میهمان پنجمین جشن هنر شیراز خواهند بود. در این صفحه به معرفی چند کاندیدای دیگر می‌پردازیم.



حسین فرجی

چهره آشنایش را هنگام خواندن اخبار به‌مدام ظاهرها می‌بینیم. فرجی دو سال و سه ماه است که در تلویزیون کار می‌کند. از این مدت یک سال و هفت ماهش را در بندر عباس بوده است.

متولد سال ۱۳۱۶ و دیپلمه رشته ادبی است. از زمانی که در تلویزیون بندر عباس بود حکایت می‌کند: تلویزیون بندر عباس، پیش از آنکه ساختمانش کامل شود، شروع به‌کار کرد. چسبون در آن هنگام ساختمان استودیوها کامل نبود هر وقت که برنامه اجرا می‌کرد موش‌ها و سوسک‌ها نوب استودیو و اطراف من جولان می‌دادند و مگس‌ها روی سر و کلام، و من هیچوقت هنگام اجرای برنامه احساس تنهایی نمی‌کردم. او می‌گوید: تلاشی که برای ساختن و شروع کار تلویزیون بندر عباس شد، بزرگترین درس زندگی من است. شما نمی‌توانید باور کنید همکاران من چه کردند.



نادر آزادی

«آقای فاطمه» یکی از چهره‌های است که این روزها طرفداران بی‌شماری دارد. نادر متولد کرمانشاه است. از زندگی ۲۴ ساله‌اش ۱۸ سال است که کار هنری می‌کند.

او علاوه بر برنامه اختاپوس در سرکار استوار هم بازی می‌کند. تازگی‌ها هم فیلمی بازی کرده است که بزودی روی پرده سینما خواهد آمد.

بازی آزادی در نمایشنامه «فلاکوش» که در چهارمین جشن و هنر بکارگردانی پرویز سیاد بر روی صحنه آمد مورد توجه بسیار صاحبانظران تئاتر قرار گرفت.



سودابه فرزید

سودابه بیست و سه ساله است و دانشجوی سال آخر مدرسه عالی بازرگانیست و خودش می‌گوید هرگز فکر نمی‌کرد که بگردد در تلویزیون گوینده شود. درباره این که چگونه کار گویندی را آغاز کرد می‌گوید: دینا بسیری هم‌کلاس من بود و به یکی از دوستان مشترکمان که دختر زیبایی بود گفت که در تلویزیون به گوینده احتیاج دارند و پیشنهاد کرد که او برود و امتحان بدهد شاید قبول شود.

روز بعد من، فقط از روی کنجکاری و برای آن‌که ببینم قبول می‌شوم یا نه آمدم و امتحان دادم نتیجه موفقیت آمیز بود و من ناگهان خود را گوینده تلویزیون یافتم.

آقای تلویزیون؟

یک سرگرمی و نظر خواهی



کوپن مخصوص رای گیری

خانم تلویزیون؟

آقای تلویزیون  
خانم تلویزیون  
نام رای دهنده  
نشانی و تلفن:



دوست و همکار عزیز ما ، قباد شیوا مادر خود را از دست داد .  
 يك ما در اندوه گران او شريك هستيم .  
 گردانندگان و نویسندگان مجله تماشا

بوی خوش بیان تازه آزاد

بقیه از صفحه ۲۶

تماشاگر ارتباط برقرار کند . « مبارزه » ( ساخته کنت فریدمان دانشجوی دانشگاه نیویورک ) هزلی از آثار پست هالیوود امروز از قبیل « این گروه خشن » است . اما در حالیکه به فکر ارج می نهیم ، کار را جا نیفتاده و نیخته می یابیم ، و این بخصوص از انجمن و خیم است که فیلمی که کنت فریدمان هزل میکند با تمام تبحر و تکامل فنی ایلیسی چون سام پکین با ساخته شده .

در میان فیلمهایی که از مدارس و دانشگاه های مناطق مختلف ایالات متحده عرضه شد ، من کارهای شیکاگو را در مجموع در سطح بالاتر از بقیه یافتم . بنظر میرسد که سینماگران جوان شیکاگو دانش سینمایی عمیق تر ، بیان واضحتر ، دید اجتماعی دقیقتر ، و دوستی روان تر در انتخاب و حفظ وحدت يك سبک دارند . در عوض ، کارهای کالیفرنیا ( و بخصوص فیلمهاییکه « یو - سی - ال - ا » عرضه کرد ) ، باز در مجموع ، بنظر من تا حد غیر قابل تحمیلی پرمدها ، پرادعا ، و گاه تو خالی بودند .

حد اکثر سن کارگردانی که آثارشان عرضه شد از سی سال بیشتر نیست - در عین حال ، فیلمهایی نیز از کودکان پنج تا ده ساله دیدیم . این فیلمها غالباً نقاشی متحرک بودند و باین مناسبت گفتنی است که در برخی از کودکانها و دبستانهای ایالات متحده ، کودکان پایای نقاشی و طراحی ، تکنیک « اینماسیون » را نیز یاد میگیرند .

یکی از هیجان انگیزترین فیلمهاییکه در این برنامه دیدیم Experte نام داشت این فیلم در طی يك دوره تحصیل تابستانی برای کودکان ده تا پانزده ساله منطقه فترین شین شهر پاترسن واقع در نیوجرسی ، برهبری جوئل فریدمان دانشجوی دانشگاه نیویورک ، و با کمک و همکاری خود کودکان ( که هیئت فنی فیلم را تشکیل میدادند ) ساخته شد - فیلم گزارشی است به سبک « سینما - حقیقت » از تجربه ماجراهائی که در طول این دوره تابستانی رخ داد : جلسات بحث و مناظره ، سخنرانی های ناطقین مدعو ، رویدادهای ورزشی و بالاخره دیداری دسته جمعی از نمایشگاه جهانی مونترآل - فیلمی است بی نهایت زنده ، اما لحن تند و تلخی دارد . همانطور که قابل پیش بینی بود ، این لحن را در بسیاری فیلمهای دیگر نیز یافتیم . نوجوانان فیلمساز آمریکائی با تلخی به جامعه دور و برشان می نگرند ، و نگران مسائل گوناگونی هستند که با معیارهای اخلاقی آنها ، و روحیه سالم آنها ، مطابقتی ندارد .

این نگرانی و این تلخی توجیه شدنی و مشروع است . اما ما که این فیلمها را دیدیم ، متقاعد شدیم که این جامعه ، در آنسوی دنیا ، بر مشکلات چیره خواهد شد ، و خواهد ماند .

**يك نوع زن كشي**

سوفیا لورن در نقش يك راهبه جسور و ترقیخواه و مارچلو - ماستروپانی در نقش كشي مست و لافيد و عاجز از مقاومت در برابر وسوسه ، پرسونل های فيلم تازه دینو پوزی ، فیلم ساز معروف ایتالیایی هستند . ستاری « زن كشي » آمیخته ای است از رسواگری مفرمان و جنبه های اجتماعی و انسانی مسئله تجرد كشي های كاتوليك و در نهایت كاریكاتوری از مقداری واقعیات و يك هزل تند که به امنیت بعضی منتقدان خارجی توفیق چندانی ندارد ولی فستیوال با شکوهی است از هنر درخشان و نرمش کم نظیر ماستروپانی در نقش يك روحانی .



**آخرین اثر موریاك**

فرانسوا موریاك چند ماه قبل از مرگش در « دفتر یادداشت » خود نوشت : « من روی این اثر حساب می کنم . این تنها يك تاریخ به روایت يك نفر نیست بلکه با شخصی ترین جنبه زندگی من دهم آمیخته است . » « دفتر یادداشت » که اینك بعد از مرگ فرانسوا موریاك منتشر می شود و در پنج جلد است ، تاریخ هیجده ساله دقیق است از فرانسه و همچنین هیجده سال آخر از زندگی نویسنده بزرگ قرن بیستم . سندی است زنده و گویا و قابل اعتبار ، چرا که موریاك ادراك اجتماعی و سیاسی که تندرو نبود . زنده ترین بخش جلد آخر این تاریخ شیرین که بازگو کننده حوادث سالهای ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۰ است . به حوادث ماه مه فرانسه می - پردازد . و البته در بسیاری موارد این تاریخ ، تاریخی است به قلم يك پیر مرد هشتاد و چهار ساله که می پندارد همه چیز با مردن او خواهد مرد . و از این بابت ایراد چندانی بر مردی که عمری در نگرانیها و اضطراب های دنیا شريك بوده است نمی توان گرفت .



**باز هم دور دنیا در هشتاد روز**

سید پرلمن ، نویسنده آمریکایی ، و سناریست فیلم معروف هشتاد روز دور دنیا ، چندی پیش تصمیم گرفت که به مناسبت صدمین سال سنسور فیلیاس فوگه ( فرمان کتاب ژول ورن ) مسیری را که این شخصیت انسانی پی برده با همان وسایل بپیماید . یعنی از ایستگاه راه آهن چارینگ کراس لندن سوار قطار شود و هشتاد روز بعد به لندن برسد . هزینه و بیلیت این سفر را هفته نامه « نیویورگر » می پردازد . طبق اطلاع ، سید پرلمن روز پنجم مارس ( ۱۴ اسفند ) حرکت کرده است . اما این نویسنده غیرمعمول همه پیشرفت های تکنیکی زمان ما با مشکلاتی روبه رو خواهد شد که فیلیاس فوگه دو صد سال پیش حتی فکرش را هم نمی توانست بکند و به سفر توانا و مبتکر ژول ورن هم خطور نمی کرد . پرلمن نمی تواند از کانال سوئز عبور کند ، ناچار باید آفریقا را دور بزند . لازم بود از بیروت و خاور میانه مرز بگذرد ، این راهم گذرنامه آمریکاییش منع می کند . ناگزیر باید از ترکیه ، ایران و کویت خود راه پیش برساند . پرلمن می گوید « خوشبختانه ژول ورن فرمان خود را از روسیه و چین عبور داده و گرنه گرفتار بهیم بیشتر می شد . » اما « پاسپارو ای پرلمن ( اگر خاطرتان باشد ، پاسپارو نوکر و خدمتکار همه کاره فیلیاس فوگه بود ) زن قد بلند سی ساله بسیار زیبایی است به اسم « دایان بیکر » خیال بد به خاطر راه مفهید که پرلمن پیر مردی است سالخورده و بسیار متین و چشمتان -

**زندگی با شورت**

مینی شورت دقیقاً ریشه ای جامعه شناسانه پیدا کرده و از صورت يك مد سطحی در حد آنچه تاکنون مد سازان به مردم قیولانده اند تجاوز کرده است . يك مد ساز به اسم « نینادوسه » می گوید : هرگز در زندگیم شاهد توفیق سریع بعد از مرگ فرانسوا موریاك منتشر می شود و در پنج جلد است ، تاریخ هیجده ساله دقیق است از فرانسه و همچنین هیجده سال آخر از زندگی نویسنده بزرگ قرن بیستم . سندی است زنده و گویا و قابل اعتبار ، چرا که موریاك ادراك اجتماعی و سیاسی که تندرو نبود . زنده ترین بخش جلد آخر این تاریخ شیرین که بازگو کننده حوادث سالهای ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۰ است . به حوادث ماه مه فرانسه می - پردازد . و البته در بسیاری موارد این تاریخ ، تاریخی است به قلم يك پیر مرد هشتاد و چهار ساله که می پندارد همه چیز با مردن او خواهد مرد . و از این بابت ایراد چندانی بر مردی که عمری در نگرانیها و اضطراب های دنیا شريك بوده است نمی توان گرفت .

با گرایش های فوق العاده دوجنسی به جانب بگدیگر ، شورت سن نژی عقلانی برای لباس زن شده است . مینی ژوپ ریشه ای آشکارا سکسی و خود نمایانه داشت ماکسی - ژوپ آنتی تر آن و پارچه ای به معیار های زیبایی شناسی گذشته بود . و این رجعت ها همیشه وجود داشته است . از سوی دیگر مد مردانه بی آنکه چرات تند دست سوی دامن پوشیدن دراز کند ، در ترکیب فرم و جنس لباس گرایش های زنانه پیدا کرد و مد زنانه هم با شلوار بلند و کتو غیره



عکس از: بهمن مجادلی



# Nivada ORANUS

نیوادا - اُرانوس ساعت عصر فضا



نیوادا کرنومتر دار

نیوادا تقویم دار

نیوادا زنگ دار

ضد ضربه. واترپروف

تنها ساعتی که ۱۰ سال ضمانت شده است